

تفسير احمد

سُورَةُ النُّورِ

Ketabton.com

ترجمه و تفسير سورة «النور»

تتبع و نگارش: الحاج امين الدين سعيدى - سعيد افغانى

تفسير احمد

پاره 18
ترجمه و تفسير سُورَةُ « النُّورِ »

جزء 18

امين الدين « سعیدی - سعيد افغاني »

چاپ اول 2022 ©

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةُ «النُّورِ»

جزء 18

سوره نور در مدینه نازل شده و دارای شصت و چهار آیه و نه رکوع می‌باشد.

وجه تسمیه:

روشنایی که خودش آشکار است و چیزهای دیگر را نیز آشکار می‌کند. (قاموس قرآن، جلد 7، صفحه 126).

این سوره به‌خاطری به‌نام «نور» مسمی شده، به سبب آن‌که دربرگیرنده آیه‌ای بس نورانی و درخشان، یعنی: «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» [النور: 35]، می‌باشد. هکذا مفسران در علت نامگذاری سوره نور می‌نویسند که: در این سوره به‌صورت کل هفت باره کلمه نور تکرار شده، بناءً به‌نام سوره نور مسمی شده است. (دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، صفحه 1243).

باید یادآور شد که: سوره نور یکی از مهمترین جنبه‌های اجتماعی را مورد بررسی قرار داده است، که عبارت است از مسأله‌ی خانواده و خطراتی که آن را تهدید می‌کند. و مشکلات و موانعی که در راه آنان قرار دارد، و به فرو ریختن و ریشه‌کن شدن آن منجر می‌شود. به علاوه این سوره، حاوی آدابی و الا، حکمت، اندرزهای ارزشمند و عالی است. این سوره رهنمودهای ارزشمند و قیمتی را دربر دارد که بنیاد زندگی شرافتمدانه و باکرامت را استحکام می‌بخشد.

فضیلت سوره نور:

در این سوره، آرامش روح و روان و انس و الفت به انسان دست می‌دهد؛ زیرا که انسان با ایمان و متعهد به پاکدامنی و پاکی خوشحال و از کار زشت، گمان بد و تهمت زدن ناروا به پاکان بیزار است. به نقل از مجاهد، رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «به مردان خویش سوره مائده و به زنان خویش سوره نور را بیاموزید». همچنان در روایتی آمده است که: امیر المؤمنین، حضرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه طی هدایت و فرمان خاصی به مردم کوفه نوشت: «سوره‌ی نور را به زنان‌تان بیاموزید».

بناءً در مفهوم کلی این سوره باید که: (تربیت اجتماعی و اخلاقی مسلمانان؛ عفت ورزی و مبارزه با آلودگی‌ها؛ و در نهایت پاکی امور جنسی) (تفسیر قرآن مهر، جلد 14، صفحه 111).

ارتباط و پیوند سوره نور با سوره مؤمنون :

خداوند متعال سوره مؤمنون را به این مطلب ختم کرد که مردم را بیهوده نیافرید، بلکه برای امر و نهی آفرید، اکنون سوره نور را به ذکر امر و نهی و بیان مقررات دینی آغاز کرده است.

همچنان این دو سوره از دو جهت با هم متناسب اند:

ألف: در بدایت سوره‌ی پیشین «و الذین هم لفروجهم حافظون» آمده و این سوره مطالب زیر را در بر دارد: احکام زنا و زناکار و قذف (متهم کردن به کار زشت)، قصه‌ی افک و افتراء، فرمان به فرو بستن چشم از نامحرم - که مقدمه‌ی پلید کاری را فراهم می‌آورد. ازدواج کردن به خاطر مصون ماندن از زنا، فرمان به پاکی و پاکدامنی و خویشتن داری از کار ناپسند و...

ب: خداوند متعال در سوره‌ی «مؤمنون» به سر آغاز عام در مسأله‌ی آفرینش اشاره می‌کند که آن را بیهوده نیافریده است؛ بلکه انسان‌ها در برابر امر و نهی مسؤول و مکلف اند. این سوره هم به برخی از اوامر و نواهی در چیزهایی که جای لغزش و خطاء و انحراف و گمراهی است، اشاره می‌کند.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نور:

سوره نور به اتفاق همه مفسران از جمله سوره‌های مدنی بوده، و این سوره دارای (6) شش رکوع، و (64) شصت و چهار آیت، و (1335) یک هزار و سه صد و سی و پنج کلمه، و (5881) پنج هزار و هشت صد و هشتاد و یک حرف، و (2667) دو هزار و شش صد و شصت و هفت نقطه است. (فیض الباری فی شرح «التجريد للجامع الصحیح» (ملاحظه: اقوال در شمارش تعداد کلمات و حروف سوره‌های قرآن در طریق حساب و نوع قرائت متفاوت اند. تفصیل آنرا می‌توانید در سوره فاطر مطالعه فرمایید).

اهداف و محتوای کلی سوره نور:

هدف‌های اساسی و کلی سوره نور: تربیت اجتماعی و اخلاقی مسلمانان؛ - بیان آداب و اخلاق و احکام اسلامی؛ - حفظ پاک دامنی و عفت مردم و مبارزه با آلودگی‌های جنسی.

خصوصیات سوره نور:

سوره نور از سور مثنایی می‌باشد؛ البته باید گفت که سوره‌های مثنایی از جمله سوره‌هایی هستند که بعد از سور «مئین» قرار گرفته اند و زیر صد آیه قرار دارند، مانند این که سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنایی آن فرض شده اند. (زاد المسیر فی علم التفسیر، ج 4، صفحه 141).

سوره‌های مثنایی عبارتند از: سوره‌های احزاب ، حج ، قصص ، نمل ، نور ، انفال ، مریم ، عنکبوت ، روم ، یس ، فرقان ، حجر ، رعد ، سبأ ، فاطر ، ابراهیم ، ص ، محمد، لقمان و زمر. (التمهید فی علوم القرآن، ج 1، ص 313).

مفسر بزرگ جهان اسلام سید قطب در تفسیر خویش «فی ظلال القرآن» در باره این سوره مبارکه می‌نویسد:

در این سوره، نور و آثار و مظاهر نور در دل‌ها و جان‌ها ذکر می‌شود. این آثار و مظاهر در آداب و اخلاق جلوه‌گر می‌آید که ساختار این سوره بر آن‌ها استوار و پایدار می‌گردد. این آداب و اخلاق هم آداب و اخلاق روانی و نفسانی و خانوادگی و اجتماعی هستند. دل را نورانی، و زندگی را نورانی می‌کنند. زندگی را بدان نور جهانی فراگیر و همه جنبه‌های آن پیوند می‌دهد که نور در ارواح و جان‌ها است، و تابندگی در قلوب و دل‌ها است، و روشنی در ضمائر و درون‌ها است، و این‌ها هم همه از آن نور بزرگ استمداد می‌طلبند و سرچشمه می‌گیرند.

محتوای کلی سوره نور:

سوره نور را می‌توان در حقیقت سوره پاکدامنی و عفت و مبارزه با آلودگی‌های

جنسی دانست چرا که قسمت عمده هدایات و دساتیر این سوره مبارکه بر محور پاکسازی اجتماع از طرق مختلف از آلودگی‌های جنسی دور می‌زند.

- سوره‌ی نور از جمله سوره‌های مدنی است که به احکام تشریحی و مسائل اخلاقی می‌پردازد. سوره شامل احکامی بس مهم و رهنمودهای کلی مربوط به خانواده می‌باشد، که هسته‌ی اصلی و خشت زیربنای اجتماع است.

سوره نور احکام و هدایات خویش طی چند مرحله به بیان گرفته است:

مرحله اول بیان مجازات شدید زن و مرد زناکار است که در دومین آیه این سوره با قاطعیت تمام مطرح گردیده است.

سزاهای (حدودی) که بر جرایم انسانی در اسلام و قرآن مشخص گردیده است، سزای زنا از همه‌ی آن سزاهای شدیدتر و بیشتر است، زنا اضافه بر آن که خودش جرم شدیدی است، چندین جرمی دیگری را در بر دارد، و نتایج آن موجب تباهی جامعه انسانی است، که علت بیشتر آن‌ها زن و روابط نامشروع با اوست.

مرحله دوم به این امر می‌پردازد که اجرای این حد شدید مسأله ساده‌ای نیست، و از نظر موازین قضایی اسلام شروط سنگینی را در بر دارد.

سپس به همین مناسبت رویداد معروف «افک» و تهمتی را که به یکی از همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه و آله زدند مطرح کرده، و قرآن شدیداً این مسأله را تعقیب می‌کند، تا کاملاً روشن شود شایعه سازی درباره افراد پاک چه گناه سنگینی دارد.

سوره در **مرحله سوم** آداب و روش‌های اجتماعی را توضیح داده است که باید مؤمنان در زندگی خصوصی و برخوردهای عمومی به آن‌ها پای‌بند باشند؛ در این سوره با زیبایی خاصی توضیح گردیده است.

که یکی از مهمترین راه‌های پیشگیری از آلودگی‌های جنسی، مسأله نهی از چشم‌چرانی مردان نسبت به زنان و زنان نسبت به مردان و موضوع حجاب زنان مسلمان را پیش کشیده مشروحاً در این زمینه بحث می‌کند، چرا که یکی از عوامل مهم انحرافات جنسی این دو مسأله چشم‌چرانی و بی‌حجابی است، و تا آن‌ها ریشه‌کن نشوند آلودگی‌ها بر طرف نخواهد شد.

در **مرحله چهارم** باز به عنوان یک پیشگیری مهم از آلوده شدن به اعمال منافی عفت دستور ازدواج سهل و آسان را صادر می‌کند تا از طریق ارضای مشروع غریزه جنسی با ارضای نامشروع مبارزه کند.

در **مرحله پنجم** بخشی از آداب معاشرت و اصول تربیت فرزندان نسبت به پدران و مادران را در همین رابطه بیان می‌کند که در اوقات خاصی که احتمال دارد زن و شوهر با هم خلوت کرده باشند، فرزندان بدون اجازه وارد اتاق آن‌ها نشوند و موجباتی از این راه برای انحراف فکر آن‌ها فراهم نگردد.

اجازه گرفتن به هنگام ورود به منازل دیگران و چشم فرو بستن در مقابل زنان نامحرم و حفظ فرج، و حرام بودن آمیزش مردان با زنان نامحرم و بیگانه.

در این سوره همچنین از مسایل و نکاتی سخن به میان می‌آید که خانواده‌ی مسلمان بر آن پایه‌گذاری می‌شود، از قبیل پاکدامنی و رعایت حجاب و حفظ وقار و متانت و دوری از فساد و فحشا و پای‌بندی بر شریعت خدا حرمت دین و خودداری از ایجاد تفرق، اختلافات داخلی، و رعایت اصول و موازین اخلاقی؛ چرا که هر زمان این اصول و ضوابط دچار

فروپاشی شوند، به نابودی ملت‌ها و جوامع منتهی می‌گردد. در این سوره بعضی از حدود شرعی که از جانب الله مقرر شده‌اند از قبیل حد زنا و حد قذف، «تهمت زدن زنا یا لواط» و حد لعان، یادآوری به عمل آمده است. همچنان در این سوره در ضمن این‌که به بحث در مورد مسایل به توحید و مبدأ و معاد و تسلیم بودن در برابر فرمان پیامبر را ذکر می‌کند، در ضمن به مناسبت بحث‌های مربوط به ایمان و عمل صالح سخن از حکومت جهانی مؤمنان صالح العمل به میان آمده و به بعضی از دستورهای دیگر اسلام نیز اشارت شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

[این] سوره‌ای است که آن را نازل کرده‌ایم و (عمل به احکام) آن را فرض گردانیدیم و در آن آیات روشن و واضح نازل کردیم، تا متذکر و هوشیار شوید. (۱)
تشریح لغات و اصطلاحات:

«سُورَةٌ»: سوره در لغت به معنی منزلت و مکان والا و بلندپایه را می‌گویند.
سوره: عبارت از آیات زنجیره وار و پیاپی‌ای است که دارای آغاز و انجامی باشد.
سوره: سور (به فتح سین): بالا رفتن با جهش «و ثوب مع علو» و به ضمّ سین به معنی دیوار شهر (حصار) است. راغب در علت این تسمیه گفته است: سوره مانند حصار است که قسمتی از آیات را احاطه کرده و یا مانند منازل قمر است سوره یعنی «هذه قطعة من القرآن».

«سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا» ای محمد! این یک سوره‌ی عظیم الشان از مجموعه سوره‌های قرآن است که بر تو نازل و وحی کرده‌ایم.

«وَفَرَضْنَاهَا» یعنی: عمل به احکام آن را واجب و لازم و قطعی گردانیدیم. قرآن، قانون الزامی و اجرایی دین است.

«وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ» و در آن آیات روشن و واضح نازل کردیم که به شیوه‌ی روشن بر احکام دلالت دارند تا برای شما ای گروه مؤمنان! مشعل و چراغ راه هدایت باشند. در این هیچ جای شکی نیست که: آیات قرآن، روشن و قابل فهم است. (ولی درک قسمتی از آیات آن نیازمند تحقیق و تفسیر را دارد).

تکرار کردن لفظ «أَنْزَلْنَا» برای نشان دادن کمال توجه و عنایت به شأن آن است.

طوری‌که می‌فرماید: ما آن را تنها برای تلاوت محض نازل نکرده‌ایم، بلکه آن را برای عمل و تطبیق نازل کرده‌ایم. «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» تا این که از آن‌ها پند گیرید و آن‌ها را یادآور شوید در معانی آن اندیشیده و به احکام آن عمل کنید. اصول معارف قرآن در فطرت انسان ریشه دارد و با تذکر، پرده‌ی غفلت برداشته می‌شود. و ناگفته نماند که: انسان به پند و تذکر ضرورت دایمی و همیشگی دارد.
خوانندگان گرامی!

حکم اول و دوم این سوره مبارکه همانا، حد و حکم زنا است که در آیات (2 الی 3) به بیان گرفته شده است. طوری‌که می‌فرماید:

الرَّانِيَةِ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْسَ لَهُ عَذَابُهُمَا طَافَةً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

به زن و مرد زناکار (که هنوز ازدواج نکرده‌اند) به هر یک از آنان صد تازیانه بزنید. و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در (تنفیذ حکم) دین الله درباره آن دونفر دچار دلسوزی شوید. و باید گروهی از مؤمنان شاهد مجازات آن دو نفر باشند. (۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

إجلدوا (جلد): تازیانه بزنیید. رأفت: دلسوزی، ترحم. فی دین الله: در حکم و دستور الله ، در اجرای فرمان دین الله . طائفة : دسته‌ای، گروهی، عده‌ای، جمعی.

زنا چیست؟

زنا: عبارت است از مقاربت جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون وجود شبهه نکاح.

« الزانی »: آن که عمل جماع را به صورت حرام مرتکب شده است؛ چون در نهایت پستی قرار دارد آن را فاحشه هم می‌گویند. این کلمه مقصور است و گاهی در زبان نجد به صورت ممدود نیز آمده است.

«الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي»: مراد دختر زناکار و پسر زناکار است. چرا که زن زناکار و مرد زناکار برابر سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ، رجم و سنگسار می‌گردند.

زانیه:

زنی است که به زنا رغبت داشته و در برابر مرد زناکار تمکین می‌کند، نه زنی که این عمل به‌زور و اجبار با وی انجام می‌شود.

تقدم زانیه بر زانی در آیه مبارکه:

در مورد این‌که چرا زانیه نسبت بر مرد زناکار در آیه مبارکه مقدم ذکر شده است، باید گفت: از این‌که نقش زنان در ایجاد روابط نامشروع و فراهم آوردن مقدمات آن، از مردان بیشتر است، به همین دلیل کلمه «الزَّانِيَةُ» زانیه قبل از کلمه «الزَّانِي»: زانی در آیه مبارکه تذکر رفته است.

ولی بالعکس در سرقت و دزدی از این‌که نقش مردان نسبت به نقش زن بیشتر است به کلمه سارق (مذکر)، را بر سارقه (مونث) در آیه مبارکه مقدم آورده است. طوری‌که می‌فرماید: «و السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (آیه 38 مائده) (مرد و زن دزد را به جزای کاری که انجام داده‌اند دست‌شان را قطع کنید. این سزایی است از سوی خداوند و خداوند مقتدر حکیم است.)».

تقدم زانیه بر زانی در آیه مبارکه:

همچنان در مورد تقدم زانیه بر زانی باید یاد آور شد که: انگیزه زنا در اغلب احوال از زن بروز می‌کند زیرا اوست که با چهره‌نمایی‌ها و عشوه‌گری‌های فریبنده برای مرد با روش‌های گوناگون، او را به عمل حرام تحریک می‌نماید. دلیل دیگر تقدم ذکر وی این است که مفسده زنا و ننگ و بدنامی آن، در زن بیشتر از مرد است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: « يا معشر الناس! اتقوا الزني، فإن فيه ست خصال: ثلاث في الدنيا وثلاث في الآخرة، أما التي في الدنيا، فيذهب البهاء ويورث الفقر وينقص العمر، وأما التي في الآخرة: فسخط الله سبحانه وتعالى، وسوء الحساب وعذاب النار».

«ای گروه مردم! از زنا بپرهیزید زیرا در آن شش خصلت است، سه در دنیا و سه در آخرت؛ اما آن‌که در دنیا است، این است که: زنا اعتبار و ارزش و جمال و نورانیت انسان را از بین می‌برد، فقر را به‌جا می‌گذارد و عمر را کوتاه می‌سازد (مرگ زودرس) و آن سه که در آخرت است عبارت است از: قهرالله متعال ، بدی حساب و عذاب دوزخ».

زنا حرام و از بزرگترین گناهان کبیره است:

باید یادآور شد که: قرآن عظیم الشان، زنا را از جمله کارهای بد و خبیثی معرفی داشته و از نزدیک شدن به آن پیروان خویش را جداً نهی نموده و می‌فرماید: «وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» (آیه 32، سوره اسراء) (به زنا نزدیک نشوید، که کار زشت و راه بدی است).

ترك زنا را نشانه‌ی بندگان راستین الله خوانده و می‌فرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ ... وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا، 68» (فرقان، 63-68). و دوری از این گناه را شرط بیعت با پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌داند. «إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يَسْرِفْنَ وَ لَا يَزْنِينَ» (ممتحنه، 12). (هنگامی که زنان با ایمان نزد تو آمدند تا با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا نگیرند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند).

رابطه‌ی نامشروع جنسی (زنا)، مفسد و زیان‌های متعددی برای شخص، اجتماعی و خانواده‌ها را به دنبال دارد، بناءً در دین مقدس اسلام طوری که یادآور شدیم، زنا به صورت مطلق حرام شده و در قرآن کریم، در کنار شرک، قتل و سرقت آمده است. از عبدالله بن مسعود (رض) روایت است: از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال کردم کدام یکی از گناه بزرگتر است؟ فرمود: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نَدًا وَ هُوَ خَلْقَكَ» «این‌که برای خدا شریک قرار دهی در حالی که او تو را آفریده است» گفتم: بعد از آن چی؟ فرمود: «أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ» «فرزندت را از ترس این‌که با تو غذا بخورد بکشی» گفتم بعد از آن چی؟ فرمود: «أَنْ تَزْنِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ» «با زن همسایه‌ات زنا کنی». متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/114/6811)، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/422/2293)، سنن الترمذی (5/17/3232).

خداوند متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخُذُ فِيهِ مَهْنًا. إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (فرقان: 68 - 70)

«و کسانی که با خدا معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و عبادت نمی‌کنند و انسانی که الله خونس را حرام کرده به قتل نمی‌رسانند مگر به حق و زنا نمی‌کنند، چرا که هر کس این (کارهای ناشایست) را انجام دهد، کیفر آن‌را می‌بیند و در روز قیامت عذابش مضاعف می‌شود و برای ابد در جهنم به ذلیلی می‌ماند مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند بدی‌ها و گناهان ایشان را به خوبی‌ها و نیکی‌ها تبدیل می‌کند».

در حدیث طولانی‌ای که سمره بن جندب درباره رؤیای پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (فَانْطَلَقْنَا فَاتَيْنَا عَلَى مِثْلِ النَّتُورِ، قَالَ: وَأَحْسَبُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: فَإِذَا فِيهِ لَغَطٌ وَأَصْوَاتٌ، قَالَ: فَاطْلَعْنَا فِيهِ، فَإِذَا رِجَالٌ وَ نِسَاءٌ عِرَاءٌ، وَ إِذَا هُمْ يَأْتِيهِمْ لَهَبٌ مِنْ أَسْفَلِ مِنْهُمْ، فَإِذَا أَتَاهُمْ ذَلِكَ اللَّهَبُ ضَوْضُوا، قَالَ: قُلْتُ لَهُمَا: مَا هَؤُلَاءِ، قَالَا: وَ أَمَّا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ العِرَاءُ الَّذِينَ فِي مِثْلِ النَّتُورِ فَهُمُ الزَّانَاةُ وَ الزَّوَانِي) (صحیح: [صحیح جامع الصغیر 3462]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/438/7047)).

«رفتیم تا به (چاهی) مانند تنور رسیدیم، (راوی) گوید: گمان می‌کنم پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: که از آن سروصداهایی به گوش می‌رسید، فرمود به آن نگاه کردیم، زنان و مردان عریانی را دیدیم که شعله‌های آتش از زیر آن‌ها بلند می‌شد و وقتی که به آن‌ها می‌رسید، داد و فریاد می‌زدند. پیامبر به آن دو (فرشته همراه) گفت: اینان چه کسانی هستند؟ جواب دادند: مردان و زنان عریانی که در چاه تنورمانند بودند، زنان و مردان زناکار هستند».

از ابن عباس (رض) روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لایزنی العبد حین یزنی و هو مؤمن، ولایسرق حین یسرق و هو مؤمن، ولایشرب حین یشرب و هو مؤمن، ولایقتل و هو مؤمن، قال عکرمة: قلت لابن عباس، کیف ینزح الإیمان منه؟ قال هكذا - و شربک بین أصابعه ثم أخرجها - فإن تاب عاد إليه هكذا - و شربک بین أصابعه» (صحیح : [صحیح جامع الصغیر 7708]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/114/6809)، سنن نسائی (8/63) در روایت نسائی قسمت موقوف حدیث نیامده است).

«بنده زناکار در حال زنا مؤمن نیست و دزد در حال دزدی مؤمن نیست و شرابخوار در حال نوشیدن شراب مؤمن نیست و (قاتل) در حال قتل مؤمن نیست. عکرمة گوید: به ابن عباس گفتم: چگونه ایمان از او سلب می‌شود؟ گفت: اینطور: - وانگشتانش را در هم فرو کرد، سپس آن‌ها را درآورد وگفت: اگر توبه کرد، ایمان این‌طور به او برمی‌گردد، وانگشتانش را در هم فرو برد».

تازانیه زدن زانی وزانیه:

« فَأَجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ ». « إجلدوا »: تازیانہ بزنید.

جلد: جلد (به کسر اول): پوست بدن. از انسان باشد یا حیوان و به فتح جیم مصدر است به معنی تازیانہ زدن.

زدن با تازیانہ یا عصاست، «جلده» آن‌گاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانہ بزند.

هدف از زدن به وسیله چیزی است که جلد، یعنی پوست بدن را درد و الم برساند، بدون این که باعث شکستگی استخوان و یا پاره شدن گوشت بدن گردد. تازیانہ هم باید به همه اندام‌های لُج بدن به جز رأس و وجه و فرج زده شود. ولی به صورت کل تنبیه بدنی زانی، برای تأدیب او و حفظ عفت عمومی لازم و ضروری است.

اقسام زناکاران:

شخص زناکار یا محصن است و یا غیر محصن است:

حد محصن (ازدواج کرده)

المحصن: به شخصی گفته می‌شود که: قبلاً با ازدواجی صحیح عمل آمیزش را انجام داده باشد.

اگر شخصی آزاد، محصن (ازدواج کرده) و مکلف و مختار مرتکب زنا شد، حکم آن در شرع همانا رجم است تا این‌که بمیرد:

از جابر بن عبدالله انصاری روایت است: «أن رجلاً من أسلم، أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فحدثه أنه قد زنى، فشهد على نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجم، و كان قد أحصن» «مردی از قبیله اسلم نزد پیامبر صلی الله علیه

وسلم آمد و به او گفت: زنا کرده‌ام، چهار بار اقرار کرد و گفت: زنا کرده‌ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد تا رجم شود، آن مرد محصن (ازدواج کرده) بود.»
ترمذی (1454)

از جابر بن عبدالله انصاری روایت است: «أن رجلاً من أسلم، أتى رسول الله فحدثه أنه قد زنى، فشهد على نفسه أربع شهادات، فأمر به رسول الله فرجم، و كان قد أحسن»
(صحيح: [صحيح سنن ابوداود 3725]، سنن الترمذی (2/441/1454)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/112/4407)).

(شخصی از قبيله اسلم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و به او گفت: زنا کرده‌ام، چهار بار اقرار کرد و گفت: زنا کرده‌ام، پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور داد تا رجم شود، آن مرد محصن (ازدواج کرده) بود.»

از ابن عباس (رض) روایت است که روزی عمر بن خطاب (رض) برای مردم خطبه خواند و گفت: «إن الله بعث محمداً بالحق، و أنزل عليه الكاب، فكان مما أنزل الله آية الرجم، فقرأنها و عقلناها و وعيناها، رجم رسول الله و رجمنا بعده، فأخشي إن طال بالناس زمان أن يقول قائل: والله ما نجد آية الرجم في كتاب الله، فيضلوا بترك فريضة، أنزلها الله، والرجم في كتاب الله حق على من زنى إذا أحسن من الرجال و النساء، إذا قامت البينة أو كان الحبل أو الاعتراف» (متفق عليه: صحيح امام بخاری (فتح الباری) (12/144/6830)، صحيح امام مسلم (3/1371/1691)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/97/4395)، سنن الترمذی (2/442/1456)).

«به راستی خداوند محمد صلی الله علیه وسلم را به حق مبعوث و قرآن را بر او نازل کرد. از جمله آیاتی که خداوند نازل کرد آیه رجم است، که آن را خواندیم و درک و حفظ نمودیم. پیامبر صلی الله علیه وسلم (طبق آن زناکار محصن را) رجم کرد و ما هم بعد از او رجم کردیم. بیم دارم اگر زمان طولانی بر مردم بگذرد، کس بگوید: به خدا قسم آیه رجم را در کتاب خدا نیافتیم، در نتیجه با ترک واجبی که خداوند نازل کرده گمراه شوند، رجم در کتاب خدا حق است و باید بر هر زن و مرد محصنی اجراء شود، و این زمانی است که شهود گواهی دهند یا زن حامله گردد یا به آن اعتراف کنند». (امام صنعانی در سبل السلام در شرح این اثر می‌گوید: اسماعیلی این اثر را با افزوده‌ای به این شرح روایت کرده و آن هم قول عمر است که بعد از (أو الاعتراف) می‌گوید: (وقد قرأنها: الشيخ و الشيخة فارجموهما البتة) «ما این آیه را خوانده‌ایم که می‌فرماید: الشيخ و الشيخة فارجموهما البتة» یعنی اگر مرد و زن محصن زنا کردند حتماً آنان را رجم کنید.»
و در روایتی از نسائی آمده که این آیه در قرآن در سوره (الأحزاب) است.
همین‌طور امام مالک در الموطأ این افزوده را از یحیی ابن سعید از ابن مسیب روایت کرده است.

اما حد غیر محصن (ازدواج نکرده):

از زید بن خالد جهنی روایت است: (سمعت النبي يأمر فيمن زنى و لم يحصن جلد مائة و تغريب عام) صحيح: [إرواء الغليل في تخريج احاديث منار السبيل 2347]، صحيح امام بخاری (فتح الباری) (12/156/6831).

«شنیدم پیامبر دستور داد فرد غیر محصنی که مرتکب زنا شده بود را صد تازیانه بزنند و یکسال تبعید کنند.»

از عباده بن صامت روایت است: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (خذوا عنی خذوا عنی، قد جعل الله لهن سبیلاً، البکر بالبکر جلد مائة و نفی سنة، و النیب بالنیب، جلد مائة و الرجم) صحیح: [مختصر صحیح مسلم 1036]، صحیح امام مسلم (3/1316/1690)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/93/4392)، سنن الترمذی (2/445/1461)، سنن ابن ماجه (2/852/2550).

«از من یاد بگیرید از من یاد بگیرید، خداوند چاره زنان زناکار را مشخص کرده است. غیر محصن (ازدواج نکرده) صد تازیانه و یک سال تبعید، و محصن (ازدواج کرده) زناکار صد تازیانه و سنگسار کردن.»
همچنین هر ازدواج و نکاحی که علماء بر بطلان و عدم صحت آن اجماع داشته باشند اگر بر اثر آن همبستری صورت گیرد، موج ب اجرای حد شرعی درباره مرتکبان زنا است.
مانند همبستری با زن پنجم که بعد از چهار زن موجود عقد شده باشد یا مانند همبستری با زن بیگانه‌ای که همسر دارد و شخصی با او عقد نکاح بندد و با وی همبستر شود و مانند نکاح با زنی که هنوز در عده دیگری است و مانند نکاح مجدد زنی که مطلقه به طلاق ثلاثه است و هنوز با شخص دیگری ازدواج نکرده است در همه این احوال اگر به دنبال چنین نکاح همبستری صورت گیرد، موجب حد شرعی است و چنین نکاحی شبهه تلقی نمی‌گردد.

حد برده :

اگر برده یا کنیزی مرتکب زنا شود، رجم نمی‌گردد بلکه باید پنجاه تازیانه به او زده شود، به دلیل فرموده خداوند متعال: (فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَأَحْشَنَ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ) (نساء: 25)
«اگر پس از ازدواج از ایشان (جاریه‌ها) زنا سر زد، عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده (یعنی پنجاه تازیانه) است.»

از عبدالله بن عیاش مخزومی روایت است: (أمرنی عمر بن الخطاب فی فتیة من قریش، فجلدنا ولأند من ولأند الإمارة، خمسين خمسين فی الزنا) حسن: [إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل 2345]، موطأ امام مالک (594/1508)، بیهقی (8/242).
«عمر بن خطاب به من و جماعتی از جوانان قریش دستور داد تا تعدادی از جاریه‌های امارت را به خاطر زنا تازیانه بزنیم، به هر کدام از آنها پنجاه تازیانه زدیم.»

حکم کسی که بگوید: با فلان زن زنا کرده‌ام:

اگر مردی اعتراف کند که با فلان زن زنا کرده است، حد تنها بر او جاری می‌شود و اگر زن هم به این امر اعتراف کرد، بر او هم حد جاری می‌شود در غیر این صورت حد جاری نمی‌شود.

از ابوهریره و زید بن خالد روایت است: «دو خصم نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم شکایت بردند، یکی از آنها گفت: میان ما با کتاب خدا داور کن، دیگری - که از دوستش به مسائل شرعی آگاهتر بود - گفت: بلی ای پیامبر خدا میان ما به کتاب خدا داور کن، و به من اجازه بده صحبت کنم، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: صحبت کن، آن مرد گفت: پسر من عسیف این مرد بود - مالک گوید: عسیف بمعنی کارگر است

– و با همسر او زنا کرده، به من خبر دادند که پسر من باید رجم شود، من هم صد گوسفند و کنیزم را در عوض این کار دادم، سپس از اهل علم سؤال کردم به من گفتند که سزای پسر صد تازیانه و یکسال تبعید است و تنها همسر آن مرد باید رجم شود. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: **(أما والذي نفسي بيده، لأقضين بينكما بكتاب الله، أما غمك و جاريتك فرد عليك)** «قسم به ذاتی که جانم در دست او است بین شما به کتاب خدا داوری می‌کنم، گوسفندان و کنیزت به خودت برمی‌گردند، و پسر او را صد تازیانه زد و یک سال تبعید کرد و به انیس اسلمی دستور داد که نزد آن مرد برود، اگر اعتراف کرد رجمش کند، آن زن اعتراف کرد و او را رجم کرد» (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (6828، 12/136/27)، صحیح امام مسلم (1698، 3/1324/97)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/128/4421)، سنن الترمذی (2/443/1458)، سنن ابن ماجه (2/852/2549)، سنن نسائی (8/240).

بر کسی که به زور وادار به زنا شود حدی نیست:

از ابو عبدالرحمن سلمی روایت است: (أتی عمر بن الخطاب بامرأة جدها العطش، فمرت علی راع فاستسقت، فأبی أن یسقیها إلا أن تمکنه من نفسها، ففعلت فشاور الناس فی رجمها، فقال علی هذه مضطرة أری أن تخلی سبیلها، ففعل) (صحیح: [إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل 2113]، بیهقی (8/236).

«زنی را نزد عمر بن خطاب آوردند که تشنگی بر او چیره شده بود و از کنار چوپانی گذشته و از او درخواست آب کرده بود، چوپان دادن آب را بر او تا انجام عمل زشت، امتناع ورزیده بود، آن زن هم (از روی ناچاری) قبول کرده بود. لذا عمر درباره رجم آن زن با مردم مشورت کرد، علی (رض)، گفت: این زن مجبور به انجام این کار شده است؛ به نظر من باید او را به حال خودش بگذارید، عمر (رض) همین کار را کرد».

حکم کسی که با حیوانی آمیزش کند:

حکم عمل جنسی با حیوانات، به اتفاق مذاهب چهارگانه، تعزیر فاعل آن بر حسب صلاح دید حاکم است.

از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: **(من وقع علی بهیمة فاقتلوه و اقتلوا البهیمة)** «هر کس با حیوانی آمیزش کرد او و حیوان را بکشید». (حسن صحیح: [صحیح سنن الترمذی 1176]، سنن الترمذی (3/8/1479)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/157/4440)، سنن ابن ماجه (2/856/2564).

حد لواط:

هرگاه مردی با مردی دیگر عمل لواط را انجام دهد، حد آن کشتن است خواه محصن یا غیر محصن باشند: از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: **(من وجدتموه یعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول به)** «هر کسی را یافتید که عمل قوم لوط را انجام داد، فاعل و مفعول را بکشید». صحیح: [صحیح سنن ابن ماجه 2075]، سنن الترمذی (3/8/1481)، سنن ابن ماجه (2/856/2561).

حکم لواط در نزد شافعی، مالک، احمد، ابویوسف و محمد، حکم زناست، که نزد شافعی بر آن، حد زنا جاری می‌شود اما نزد مالک و احمد بن حنبل حد آن فقط رجم است. ولی ابوحنیفه بر آن است که حکم لواط، حکم زنا نیست و از آنجا که مهر به آن تعلق نمی‌گیرد، حد هم به آن تعلق نمی‌گیرد بلکه به آن تعزیر تعلق می‌گیرد.

فقها اتفاق نظر دارند بر این که همجنس بازی زنان و استمنای مردان با دست، سزاوار تعزیر، تأدیب و توبیخ است.

المکلف:

به شخصی که: بالغ و عاقل باشد اطلاق می‌شود، پس بر کودک و دیوانه حد اجرا نمی‌شود به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم: «رفع القلم عن ثلاثة: عن المجنون حتى يفيق، و عن النائم حتى يستيقظ، و عن الصبي حتى يحتلم» «تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا هوشیار شود، از به خواب رفته تا بیدار شود و از بچه تا بالغ شود». ابوداود (4380)

« كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ »

ملاحظه می‌شود که در روابط نامشروع، هر دو طرف به يك ميزان تنبيه می‌شوند. (مگر در مواردی که حکم خاصی دارد).

جمله « مِائَةَ جَلْدَةٍ » در آیه مبارکه به‌طور واضح می‌رساند که: حدود مجازات باید از طرف خداوند متعال معین شود.

قابل یادآوری است که: زدن صد تازیانه، حد زنای مرد آزاد بالغ بکر (غیرمتأهل) و زن زناکار آزاد بالغ غیرشوهردار است، البته در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم افزون بر زدن صد تازیانه، تبعید یک سال هم ثابت شده است، هرچند این حکم میان فقها اتفاقی نیست.

اما مرد و زنی که آزاد و متأهل باشند، یعنی با نکاح صحیح ازدواج کرده باشند و میان آن‌ها مقاربت هم انجام گرفته باشد - هرچند یک بار - و مرتکب زنا گردند، حد آن‌ها بنا بر سنت صحیح متواتر، رجم (سنگسار) است و فقها بر این حکم اتفاق نظر دارند. همچنین اتفاق نظر دارند بر این که حد زنای مرد و زن متأهل برده که آزاد نیستند، فقط زدن تازیانه است زیرا در بردگان سنگساری نیست.

اما در خصوص حد زنای بکر (مرد و زن غیرمتأهل)، احناف با عمل به صریح آیه، فقط به تازیانه حکم می‌کنند نه به تبعید یک سال ولی جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد حنبل) برآنند که حد زنای مرد بکر، صد تازیانه به اضافه تبعید یک سال از محل اقامتش می‌باشد و حد اقل مسافت این تبعید نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها، مسافت کوتاه کردن نماز یعنی مقدار (89) کیلومتر است.

اما نزد مالکی‌ها، مرد بکر در همان سرزمینی که تبعید شده، زندانی نیز می‌شود، ولی زن بکر زناکار به اتفاق فقها تبعید نمی‌شود تا مبادا بار دیگر در تبعیدگاه به آفت زنا مبتلا گردد.

این آیه ناسخ آیه حبس و آیه آزار دادن زناکاران است که در دو آیه 16 و 15 سوره «نساء» بیان شده، زیرا مجازات مرد زناکار در صدر اسلام آزار دادن و طعنه زدن و مجازات زن زناکار زندانی کردن وی درخانه‌اش بود، که آن حکم با این آیه منسوخ شد.

«وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» در مجازات مجرمان، ترحم و تحت تأثیر

عواطف قرار گرفتن، روا نیست. بلکه محبت و رأفت باید در مدار شرع باشد. هدف این است که حدود الله تعالی را به سبب مقام اشخاص، شفاعت و میانجی‌گری

دیگران، لومه این و آن، وسوسه شیطان، و غیره تعطیل و رها نسازید و از آن هم نگاهید. و در اجرای حکم الله دل‌تان به حال آن‌ها نسوزد و به رحم نیاید، طوری که آن‌ها را به آرامی بزیند و یا تعداد ضربات را تقلیل دهید. بلکه تازیانه را در داور حواله نماید. مجاهد گفته است: یعنی حدود الله را تعطیل نکنید و اقامه و اجرای آن‌ها را به انگیزه‌ی دلسوزی و شفقت ترک نکنید. (تفسیر کبیر ۱۴۸/۲۳).

در جمله «**فِي دِينِ اللَّهِ**» نشان می‌دهد که: دین تنها؛ نماز و روزه زکات و حج نیست؛ اجرای حدود الهی نیز از جمله احکام دین است.

«**إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ**» صلابت و قاطعیت در اجرای حدود الهی، در سایه‌ی ایمان به مبدأ و روز قیامت به دست می‌آید. برای اقامه‌ی بی‌کم و کاست حدود، نشانه‌ی ترغیب و تشویق در جهت اجرای آن است تا فرمان الهی و احکامش آن سان که مشروع است، جامه‌ی عمل پوشد.

هدف آیه مبارکه تحریک و برانگیختن است. این بدین معنی است که: اگر واقعا الله و روز جزا را تصدیق و بدان اعتقاد دارید، حدود الله متعال را تعطیل و فراموش نکنید و نسبت به زناکاران شفقت و رحم روا مدارید؛ زیرا گناه زنا بزرگتر از آن است که عاطفه را تحریک نماید و ترحم را برانگیزد.

تشهیر در اجرای حکم زنا:

«**وَ لَيْسَ لَهُدَّ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**» مجازات مجرم، باید مایه عبرت دیگران شود، زناکار، علاوه بر شکنجه‌ی جسمی، از نظر روحی نیز باید زجر و جزا ببیند؛ بدین اساس و باید جمعی از مؤمنان در موقع عقوبت زناکاران حاضر باشند تا برای آن‌ها زجرآورتر و بازدارنده‌تر باشد؛ زیرا رسوا شدن در انظار مردم، نسبت به عذاب و شکنجه دردناکتر است.

بناءً گروهی از مؤمنان بر عذاب آن‌ها حاضر باشند، تا سرزنش بیشتر، تشهیر، رسوایی و بدنامی زناکاران پس کیفر آنان با تشهیر همراه است.

«**طَائِفَةٌ**»: طائفة به معنای دسته. گروه. یعنی در مراسم اجرای حدّ الهی، باید گروهی از مؤمنان حضور داشته باشند. که در تعداد حضور مردم فقها نظریات متفاوت و مختلفی دارند، برخی از فقها می‌گویند این تعداد؛ باید چهار نفر و برخی دیگری می‌گویند که این تعداد بالاتر از آن، و برخی می‌گویند که ده نفر و یا هم بیشتر از آن باشد.

امام نجم الدین امام ابو حفص عمر بن محمد نسفی (461 – 537 هـ) در تفسیر خویش می‌نویسد: «حد اقل گروهی که باید در هنگام مجازات زناکاران حاضر باشند، سه یا چهار نفر است».

همچنان پیروان مذهب حنفی و مذهب حنبلی می‌گویند که؛ باید تمام حدود الهی در محضر مردم برپا داشته شود زیرا هدف از اقامه حدود، هشدار دادن به مردم و بازداشتن آن‌ها از ارتکاب چنان اعمالی است.

یادداشت اول:

زنا به وسیله‌یکی از این سه چیز ثابت می‌شود:

الف: اقرار به زنا.

ب: حامله شدن زن بی شوهر.

ج: شهادت چهار نفر که شهادت دهند که بدون هیچ گونه شک و شبهه‌ای، زناکاران را در حال عمل جماع دیده‌اند و آلات تناسلی آنان را داخل یکدیگر مشاهده نموده‌اند (برای تفصیل مراجعه شود به : تفسیر المراعی).

یادداشت دوم:

آیه مورد بحث، حکم آیه‌های 15 و 16 سوره نساء را در صد تازیانه محدود و معین کرده است.

یادداشت سوم :

عبارت: « أَلشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَاجْلِدُوهُمَا أَلْبَتَّةَ، نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ! » که برخی آن را آیه رجم نام داده و جزو قرآن منسوخ‌التلاوة به‌شمار آورده اند، نه از زمره آیات الهی و نه از جمله احادیث نبوی است (مراجعه شود به ، تفسیر عبدالکریم خطیب، جلد 17 و 18 ، صفحات 1212 - 1217).

یادداشت چهارم:

مسأله تغریب، یعنی تبعید یک ساله زناکار هم که در بحث زنا مطرح است، بعضی آن را حدیثی منسوخ، و برخی آن را سخنی نادرست به‌شمار آورده‌اند، گروهی هم آن را افزون بر صد تازیانه به صلاح دید حاکم یا قاضی واگذار کرده‌اند. «تفسیر نور» سید قطب در تفسیر خویش « فی ظلال القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: (از جمله احکام سوره، یکی این است که) هر یک از زن و مرد زناکار (مؤمن، عاقل، حر، و ازدواج ناکرده) را صد تازیانه بزنید و در (اجرای قوانین) دین خدا رأفت (و رحمت کاذب) نسبت بدیشان نداشته باشید، اگر به روز قیامت ایمان دارید، و باید گروهی از مؤمنان بر (اجرای حکم ناظر، و به هنگام زدن تازیانه‌ها و) شکنجه ایشان حاضر باشند. مرد زناکار (پیش از دست کشیدن از کار خبیث زنا، و توبه کردن از آلوده دامانی) حق ندارد جز با زن زناکار (فاحشه‌ای که از عمل زشت فاحشه‌گری دست نکشیده و از آلوده دامانی توبه نکرده باشد) و یا با زن مشرک (و کافری که هنوز بر شرک و کفر ماندگار باشد) ازدواج کند، همان‌گونه هم زن زناکار (پیش از دست کشیدن از کار پست زنا و توبه از آلوده دامانی) حق ندارد جز با مرد زناپیشه (ماندگار بر زناکاری و توبه ناکرده از آلوده دامانی) و یا با مرد مشرک (و کافری که هنوز شرک و کفر را رها نکرده باشد) ازدواج کند. چرا که چنین (ازواجی) بر مومنان حرام شده است. (تفسیر فی ظلال القرآن: سید قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ ق) .

حد چیست؟

حد نوعی از مجازات است که کیفیت و کمیت آن توسط شرع مقدس اسلام تعیین شده است و مراجع قضایی و قضات از این اختیار برخوردار نمی‌باشند که در مورد نوع، کیفیت، میزان و حدود شرعی تصمیم‌گیری نمایند. به تعبیر دیگر؛ دادگاه و مرجع رسیدگی به جرایمی که مجازاتش در قانون حد تعیین شده است، نمی‌توانند کمیت و کیفیت مجازات حد را کاهش یا افزایش و یا ساقط نمایند.

در شرع اسلام مشخص شده است که؛ جرایم مستوجب حد، تنها با توبه و طلب مغفرت الهی قابل تقلیل و ساقط شدن می‌باشند و از این نظر؛ مجازات حد، ثابت و غیر قابل تغییر قلمداد می‌شود.

با چه چیزی حد ثابت می‌شود:

حد به یکی ازدو چیز ثابت می‌شود: فقه السنه (3/352)، اقرار یا شهود: حد با اقرار ثابت می‌شود؛ چون پیامبر صلی الله علیه وسلم ماعز و غامدیه را به خاطر اقراری که کردند رجم کرد. از ابن عباس (رض) روایت است: (لما أتى ماعز بن مالك النبي قال له، لعلك قبلت أو غمزت أو نظرت، قال لا يا رسول الله، قال: أ نكتها؟ - لا يکنی - قال: فعند ذلك أمر برجمه) صحیح: [صحیح سنن ابوداود 3724]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (12/135/6824)، سنن ابوداود (عون المعبود) (12/109/4404).

«وقتی ماعز بن مالک نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد، پیامبر به او گفت: شاید او را بوسیده‌ای یا لمس یا نگاه کرده‌ای، گفت: نه ای رسول خدا، پیامبر صلی الله علیه وسلم (با لفظ صریح) فرمود: آیا با او جماع کرده‌ای - به کنایه نگفت - (ابن عباس) گوید: در این هنگام پیامبر دستور به رجم او داد».

از سلیمان بن بریده از پدرش روایت است: (أن النبي جاءته امرأة من غامد من الأزدي فقالت: يا رسول الله طهرني، فقال: ويحك ارجعي فاستغفري الله و توبی إليه، فقالت: أراك تريد أن ترتدني كما رددت ماعز بن مالك، قال: و ما ذاك؟ قالت: أنها حبلى من الزنا، قال: أنت؟ قالت: نعم، فقال لها: حتى تضعي ما في بطنك، قال: فكفلها رجل من الأنصار حتى وضعت، قال: فأتى النبي فقال: قد وضعت الغامدية، فقال: إذن لا ترجمها و ندع ولدها صغيرا ليس به من يرضعه، فقام رجل من الأنصار فقال: إلی رضاعه یا نبی الله، قال: فرجمها) (صحیح: [مختصر صحیح مسلم 1039]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (3/321/1695).

«زنی غامدی از قبیلۀ ازد نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: ای رسول الله! مرا پاک کن، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: وای بر تو! برگرد و از خدا طلب استغفار و توبه کن، (زن) گفت: می‌بینم که می‌خواهی من را هم مانند ماعز بن مالک رد کنی، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: چه کرده‌ای؟ (آن زن) گفت: او در اثر زنا حامله شده است. فرمود: تو؟ گفت: بله، پیامبر به او فرمود تا وقتی وضع حمل نکنی حد بر تو جاری نمی‌شود، (سلیمان) گوید: مردی از انصار سرپرستی او را بر عهده گرفت تا وضع حمل کرد. (سلیمان) گوید: سپس آن مرد نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: زن غامدیه وضع حمل کرده است، پیامبر فرمود: در این حالت او را رجم نمی‌کنیم، که بچه کوچکش تنها بماند و کسی نباشد که به او شیر بدهد، مردی از انصار بلند شد و گفت: ای رسول خدا! شیر دادن او بر عهده من. (سلیمان) گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم او را رجم کرد».

اگر کسی که به زنا اقرار کرده است، از اقرارش پشیمان شود حد بر او جاری نمی‌شود؛ به دلیل حدیث نعیم بن هزال که گوید: ماعز بن مالک، یتیمی بود تحت سرپرستی پدرم، و با یکی از زنان محله زنا کرد ... تا جایی که گفت: پیامبر دستور داد که او را رجم کنند، پس او را به حره بردند. وقتی که او را رجم کردند، و دید که سنگ به شدت به او می‌خورد بی‌تابی کرد و پا به فرار گذاشت، عبدالله بن انس او را دید، در حالی که دوستانش نتوانستند او را بگیرند، عبدالله سم شتری را برداشت و او زد، و او را کشت، سپس نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و جریان را برایش تعریف کرد، پیامبر فرمود: (هلا ترکتموه لعله أن یتوب فیتوب الله علیه) (صحیح: [صحیح سنن ابوداود 3716]،

سنن ابوداود (عون المعبود) (12/99/4396). «چرا او را به حال خودش رها نکردید، شاید توبه می‌کرد و خداوند توبه او را قبول می‌کرد».

سزای زنا از همه مجازات‌ها سنگین تر است:

قرآن عظیم الشان و احادیثی متواتر سزای چهار جرم و طریقهء اجرای آن را خود معین نموده و آن را محول به رأی قاضی یا حاکم نگذاشته است؛ و در اصطلاح شرع به آن‌ها «حدود» گفته شده و علاوه بر این چهار، مجازات بقیه‌ی جرایم بدین شکل معین نشده، بلکه حاکم یا قاضی با توجه به وضع و موقعیت جرم و محیط و غیره مقداری از مجازات را که برای انسداد جرم کافی تصور کند، می‌تواند به همان میزان مجازات دهد، و بدین گونه مجازات در اصطلاح شرع «تعزیرات» گفته می‌شود، حدود شرعی چهار تا است: دزدی، بهتان، زدن شخص پاکدامن، شراب خوار و زنا، که هر یکی از این‌ها در حد خود، جرمی سنگین است که امنیت جهان را به هم می‌زند، و مجموعه‌ی چندین مفاسد دیگر است، اما از همه آن‌ها آن‌چنان که عواقب و نتایج بد زنا، نظم جهان را تباه و برباد می‌دهد.

هر جرمی که طبق قانون اسلام مجازات سختی دارد

شرایط اثبات آن هم سخت، مقرر شده است:

طوری‌که در فوق هم یادآور شدیم: مجازات زنا در اسلام از مجازات سایر جرایم، سخت و شدیدتر است، در عین حال قوانین اسلام، شرایط ثبوت آن را هم خیلی سخت‌تر مقرر گردانیده است، که اگر کوچک‌ترین کوتاهی در آن باشد، یا شبهه‌ای پدید آید، مجازات نهایی زنا که به آن حد گفته می‌شود، ساقط می‌گردد، فقط مجازات تعزیری، به میزان جرم، باقی خواهد ماند، برای اثبات در تمام معاملات، شهادت دومرد یا یک مرد و دو زن، کافی است، ولی در اجرای زنا، شهادت عینی چهار مرد که در آن کوچک‌ترین التباسی و تردیدی نباشد، ضروری است، چنان که حکم آن در سورهٔ نساء به تفصیل بیان گردیده است.

احتیاط دیگری که در این شهادت به کار رفته، این است که اگر شهادت زنا به فقد یکی از شرایط آن، مردود گردید، جرم قذف یعنی تهمت بی‌مورد برای شاهدان ثابت می‌گردد، و حد قذف که هشتاد تازیانه است، به آنان داده می‌شود، لذا با کوچک‌ترین شبهه‌ای هیچ کسی نمی‌تواند بر شهادت آن اقدام نماید، البته در صورتی که زنا به صراحت ثابت نگردد، ولی با شهادت ثابت گردد که دو مرد و زن، در حال غیر مشروع، باهم دیده شده اند، قاضی طبق جرم آن‌ها، می‌تواند آنان را به شلاق تعزیری محکوم کند.

برخی از مفاسد زنا :

انسان کسی است که بر اساس عقل و اندیشه و دین کارهای خود را در آن چهار چوب‌ها، قانون‌مند انجام می‌دهد، و زنا یعنی ارتباط غیرقانونی و بدون ضابطه بین دو انسان (زن و مرد) که گاهی شکل خشن تجاوز جنسی را به خود می‌گیرد. پس هنگامی که شخصی مرتکب زنا می‌شود، یعنی از کرامت انسانی خود عبور کرده و به صورت يك حیوان در می‌آید. از این روست که این عمل با شأن انسانی انسان

- ناسازگار است. و شاید از همین لحاظ باشد که قرآن از آن به عنوان عمل زشت «فاحشه» و راه ناپسند «سَاءَ سَبِيلاً» ذکر به عمل آورده است.
- برخی از مفسران در مورد مفسد زنا می‌نویسند:
- زنا یعنی به‌وجود آمدن هرج و مرج در نظام خانواده و از میان رفتن رابطه فرزند و پدران، رابطه‌ای که وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعی است، بلکه موجب حمایت اجتماعی و محبت می‌شود.
 - زنا عمل تنگین است که؛ سبب انواع برخوردها و کشمکش‌های فردی و اجتماعی در میان هوس‌بازان می‌گردد.
 - تجربه نشان داده و علم به اثبات رسانیده است که زنا باعث اشاعه انواع مختلفی امراض می‌گردد.
- در زنا، احساس تعهد و تکلیف نسبت به بقای نسل و تربیت طفل از بین رفته، و احساس پدری و مادری از میان می‌رود.
- زنا در اکثر موارد موجب سقوط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می‌گردد. چرا که اکثر از زنان حاضر به نگهداری همچو اطفال بی‌پدر نمی‌گردد.
 - باید یادآور شد که؛ هدف از ازدواج تنها مسأله اشباع غریزه جنسی نیست، بلکه اشتراک زندگی و انس روحی و آرامش فکری و تربیت فرزندان و همکاری در شئون حیات از جمله آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به همدیگر و تحریم زنا، هیچ‌یک از اینها امکان پذیر نیست.
 - باید گفت که زنا سرچشمه‌ی بسیاری از درگیری‌ها، خودکشی‌ها، فرار از خانه‌ها، فرزندان نامشروع، امراض مقاربتی و بدنامی برای خانواده‌های آبرومند است.
 - زناکاران چون برای شهوترانی سراغ یکدیگر می‌روند، میان‌شان انس و الفت عمیق و آرامش نیست.
 - زناکار، طرف مقابل را شریک زندگی نمی‌داند، وسیله‌ی اطفای شهوت می‌داند.
 - زنا، سبب کاهش تشکیل خانواده از طریق ازدواج و موجب به‌وجود نیامدن ارتباط‌های خانوادگی و قطع صله‌ی رحم است. چون باز شدن راه زنا، بی‌رغبتی به ازدواج را در جامعه شایع می‌سازد.
 - زنا، نظام ارث‌بری را بر هم می‌زند و وارث واقعی معلوم نمی‌شود.
 - زنا سبب از بین رفتن شخصیت و هویت انسانی می‌شود و موجب مرگ‌های زودرس می‌گردد.
 - چون ارتکاب زنا، بدون زحمت و خرج نیست، زناکار برای ارضای هوس خود، به سراغ گناهان زیادی می‌رود. مثلاً گاهی برای کامیابی خود، به تهمت، ارباب و دزدی دست می‌زند و حتی مرتکب قتل می‌شود.
 - در جامعه، فرزندان نامشروع و بی‌هویت پدید می‌آید، که زمینه‌ی بسیاری از مفسد و جرائم است و مصداق روشنی برای فحشا است.
- نسخهء جلوگیری از زنا در اسلام:**
- ممنوعیت اختلاط زن و مرد در بعضی مکان‌ها.
 - ممنوعیت خلوت مرد با زن نامحرم.
 - حرمت زینت زن برای نامحرمان.

- حرمت نظر به نامحرم و دست دادن با نامحرم و پرهیز از فکر زنا و تماشای عکس‌های تحریک‌کننده.

- مجازات شدید برای زناکار.

- توصیه به ازدواج و پایین‌گرفتن مهریه و غیره .

ابزار زدن تازیانه :

علما اتفاق نظر دارند بر این‌که تازیانه زدن زناکاران با چوبی واجب است که هنوز میوه نداده نباشد و آن تازیانه‌ای است متوسط که نه بسیار سخت و ضخیم است و نه نرم و لطیف. البته چگونگی تازیانه زدن در همه حدود یکسان است. اما علمای احناف بر آنند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است. تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حد شراب، از تازیانه زدن در حد قذف (بهتان) شدیدتر است. حکم دیگر در این مورد این است که مرد به حالت ایستاده تازیانه زده می‌شود و زن به حالت نشسته.

خطاب این آیه به اتفاق مذاهب، متوجه زمامداران جامعه اسلامی و جانشینان ایشان می‌باشد. به قولی: خطاب متوجه تمام مسلمین است و حاکم مسلمان نمایندگی آنان را بر عهده دارد. (تفسیر انوار القرآن: عبدالرؤف مخلص هروی).

نوع و شکل شلاق و تازیانه :

در مورد نوع و شکل تازیانه که در تطبیق حد زنا توسط محکمه شرعی مورد استفاده قرار می‌گیرد علماء نظریات یعنی استنباط متفاوتی را ارائه داشته اند: توجه باید کرد که هدف تازیانه و شلاق در حد زنا غیر محصن و غیر محصنه (غیر متأهل باشد) کشتن او نیست، بلکه هدف تربیه، عمل وقایوی برای جامعه، تأدیب و تنبیه او و مهم‌تر از آن پاک کردن از گناه است. با وجود این‌که پاک کردن از گناه بیشتر به رابطه درونی معبود به خالقش، توبه و قبول توبه اساس است اما درین‌جا، در مورد نوع و شکل شلاق‌زنی، روش‌ها و نوع مشخص را فقهاء استنباط و به طور دقیق محدود و ارائه داشته اند. فقها متذکر شده اند که شدت ضربات بایستی متوسط باشد، نه بسیار سخت و نه بسیار ضخیم و البته نباید نرم و لطیف.

شخصی که مجری حد شلاق و تازیانه است باید دقت لازم به خرج دهد که: نباید دست‌هایش را آن‌قدر بالا ببرد که زیر نافش ظاهر شود، یعنی شلاق زن نباید ضربات با قوت بر بدن مجرم وارد نماید، حکم در مورد استفاده تازیانه همین است که با همان تازیانه اولی باید شلاق‌ها ادامه یابد و از استعمال چوب و تازیانه‌های تازه، باید جلوگیری به عمل آید، نباید لباس مجرم را از بدنش بیرون آورد، إلا در صورتی‌که مجرم لباس پوستین و چرمی بر تن داشته باشد که باید آن را از تن اش بیرون کند. همه فقهاء در این مورد متفق القول اند که مجازت تازیانه با چوب درختی که تاهنوز میوه نداده باشد، واجب است.

بر طبق رأی جمهور فقهاء بر شخصی مجرم به‌صورت ایستاده حد زده شود، و باید مراقب باشد که شلاق‌های تازیانه به سر و صورت و عورت مجرم اصابت نکند. امام ابن قدامه درباره کیفیت اجرای حد بر زناکار می‌گوید: « بر تمام اعضای بدنش ضربه وارد می‌شود تا هر عضو بدنش سهمی در آن داشته باشد، و بیشتر در جاهای گوشندار بدن وارد می‌شود، مثل ران‌ها و سرین و باید مراقب باشد که به نقاط حساس و

کشنده مثل سر و صورت و عورت ضربه وارد نشود، چه مرد باشد یا زن. ولی امام صاحب مالک (رح) می‌فرماید: بر پشت و اطراف آن زده شود...».

امام ابن قدامه می‌افزاید: «ابن مسعود گفته: در دین ما کشیدن و بند کردن و برهنه کردن نیست. و اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم تازیانه زدند اما از هیچیک از آنان نقل نشده که (مجرم را) کشیده و یا بند و یا برهنه کرده باشند. و لباس‌هایش از تن او بیرون آورده نمی‌شود، بلکه یک یا دو لباس بر تن داشته باشد، و اگر جامه‌ای پوستین یا چرمی برتن داشت آنرا بیرون آورند؛ زیرا اگر درآورده نشود از شلاق متأثر نمی‌شود. و امام احمد گفته: اگر لباس زمستانی او بیرون آورده نشود، متأثر نخواهد شد.

و امام مالک گفته: برهنه شود، زیرا امر به تازیانه اقتضاء می‌کند مستقیماً به پوست بدن برخورد کند، ولی دلیل ما قول ابن مسعود است، و تاجایی که می‌دانم هیچیک از صحابه خلاف آنرا نگفتند، و خدای متعال به برهنه کردن او دستور ندادند، بلکه تنها به تازیانه زدن دستور دادند، و اگر بر روی لباس هم تازیانه شود مقصود حاصل می‌شود».

و باز ادامه می‌دهد: «ضربات باید به وسیله تازیانه (شلاق) باشد، و تاجایی که می‌دانم اختلافی بر سر این نیست، البته به جز حد شراب، بعضی (از اهل علم) گفتند: بر شارب خمر به وسیله دست و کفش و کناره لباس ضربه زده شود...»

شلاق هم باید متوسط و میانه باشد، نه تازه و نو باشد که موجب جراحت شود و نه کهنه و از کار افتاده باشد که درد ضربات را تقلیل دهد، زیرا روایت شده که مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم به زنا اعتراف نمود، پیامبر صلی الله علیه وسلم تازیانه‌ای طلبید، برای ایشان تازیانه‌ای شکسته آوردند، فرمود: از این بهتر بیاورید، این بار تازیانه‌ای نو و تازه آوردند، فرمود: یک تازیانه مابین این دو بیاورید. این را امام مالک از زید بن اسلم به صورت مرسل روایت کرده، و از حضرت ابوهریره به صورت متصل روایت شده است...

و همین‌طور شدت ضربات باید میانه باشد، نه آن قدر شدید باشد که موجب کشتن شود و نه ضعیف و بدون درد باشد، بازوانش را آن قدر بالا نبرد و زیاد هم پایین نباشد که دردی نرساند، امام احمد می‌فرماید: در اجرای هیچ‌کدام از حدود نباید (دستها را آن قدر بالا برد که) زیر بغلش ظاهر شود. یعنی نه زیاده روی کند و نه کم روی.

و اگر مجرم زن بود او را نشسته تازیانه زدند، و دست‌هایش را جمع کند تا عورتش ظاهر نشود، این رأی امام صاحب ابوحنیفه و امام شافعی و امام مالک است. ولی امام ابویوسف گفته: ایستاده تازیانه زده شود.

ولی با در نظر داشت روایات مختلفه فقها، در این بابت حدیثی صحیحی از حضرت علی کرم الله وجهه که می‌فرماید: زن را نشسته بزنی و مرد را ایستاده، وانگهی بدن زن عورت است و نشستن او موجب پوشش بیشتر اوست» «المغنی» (141/9 - 142).

امام صاحب نووی می‌فرماید: «اگر با شلاق حد را بزنی بایستی متوسط بین شاخه نی و عصا باشد و چنانچه با شاخه درخت بزنی باید سبک و بین خشک و تر باشد و ضربت باید متوسط باشد و ضارب دست را بالاتر از سر خود نبرد و دست را پایین هم نیندازد بلکه بازوی خود را به‌طور معتدل بالا ببرد» (تفصیل موضوع را میتوان در «فقه السنة» سید سابق، مطالعه فرمایید).

نوع و چگونگی تازیانه زدن در همه حدود شرعی یکسان است. ولی در فقه حنفی بدین

نظراند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حد شراب، از تازیانه زدن در حد قذف (بهتان) شدیدتر است.

حکم سنگسار در اسلام :

حکم سنگسار کردن شخص زناکار دستور الله متعال قرآن کریم و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است:

حد سنگسار برای زناکار محصن (افراد متأهل و ازدواج کرده) در شرع ثابت است و شایسته کسی نیست که محبت الله و رسولش را در قلب دارد، ولی منکر شرع پاک وی شود، چرا که کسی یکی از احکام شرع را انکار کند یا به آن طعنه زند کافر خواهد بود. و العیاذ بالله لذا شخص بایستی از اینگونه طرز تفکر که بیشتر ناشی از تبلیغات ملحدان و صلیبیان است برائت جوید و صف خود را از کفار و مرتدان جدا سازد.

شکی نیست که حکم رجم از طریق قرآن و حدیث در اسلام ثابت مانده است، زیرا در کتب سته و از ائمة اربعة نقل شده است، و پیامبر صلی الله علیه و سلم و خلفای راشد یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی در زمان حکمشان آنرا تطبیق کرده اند.

در صحیح بخاری (6830) و صحیح مسلم (1691) از عمر بن الخطاب نقل شده است که گفت: "بهدرستی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و سلم را به حق برگزیده است، و کتاب (قرآن) را بر او نازل کرد، و از چیزهایی که بر او نازل کرد آیه رجم (سنگسار) بود، پس ما آنرا خواندیم و فهمیدیم و درک کردیم و پیامبر صلی الله علیه و سلم آنرا انجام داد و ما نیز بعد از او انجام دادیم، و من می ترسم پس از مدت زمانی کسی بگوید: قسم به خدا که آیت رجم را در قرآن نمی بینیم، و سپس با ترک کردن این فریضه، گمراه شوند، و رجم در کتاب خدا واجب است بر محصن (کسی که ازدواج و جماع کرده باشد) زن و مرد، اگر دلیل اثبات شود، و یا زن حامله شود، و یا کسی اعتراف کند." و در روایت ابوداود (4418) آمده است که عمر سپس گفت: "و قسم به خدا، اگر به جز این نبود که مردم بگویند که عمر قرآن را اضافه کرده است آیت رجم را در قرآن می نوشتم".

و امام بخاری در کتاب «احکام» به صورت تعلیق (یعنی بدون سند) روایت کرده است که سپس عمر گفت: «اگر به جز این نبود که مردم بگویند عمر قرآن را اضافه کرد، آیت رجم را با دستم می نوشتم»

در واقع این فقط عمر (رض) نبود که این را بیان کرده بود، بلکه دیگر اصحاب نیز از آیت رجم آگاه بودند، مثلاً عایشة رضی الله عنها گفت: «آیه رجم نازل شد و در صحیفه ای در زیر تخت گذاشته بودم» (صحیح ابن ماجه: 1944)

و «حافظ ابن حجر» در کتابش «فتح الباری» بیان کرده است که آیه رجم از «ابی بن کعب» و «زید بن ثابت» نیز اثبات شده است.

و هنگامی که عمر آیه رجم را در خطبه جمعه بیان کرد، علماء و بزرگان صحابه حضور داشتند و آنرا اقرار کردند و کسی آنرا انکار نکرد، پس بقیه اصحاب نیز از آیت رجم با خبر بودند.

در واقع در مورد آیت رجم علماء در اصول فقه در مبحث "نسخ" بیان کرده اند که این

آیه قرائتش از قرآن نسخ شده است و دیگر آیت قرآن به حساب نمی‌آید، ولی حکمش باقی مانده است. نسخ در قرآن به سه روش رخ داده است:

(1) هم قرائت آیه و هم حکمش نسخ شود مانند آیه «عشر رضعات معلومات یحرمن» یعنی: «ده بار شیر دادن محرمیت ایجاد می‌کند».

(2) قرائتش ثابت بماند ولی حکمش نسخ شود مانند آیه "وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ" (البقرة: 284) یعنی: "و اگر آنچه که در نفس خود پنهان دارید و یا آشکار کنید خداوند آن را از شما محاسبه خواهد کرد".

(3) قرائتش نسخ شود و حکمش باقی بماند مانند آیت رجم، و شاید به همین علت، عمر رضی الله عنه آن را در قرآن ننوشت زیرا از آنجایی که قرائتش نسخ شده بود دیگر آیت قرآن به شمار نمی‌رفت، پس نوشتن آن در قرآن جائز نبود. (برای توضیح بیشتر به کتاب "المنتقى شرح الموطأ حدیث رقم 1560 مراجعه شود).

پس برای محصن زناکار، یعنی کسی که آزاد، عاقل، بالغ باشد و با عقد صحیح ازدواج کرده باشد و با همسرش جماع کرده باشد، عقوبتش سنگسار کردن تا دم مرگ می‌باشد، چه برای زن و چه برای مرد، همان‌طور که از پیامبر صلی الله علیه و سلم ثابت شده است که «ماعز» و «جهنیه» و «غامدیة» و «دو زن و مرد یهودی» را که محصن بودند و زنا کرده بودند رجم کرد، و اهل علم از اصحاب و تابعین و غیره آن را اقرار کرده اند.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: "خذوا عني، خذوا عني، قد جعل الله لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة ونفی سنة والثيب بالثيب جلد مائة والرجم" روایت مسلم (1690) یعنی: «از من بگیرید، از من بگیرید، خداوند راهی را برای آن‌ها (زناکاران) گشوده است، برای زناکار بکر با بکر (کسی که ازدواج نکرده باشد) یک‌صد ضربه شلاق و تبعید یک سال، و برای زناکار ثیب با ثیب (کسی که ازدواج کرده باشد) صد ضربه شلاق و سنگسار».

در نتیجه بدل کردن رجم با عقوبت دیگر مانند شمشیر، اعدام، تیر، و غیره به‌جز سنگسار کردن جائز نیست زیرا حکمت سنگسار اینست که مردم محصن و غیره را از این عمل فاحشه بیشتر بترساند تا دست از آن کار بکشند و یا نزدیک به آن شوند، و این حکم یک مسأله توقیفی است و کسی حق ندارد آن را با عقوبتی دیگر عوض کند؛ زیرا اگر جائز بود پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را انجام می‌داد و آن را برای امتش بیان می‌کرد.

اما متأسفانه در این زمان کسانی پیدا می‌شوند که خود را «قرآنین» یعنی «اهل قرآن» می‌دانند و می‌گویند که فقط قرآن کافی هست و نیازی به سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم نیست و از آنجایی که آیه رجم در قرآن نیست، پس رجم صحت و حقیقت ندارد، ولی همان‌طور که مشخص شد آیه رجم در قرآن بوده ولی قرائتش نسخ شده است در حالی که حکمش هنوز باقی مانده است، و در واقع این اشخاص نمی‌دانند یا این‌که نمی‌خواهند بفهمند که رد کردن سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم مانند رد کردن بر قرآن می‌باشد و در حقیقت ظاهر شدن این اشخاص دلیل بر معجزه پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌باشد، زیرا احمد و أبو داود و حاکم باسناد صحیح از «مقدام بن معدی کرب» روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: "ألا إني أوتيت الكتاب ومثله معه ألا يوشك

رجل شعبان علی اریکته یقول: علیکم بهذا القرآن فما وجدتم فیہ من حلال فأحلوه وما وجدتم فیہ من حرام فحرموه" ، یعنی: "بهدرستی که به من قرآن و چیزی مانند آن (یعنی سنت) عطا شده است، آگاه باشید که نزدیک هست مردی (با شکمی) سیر (از خوراک) بر تخت سلطنتش نشسته و می‌گوید: (فقط) آنچه که در کتاب خداوند هست را چنگ بزنید، و آنچه که در آن حلال بود را بگیرید و آنچه که در آن حرام بود را ترک کنید (یعنی نیازی به سنت پیامبر صلی الله علیه و سلم نیست).

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾

مرد زناکار نباید جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج کند، و زن زناکار نباید جز با مرد زناکار یا مشرک ازدواج نماید، و این [ازدواج] بر مؤمنان حرام شده است. (۳)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَا يَنْكِحُ»: ازدواج نمی‌کند. نباید ازدواج بکند. برخی نکاح را در اینجا مجاز از وطأ و جماع دانسته‌اند. حرّم: حرام شده است. ذلك: اشاره به ازدواج زناکاران است. (تفسیر فرقان)

فحوای آیه مبارکه می‌رساند که: افراد فاسد، در جامعه اسلامی از برخی حقوق محروم اند. و در ضمن در فهم آیه مبارکه آمده است: مردان و زنان مؤمن، باید همسران پاک و پاکدامن برای زندگی خویش انتخاب کنند. و در ازدواج، کفو بودن، یعنی همسان و هم‌شأن بودن همسران، یک اصل است.

«حُرِّمَ»: تحریم شده است. بعضی تحریم را در اینجا ناسزاوار و ناشایست معنی کرده‌اند. «ذَلِكَ»: نکاح زناکاران. زنا. یادآوری: آیه فوق در حقیقت دارای دو معنی است که خلاصه آن‌ها عبارت است از:

الف: مرد زناکار جز با زن زناکار و یا مشرک، و زن زناکار جز با مرد زناکار و یا مشرک ازدواج نمی‌کند. چنین ازدواجی برای مؤمنان حرام است.

ب: مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک، و زن زناکار جز با مرد زناکار یا مشرک زنا نمی‌کند، و زنا بر مؤمنان حرام شده است (و هرگز به چنین کار زشت و پستی دست نمی‌یازند). ضمناً باید توجه داشت که عطف «مشرکان» بر «زانیان» در واقع برای بیان اهمیت مطالب است. یعنی گناه «زنا» هم‌تراز گناه «شُرک» است. چرا که برابر برخی از روایات، شخص زناکار در لحظاتی که مرتکب این عمل می‌شود، مؤمن نمی‌باشد! (مراجعه شود: تفسیر نور از خرم‌دل)

امام فخر رازی گفته است: بهترین گفته در تفسیر این آیه چنین است: در حقیقت مرد فاسق ناپاک (که مرتکب زنا می‌شود) به نکاح و ازدواج با زنان صالح تمایل و رغبت ندارد، بلکه مایل است با زنی فاسق ناپاک مانند خود یا مشرک ازدواج کند. مردان پاک و صالح تمایلی به ازدواج با زنان فاسق ناپاک ندارند، و از آن‌ها متنفراند، بلکه مردانی فاسق و مشرک به ازدواج با چنین زنانی تمایل دارند. و این مسأله غالباً چنین است. که گفته‌اند: نیکی جز از مرد پرهیزگار نمی‌خیزد و گاه نیکی از انسان ناپرهیزگار نیز می‌خیزد. در اینجا نیز چنین است. (تفسیر کبیر ۱۵۰/۲۳)

«وَ حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» زنا-به سبب بدی و پلیدیش-بر مؤمنان حرام است، یا عقد زناکاران بر مؤمنان حرام است؛ زیرا زیان‌های بزرگ را دربر دارد (مفسران در

این رابطه این دو نظریه را ارائه داده‌اند که صاحب تسهیل نظریه‌ی اول و ابو سعود نظریه‌ی دوم را اختیار کرده‌اند.)

مفسر تفسیر انوار القرآن در تفسیر آیه مبارکه می‌نویسد: هدف آیه کریمه؛ بعد از هشدار دادن مؤمنان از ارتکاب زنا - بازداشتن شان از ازدواج با زناکاران است و این راجح‌ترین اقوال در تفسیر آیه کریمه می‌باشد «و این امر» یعنی: ازدواج با زناکاران و مشرکان «بر مؤمنان حرام شده است» زیرا ازدواج با آنان، شبیه‌ساختن خویش به فاسقان و پیش‌افگندن خویش در معرض تهمت دیگران است چنان‌که این احتمال نیز وجود دارد که در اثر این پیوند، فرزندی بر بساط مرد به دنیا آید که از نطفه وی نیست، لذا برای مرد مسلمان پاکدامن روا نیست تا با زن ناپاکی ازدواج کند درحالی‌که به بی‌عفتی وی آگاهی دارد چنان‌که برای زن پاکدامن نیز روا نیست تا در عین آگاهی از فاسق بودن مردی، با وی ازدواج نماید.

اما در رأی اکثر علما، حکم این آیه با «آیه 32 نور» از همین سوره: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَّمَىٰ مِنْكُمْ» [النور: 32] منسوخ است، بدین جهت احناف گفته‌اند: مرد زناکار، می‌تواند با زنی ازدواج کند که با وی زنا کرده است چنان‌که دیگران نیز می‌توانند با او ازدواج نمایند.

مفسر تفسیر راستین عبدالرحمن بن ناصر السعدی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً» در این بخش از آیه مبارکه بدی و بدی زنا به بیان گرفته شده است، یعنی این‌که زنا آبروی زناکار را مخدوش و آلوده می‌نماید، و حیثیت هر کس را که با زناکار همراهی نماید و با وی اختلاط داشته باشد نیز خدشه‌دار و معیوب می‌سازد، طوری که دیگر گناهان چنین نیستند. خداوند خبر داده که مرد زناکار حق ندارد جز با زنی زناکار که وضعیتی مانند او دارد، یا با زنی مشرک که به رستاخیز و جزا پاداش ایمان ندارد و پای‌بند دستور خدا نیست ازدواج کند.

و زن زناکار نیز جز با مرد زناپیشه و یا با مرد مشرک ازدواج نمی‌کند، «وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» و بر مؤمنان حرام شده که با زنی زناکار یا مردی زناکار ازدواج نمایند.

معنای آیه این است هر زن و مردی که به زناکاری متصف باشند و از آن توبه نکنند، و کسی برای ازدواج با آنان اقدام نماید، با این‌که خداوند ازدواج با فرد زناکار را حرام کرده است، از دو حال خالی نیست، یا این‌که به حکم و دستور خدا و پیامبرش پای‌بند نیست، پس چنین کسی جز مشرک نمی‌تواند باشد، و یا این‌که به حکم و دستور خدا و پیامبرش پای‌بند نیست، پس چنین کسی جز مشرک نمی‌تواند باشد، و یا این‌که به حکم و دستور خدا و پیامبرش پای‌بند است اما با این‌که می‌داند او زناکار است اقدام به ازدواج با او می‌نماید، پس چنین ازدواجی زنا شمرده می‌شود و ازدواج کننده زناکار می‌باشد، پس اگر به طور حقیقی به خدا ایمان داشت اقدام به چنین کاری نمی‌کرد. و این به طور صریح بر حرام بودن ازدواج با زن زناکار دلالت می‌نماید. مگر این‌که توبه نماید. و همچنین ازدواج با مرد زناکار حرام می‌باشد مگر این‌که توبه نماید، زیرا نزدیکی و همراهی زن و شوهر از مهمترین نزدیکی و آمیختن‌ها می‌باشد.

و خداوند متعال فرموده است: «احشروا الذین ظلموا و ازواجهم» ستمگران و همسران شان را گرد بیاورید. یعنی همراهان و رفیقان‌شان را پس خداوند ازدواج با زناکار را

حرام نموده است چون در آن شر بزرگی وجود دارد، و نشانهء بی‌غیرتی، و باعث منسوب شدن فرزندان به شوهر می‌شود که در حقیقت متعلق به او نیستند. مرد زناکار با زنان دیگر مشغول است و به پاکدامنی زن خود فکر نمی‌کند، و این دلیل برای حرام بودن ازدواج با زناکار کافی می‌باشد. و نیز بیانگر آن است که فرد زناکار مؤمن نیست، چنان‌که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «زناکار وقتی که زنا می‌کند مؤمن نیست». پس او گر چه مشرک نباشد اما اسم مدح که همان ایمان مطلق است بر او اطلاق نمی‌شود.

اسباب نزول آیه 3:

روایت شده است که زنی به نام «ام مهزول» از زنان بدکاره بوده با مردی کنار آمد به شرط این که خرجش را بدهد. یکی از مسلمانان خواست با او ازدواج کند و موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت، آنگاه آیهی « وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ »، نازل شد.

749- ابوداود، ترمذی، نسائی و حاکم از عمرو بن شعیب از پدرش از پدرکلانش روایت کرده اند: شخصی به نام مرثد بردگان را از انبار به سوی مکه می‌برد. در مکه زنی به نام عناق با او رفیق بود. از رسول خدا اجازه خواست که با عناق ازدواج کند پیامبر هیچ نگفت. تا این که آیه « الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً ... » نازل شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم آیه را برایش تلاوت کرد و گفت: هرگز با عناق ازدواج نکن، (ابوداود 2051، ترمذی 3177، نسائی به شماره 3228 حاکم 2 / 166 و بیهقی 7 / 153 از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده اند. اسنادش حسن است به خاطر اختلاف مشهور او با پدرانش و راوی‌های بعد او ثقة اند. ترمذی این را حسن و حاکم صحیح می‌شمارد و ذهبی هم با او موافق است. طبری 25747 از عمرو بن شعیب به قسم مرسل روایت کرده، در این اسناد کسی است که نامش معلوم نیست، حدیث موصول قبلی به تنهایی حسن است - والله اعلم- «تفسیر شوکانی».

[... عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگش [عبدالله بن عمرو بن عاص] نقل کرده است: مردی به نام مرثد بن ابومرثد بردگان را از مکه به مدینه می‌برد. در مکه زنی خودفروش به نام عناق زندگی می‌کرد که در گذشته‌ها با او رفیق بود. مرثد با یکی از بردگان مکه قرار گذاشته بود که او را ببرد. مرثد می‌گوید: در یک شب مهتابی به سایه دیواری از دیوارهای مکه رسیدم. ناگاه عناق آمد و سایه مرا به کنار دیوار دید چون به نزدیکم رسید مرا شناخت و گفت: مرثدی؟ گفتم: مرثدم. گفت: به دیار دوست خوش آمدی، بیا امشب را با ما سپری کن، گفتم: ای عناق، خدا زنا را تحریم کرده است. فریاد کرد ای ساکنان خیمه‌ها این مرد را بگیرید که بردگان شما را می‌برد. هشت نفر مرا دنبال کردند، من به سوی خندمه رفتم و داخل مغاره‌ای شدم. آن‌ها آمدند و بالای سر من ایستادند... به لطف خدا مرا ندیدند و برگشتند. من هم به نزد دوست خود که مرد سنگینی بود برگشتم و بارش کردم و به انحر که رسیدم بندهای گران را از او باز کردم... بالاخره به مدینه رسیدم و به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رفتم و گفتم: ای رسول خدا! من با عناق ازدواج می‌کنم. رسول خدا (سکوت کرد و به من هیچ نگفت. تا آیه: « الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً ... » نازل شد. پیامبر خدا آیه را قرائت کرد و به من دستور داد که هرگز با عناق ازدواج نکنم] (سنن ترمذی کتاب تفسیر قرآن 3101).

750- سعید بن منصور از مجاهد روایت کرده است: هنگامی که خدا (زنا را تحریم کرد، بعضی از زنان زناکار از وجاهت و جمال برخوردار بودند. تعدادی از مردان گفتند: زنان زناکار باید شوهر بگیرند. پس این آیه نازل گردید. خوانندگان گرامی!

حکم سوم: همانا حد قذف (تهمت فحشا زدن) است که در (آیه 4 الی 5) به بیان گرفته شده است.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾

و کسانی که زنان عقیفه پاکدامن را به زنا متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد نمی‌آورند، پس به آنان هشتاد تازیانه بزنید، و هرگز شهادتی را از آنان نپذیرید، و این گروه، البته فاسقان‌اند. (۴)

تشریح لغات واصطلاحات :

یرمون (رمی): پرتاب می‌کنند، تهمت ناروا می‌زنند .

«**الْمُحْصَنَاتِ**»: زنان پاکدامن. تهمت‌زدن به هر کسی (اعم از مردان و زنان پاکدامن یا عادی) دارای همین حکم است. لیکن به خاطر اهمیت بیشتر تنها (المحصنات) در آیه مبارکه ذکر شده است. و در این هیچ جای شکی نیست که؛ تهمت زدن به زنان همسر دار و پاکدامن، مجازات سختی را دربر دارد.

«**الْمُحْصَنَاتِ**» پاکدامنان. اصل احصان به معنی منع است. زن پاکدامن به «محصنه» موسوم شده است؛ زیرا خود را از ارتکاب پستی باز می‌دارد. و قلعه را «حصن» می‌گویند؛ چون از ورود دشمن جلوگیری می‌کند. «**يَذْرُؤًا**» دفع می‌کند. درأ به معنی «دفع» است.

شیع: شیوع به معنی رواج و گسترش یافتن است.

عُصْبَةً: جماعتی که پشت یکدیگر را می‌گیرند.

خواننده محترم!

در آیات قبل، بحث از مجازات زناکاران به میان آمد، ولی اثبات زنا، امری ساده، آسان و سهل نیست، بلکه باید چهار نفر عادل به تحقق آن شهادت دهند و اگر کمتر از چهار نفر در محکمه حاضر به شهادت شوند، هر کدام هشتاد ضربه شلاق می‌خورند.

توجه باید کرد که: تهمت وارد کردن به قدری مهم است که در مجازات مجرم، تفاوت تهمت زنا با خود زنا بیست ضربه شلاق است. «**مِائَةً جَلْدَةً- ثَمَانِينَ جَلْدَةً**» و حتی کسی که به دیگران تهمت زنا بزند، شهادت اش هم از اعتبار ساقط می‌شود. «**لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً**» که الله تعالی ما را از آن نگاه دارد.

«**وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ**» و کسانی که زنان پاکدامن و شریف را به زنا متهم می‌کنند. «**ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ**» سپس برای اثبات ادعای خود چهار شخص عادل منحیث شاهد نمی‌آورند که بر ارتکاب زنا از جانب آن‌ها (زنان) شهادت دهند،

«**فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً**» دفاع از حریم زنان پاکدامن واجب است. پس در اجرای حد قذف به هریک از تهمت زدگان را هشتاد ضربه تازیانه بزنید؛ زیرا آن‌ها دروغگو هستند و به انسانی بی‌گناه تهمت وارد کرده اند. و ناموس و شرف انسان‌ها را مورد تعرض قرار

داده‌اند.

« **وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا** »: و بعد از آن دیگر هیچگاه شهادت را از آنان نپذیرید، زیرا دروغ از آنان شناخته شده و به این عمل شناسایی گردیده‌اند، شخصیت این گونه افراد بیشتر پایمال شود و کرامت و آبروی آنان بیشتر مورد تعرض قرار گیرد مادامی که بر دروغ و اتهام خود اصرار می‌ورزند، شهادت هیچ یک از آن‌ها را برای همیشه نپذیرید.

معنای «ابدأ» این است که: به هیچ وجه در طول زندگی‌شان شهادت آنان را نپذیرید. البته جایز است که گواهان جمعاً با هم شهادت دهند، یا به‌طور پراکنده و به تفاریق. و اگر شهود چهار تن کامل نبودند، تهمت زن به حساب می‌روند و بر آنان حد قذف جاری می‌شود چنان که حضرت عمر (رضی الله عنه) در خلافت خویش آن سه تنی را که علیه مغیره (رض) به زنا شهادت داده بودند، هشتاد تازیانه زد.

« **وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** » آن‌ها با ارتکاب گناه بزرگ و جرم بدی که کرده‌اند، قطعاً آن‌ها از دایره طاعت حق تعالی بیرون‌اند.

این کثیر گفته است: اگر تهمت دهنده بی‌نه بر صدق گفته‌ی خود اقامه نکند، خدا سه حکم را بر او واجب کرده است: اول، باید هشتاد تازیانه به او زده شود. دوم، شهادتش برای همیشه مردود است. سوم، این که فاسق به شمار می‌آید و نه در نزد خداوند و نه در نزد مردم عادل نیست (مختصر ابن کثیر ۵۸۳/۲).

قذف و تهمت به زنا:

در دین مقدس اسلام آبرو و حیثیت و شهرت و نام و کرامت مردم، محفوظ و مورد حمایت می‌باشد و اجازه نمی‌دهد که به آن تعرض صورت گیرد، لذا زبان بدگویان را قطع می‌کند و

در تعرض به ناموس و آبروی دیگران را می‌بندد و نمی‌گذارد کسی آبروی دیگران را بازیچه خویش قرار دهد، و آن را معیوب و یا هم لکه‌دار سازد.

قذف چیست؟

قذف (متهم ساختن کسی به زنا، به این صورت که به کسی دیگر بگوید: ای زناکار! یا الفاظ دیگری که از آن‌ها اتهام به زنا فهمیده می‌شود.) هر کس مسلمانی را به زنا متهم کند (و نتواند با آوردن چهار شاهد آن را ثابت کند)، به او هشتاد تازیانه زده شود. طوری که در (آیه 4 سوره نور) فرموده است: « **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا** وَ **أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** (کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می‌دهند؛ سپس چهار شاهد نمی‌آورند؛ بدیشان هشتاد شلاق بزنید و هرگز شهادت دادن آن‌ها را نپذیرید، و چنین کسانی فاسق هستند) ».

هرگاه مردی همسرش را متهم به زنا کرد و همسرش او را تکذیب نمود حد بر شوهر جاری می‌شود، مگر این که دلیل بیاورد یا لعان کند:

خداوند متعال می‌فرماید: « **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَرْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ.** »

وَ يَذْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ الْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ « (نور : 6 - 9)

«کسانی که زنان خود را متهم (به زنا) می‌کنند و جز خودشان شاهدانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبد که راستگو هستم. و در پنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد، اگر زن باشد چهار بار خدا را به شهادت بطلبد (و سوگند بخورد) که شوهرش (در اتهامی که به او می‌زند) دروغگو است عذاب (رجم) را از او دفع می‌نماید، و در مرتبه پنجم (باید بگوید که) نفرین خدا بر او باد اگر شوهرش راست بگوید.».

از ابن عباس رضی الله عنه روایت است: هلال بن امیه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم همسرش را متهم کرد که با شریک بن سحماء زنا کرده است، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «البینه أو حد فی ظهرك» «باید دلیل بیاوری وگرنه حد بر پشتت جاری می‌شود.» گفت: ای رسول خدا! آیا اگر کسی از ما مردی را روی همسرش دید، می‌رود و شاهد پیدا می‌کند؟! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (البینه أو حد فی ظهرك)، شاهد وگرنه حد بر پشتت جاری می‌شود، هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است من راستگو هستم، و حتماً خداوند آیه‌ای نازل خواهد نمود و پشت مرا از حد نجات خواهد داد، پس جبرئیل فرود آمد و آیه « **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ (را تا) إِنْ كَانَ مِنَ**

الصَّادِقِينَ » بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و به دنبال آن زن فرستاد، هلال آمد و شهادت داد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ فَهَلْ مِنْكُمْ تَائِبٌ**» «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغ می‌گوید آیا کسی از شما هست که توبه کند؟»، سپس آن زن بلند شد و شهادت داد، و چون نوبت پنجم شد او رانگه داشتند و به وی گفتند: این کار لعنت را بر تو واجب می‌کند، ابن عباس گفت: آن زن کمی درنگ کرد و روی گردانید به طوری که گمان کردیم از لعان پیشیمان می‌شود (و اقرار می‌کند)، سپس گفت: بعد از این آبروی خویشاوندانم را نمی‌برم و رفت، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «**أَبْصُرُوهَا فَإِنْ جَاءَتْ بِهْ أَكْحَلِ الْعَيْنِينَ سَابِغِ الْإِلَيْتِينَ، خُدْجِ السَّاقِينَ، فَهِيَ لَشْرِيكَ بْنِ سَحْمَاءَ، فَجَاءَتْ بِهْ كَذْلِكِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَوْلَا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَ لَهَا شَأْنٌ**» «نگاه کنید اگر بچاهش متولد شد و چشم‌های سیاه، باسن‌های بزرگ، و پاهای پرگوشت داشت، بدانید که آن بچه از شریک بن سحماء است، وقتی بچه را به دنیا آورد به او نگاه کردند و دیدند که به همان شکلی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم توصیف کرده بود، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: اگر به خاطر حکم کتاب خدا نبود که طبق آن، لعان اجرای حد را از زن رفع می‌کند، می‌دانستم با او چه کار کنم.» بخاری(4747).

حکم قذف:

دین مقدس اسلام به صورت قطعی قذف و تهمت به زنا را تحریم کرده است و آن را یکی از گناهان نکبیره و گناهان بسیار بد و قبیح به حساب آورده است، و آن را موجب حد شرعی می‌داند و هرکس بدین اتهام مبادرت ورزد خواه زن باشد و یا هم مرد، باید هشتاد ضربه شلاق به وی زده شود و بعد از آن دیگر شهادت او پذیرفته

نشود و براو حکم می‌شود به فسق و لعن و طرد از رحمت خدا و استحقاق عذاب دنیا و آخرت، مگر این‌که صحت و درستی قول قذف‌کننده با دلایل تردید ناپذیر ثابت‌گردد، بدین معنی که چهار نفر شاهد بیاورد که شخص مورد اتهام مرتکب این فحشاء و گناه زشت شده است. امام بخاری و مسلم از ابوهریره روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «اجتنبوا السبع الموبقات، قالوا: و ما هن یا رسول الله؟ قال: الشکر بالله، والسحر، و قتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، و أکل الربا، و أکل مال الیتیم، و التولی یوم الزحف، و قذف المحصنات الغافلات المؤمنات» (متفق علیه) : [صحیح جامع الصغیر 144].

«از هفت (گناه) هلاک‌کننده بپرهیزید، گفتند: ای رسول خدا آن‌ها چه هستند؟ فرمود: شریک قرار دادن برای خدا، سحر، کشتن کسی که خداوند (قتل) آن‌را حرام کرده مگر به حق، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از میدان جنگ هنگام رودررو شدن با دشمن، و نسبت دادن زنا به زنان مؤمن و پاکدامن و بی‌خبر».

قذف چگونه ساقط می‌شود:

طوری‌که یادآور شدیم: قذف از جمله گناهان کبیره و حرام است، هر کس مسلمان پاکدامنی را به زنا متهم کند بر او حد قذف جاری می‌شود، که حکم آن در (آیه 4 سوره نور) بیان شد:

ولی اجرای حد قذف بر قاذف در حالت‌های زیر ساقط می‌شود:

1- چهار شاهد گواهی دهند که مقذوف (متهم شده به زنا) مرتکب زنا شده است، به دلیل آیه 4 سوره نور.

2- مقذوف خود به زنا اقرار و اعتراف کند، به اتفاق علماء بر قاذف حد جاری نمی‌شود. (المغنی 386/12).

3- هرگاه قاذف شوهر مقذوف باشد و همسر خود را متهم به زنا و خیانت کند، در این حالت اگر با همسرش ملاعنه کند، حد قذف بر شوهر جاری نمی‌شود، به دلیل فرموده باری تعالی: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ * وَالْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (نور: 6-7).

یعنی: «کسانی که زنان خود را متهم (به زنا) می‌کنند و جز خودشان شاهدانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبد که راستگو هستم. و در پنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد». و چونکه روایت شده که هلال بن امیه با همسرش ملاعنه کرد، ولی پیامبر صلی الله علیه وسلم بر هلال حد قذف اجراء نکرد. مسلم (1496).

4- مقذوف از قاذف گذشت و چشم پوشی کند، و خواستار اجرای حد بر او نباشد، زیرا اجرای حد بر قاذف حق مقذوف است و می‌تواند از حق خود گذشت کند، همان‌گونه که اولیای مقتول می‌توانند از قصاص قاتل گذشت کنند. (المغنی 386/12).

بر این اساس؛ اگر کسی شخصی را به زنا متهم کند، و اتهامش کذب باشد، و یا برای اثبات آن بینه‌ای نداشته باشد، تنها راه برای او اینست که از مقذوف عذرخواهی کند و

طلب گذشت نماید، اگر از او چشم پوشی کرد که الحمدلله، و اگر خواستار اجرای حد شد، پس حق با اوست.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و (عمل خود را) اصلاح نمایند که بدون شک الله [نسبت به آنان] غفور و رحیم است. (۵)

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ» واقعاً توبه، سبب تجدید حیات دینی و اجتماعی است. توبه، باید با اصلاح و جبران اشتباه و عمل نیک همراه باشد. و باز بودن راه توبه برای همه انسان‌ها، نشانه‌ی از رحمت الهی است.

در آیه مبارکه می‌فرماید: «مگر کسانی که توبه کردند یعنی: بعداً به بارگاه خدای متعال از اتهام زدن به زنان پاکدامن توبه کرده، از کرده خود پشیمان شده و از اتهام خویش بازگشته باشند و آنچه را تباه ساخته‌اند به صلاح و سامان آورده باشند. یعنی پس از ارتکاب گناه تهمت زدن (قذف) با توبه و گردن نهادن به اجرای حد، این عمل زشت خویش را جبران کرده‌اند.

«وَأَصْلَحُوا» اعمال خود را اصلاح می‌کنند و تهمت به زنان پاکدامن را تکرار نمی‌کنند. ابن عباس گفته است: یعنی توبه می‌کنند و پشیمان می‌شوند.

«فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» پس الله متعال به‌طور یقین گناه‌شان را می‌بخشد و عیب‌شان را می‌پوشاند؛ همانا او خطاپوش خطاکاران و بخشایشگر بدکاران است. یعنی آنان را ببخشید و از آنان صرف‌نظر کنید و آبرو و اعتبارشان را احترام بدارید و شهادت‌شان را از آنان بپذیرید که خدا بخشاینده و مهربان است و اگر بنده‌اش توبه کند و خود را اصلاح نماید، توبه‌ی او را می‌پذیرد. وطوری‌که یادآور شدیم؛ باز بودن راه توبه برای همه، نشانه‌ی رحمت الهی است.

به همین جهت، اتهام زننده (قاذف) را بعد از توبه مؤاخذه نمی‌کند و قبول شهادت وی را از شما می‌پسندد پس در صورتی که تهمت زننده (قاذف) توبه کرد، شهادت وی قبول می‌شود و صفت فسق از وی برداشته می‌شود و این قول جمهور فقها (مالک و شافعی) است، برخلاف رأی ابوحنیفه زیرا رای امام ابوحنیفه بر آن است که استثناً فقط به جمله اخیر برمی‌گردد، یعنی با توبه صفت فسق از وی برداشته می‌شود، اما او برای ابد مردودالشهاده باقی مانده و به هیچ وجه شهادت وی پذیرفته نمی‌شود. ولی به اتفاق فقها حد قذف با توبه ساقط نشده و از بین نمی‌رود. البته توبه قاذف جز این نیست که خود را در اتهامی که از وی صادر شده، تکذیب کند و حد هم به سبب این دروغ‌گویی بر وی اقامه گردد. (مراجعه شود به تفسیر انوار القرآن: تألیف عبدالرؤف مخلص هروی)

یادداشت مفید و کوتاه :

جرم و جنایت گناه از دید شریعت اسلام، کارهای ممنوع و ناروایی است که الله متعال به وسیله‌ی حد و تعزیر (ادب کردن)، در جامعه‌ی سالم اسلامی، بنی آدم را از آن منع می‌دارد. این احکام، در جامعه‌ی شبه اسلامی، متفاوت است و مستلزم فتوای شورای دانشمندان و صلاحیت داران امت است.

جنایت و گناه کاری؛ یعنی، ناروایی که انسان بر اثر ارتکاب فعلی که شرع آن را منع کرده و یا ترک فعلی است که شرع به انجام آن دستور داده است. علت تحریم این

فعل‌های ممنوع، تجاوز و ستم به حریم یکی از مصالح معتبر در اسلام است. این مصالح معتبر، پنج چیز است، بدین ترتیب:

1 - مواظبت شخص از نفس خود،

2- مواظبت از دین،

3- مواظبت از عقل و خرد،

4 - مواظبت از مال و دارایی

5 - مواظبت از ناموس و حیثیت

مثلاً: قتل، ظلم و تجاوز به شخص، ارتداد (برگشتن از عقیده) تجاوز به دین، تناول کردن مشروبات؛ ستم بر عقل، دزدی، ستم به مال و مکنت و زناکاری تجاوز به ناموس و آبروست.

فقها، جرم و جنایت را بر چند دسته تقسیم کرده اند که برجسته ترین آن‌ها بر اساس این آیات قرآنی عبارتند از:

ألف: حدود

ب: قصاص یا دیه

ج: تعزیر

حدود، جرایمی است که در حد ذات خود تجاوز به حق خداست یا در آن، حق خدا بر حقوق مردم غالب می‌گردد. از این رو، الله متعال حد و مرز آن را تعیین کرده و کیفرش به نص قرآن و سنت نبوی مشخص شده است.

جرایم قصاص و دیه، حقوق مردم بر آن چیره آمده است، مانند: کیفر، بریدن بعضی از اندام و اعضای بدن و...

اما در جرایم تعزیر به مقرر کردن مجموعه‌ای از مجازات سبک و سنگین بسنده کرده و بقیه را به حاکم امور وا گذاشته است.

جرایم حدود عبارتند از:

1- زنا :

2 - نسبت دادن زنا به زنان پاکدامن

3 - بی (ظلم و ستم):

4- دزدی:

5 - قطع الطریق (راهزنی، دزدی، ممانعت)

6 - شراب خواری :

7 - رده:

خوانندگان گرامی !

حکم چهارم: همانا حکم لعان یا متهم کردن مرد، همسرخویش را ، این مبحث از (آیه 6 آغاز والی آیه 10) ادامه می‌یابد.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٦﴾

و کسانی که همسران خود را متهم به زنا می‌کنند و بر آنان شهادتی جز خودشان نباشد، پس هر کدام از آن شوهران [برای اثبات اتهامش] باید چهار بار شهادت دهد که قسم به الله، او [درباره همسرش] در این زمینه قطعاً راست می‌گوید. (۶)

حفظ آبرو مورد توجه اساسی دین مقدس اسلام می‌باشد، بناءً وضع (قانون چهار بار شهادت و يك لعنت بر خود، برای کنترل مردم از رسوا ساختن یک دیگر است، طوری که می‌فرماید: «فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ» شهادتی که حد قذف را از او دفع می‌کند، چهار مرتبه شهادت دادن است که جانشین چهارشهادت می‌شود. طوری که یادآور شدیم آن عده از؛ مردانی که به همسران خود اتهام زنا می‌زنند اما با خود شاهدان عادل بر اثبات این اتهام ندارند، پس هر یک از آنان ملزم است تا در برابر قاضی چهار بار با این صیغه شهادت دهد «إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» گواهی دهد: «شهادت می‌دهم که یقیناً در وارد کردن اتهام زنا به زنی راستگو هستم».

شان نزول آیات 6 - 9 :

751- بخاری از قول عکرمه از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هلال بن امیه نزد سرور کائنات آمد و زن خود را [با شریک بن سحماء] متهم به زنا کرد. پیغمبر گفت: یا شاهد بیاور یا بر تو حد قذف جاری می‌شود. گفت: ای رسول الله! چگونه وقتی یکی از ما زن خود را با شخصی ببیند در جستجوی شاهد برود؟ باز هم رسول الله گفت: یا شاهد بیاور یا حد قذف بر تو جاری می‌شود. هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده من صادقم و یقین دارم که خدا به خاطر برائت من وحی می‌فرستد. آنگاه جبرئیل امین با وحی آسمانی «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (6) وَالْخَامِسَةُ أَنْ لَعْنَتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَأُ (7) عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (8) وَالْخَامِسَةَ أَنْ غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (9) آمد. (صحیح است، بخاری 2671 و 4747، ابوداود 2254، ترمذی 3179، ابن ماجه 2067، بیهقی 393 / 7 و بغوی 2370 روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 1837).

752- احمد [از عباد بن منصور از عکرمه از ابن عباس] روایت کرده است: هنگامی که: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» (نور: 4) نازل شد. سعد بن عباده رئیس انصار گفت: ای رسول الله! آیا این چنین نازل گردیده است؟ رسول الله گفت: ای جماعت انصار! آیا گفتار بزرگتان را نمی‌شنوید، گفتند: ای رسول الله! او را سرزنش نکن، زیرا او مردی غیور است، سوگند به خدا [به جز از دوشیزگان عذراء] با هیچ زنی ازدواج نکرده است و از شدت غیرت او کسی هم جرأت ازدواج [با مطلقه او را] نداشته است. سعد گفت: ای رسول خدا! به خدا سوگند، من یقین می‌دانم که این حق است و از جانب پروردگار اما در شگفتم از این که زنی کثیف و نادان را در حالی ببینم که مردی ران او را بر ران خود گذاشته است و من اجازه نداشته باشم که او را از جایش دور کنم و یا تکانش بدهم تا آن که بروم چهار شاهد بیاورم صورت را مشاهده کنند، قسم به خدا تا من بخوام بروم و شاهد بیاورم او کار خود

را تمام کرده است. ابن عباس (رض) می‌گوید: اندک زمانی نگذشت که هلال پسر امیه آمد، وی از جمله سه نفری بود که توبه‌شان پذیرفته شد. وی سر شب از مزرعه خود به خانه آمد مردی را نزد همسرش دید، سخنان او را به گوش خود شنید تا صبح، واقعه را آشکار نکرد، صبح زود حضور پیامبر خدا شتافت و گفت: من شبانگاه به خانه آمدم و در نزد همسر مردی را به چشم دیدم و سخنانش را شنیدم. رسول الله سخنان او را نپذیرفت و بر او سخت گرفت. انصار جمع شدند و گفتند: به آنچه سعد بن عباده گفته بود گرفتار شدیم حالا رسول الله او را حد می‌زند و شهادت او را در بین مردم باطل می‌کند. هلال گفت: سوگند به حق دادگر امیدوارم که خدا مرا از این حادثه سلامت بیرون آرد. قسم به خدا پیامبر خواست دستور اجرای حد را بر هلال صادر کند که هماندم حالت نزول وحی پدیدار گردید و اصحاب خاموش شدند تا پیامبر از وحی فارغ شد. و آیت «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ ...» نزول یافت. (احمد 1 / 238 و طبری 25828 از عباد بن منصور از عکرمه از ابن عباس روایت کرده اند. اسناد این ضعیف است به خاطر عباد بن منصور اما اصل آن محفوظ است. بخاری و دیگران هم روایت کرده اند. «احکام قرآن» 1555 و «زادالمسیر» 1024).

753- و ابویعلی مانند او از انس روایت کرده است (نسائی 6 / 172 و 173 و ابویعلی 2824 از انس با اختلاف بعض کلمات روایت کرده اند. اسنادش صحیح و راوی‌هایش ثقه اند).

754- بخاری، مسلم و دیگران از سهل بن سعد (روایت کرده اند: عویمر نزد عاصم بن عدی آمد و گفت: از طرف من از پیامبر در باره مردی سؤال کن که زنش را با مرد غریبه‌ای در یک جا ببینید و آن مرد را به قتل برساند، آیا با این عمل خود او هم کشته می‌شود و یا طور دیگری با او رفتار می‌شود؟ پس عاصم از رسول الله پرسید. آن بزرگوار عنوان کردن این مسائل را زشت و ناپسند دانست و بر سؤال‌کننده عیب گرفت. سپس عویمر با عاصم ملاقات کرد و پرسید: چه کار کردی؟ گفت: چه می‌کردم تو به من کار خیر و نیکویی را سفارش نکرده بودی، از پیامبر سؤال کردم آن بزرگوار بر من عیب گرفت. عویمر گفت: به خدا سوگند خودم خدمت رسول الله می‌شتابم و در این مورد سؤال می‌کنم. سپس از پیامبر سؤال کرد. آن بزرگوار گفت: همین دم در باره تو و همسرت وحی الهی نازل گشت. (صحیح است، بخاری 5308، مسلم 1492، مالک 2 / 566، شافعی 2 / 44، احمد 5 / 336، ابوداود 2245، نسائی 6 / 143، ابن حبان 4284 و 4285 از سهل بن سعد روایت کرده اند. «تفسیر شوکانی» 1839).

حافظ ابن حجر گفته است: ائمه بزرگوار در این باره اختلاف نظر دارند، بعضی از آن‌ها عقیده دارند که این آیه در شان عویمر نازل گردیده است و تعدادی معتقدند که در باره هلال نازل شده است. عده‌ای دیگر این دو واقعه را جمع کرده، و گفته اند: اولین کسی که این حادثه برای او اتفاق افتاد هلال بوده و در آن هنگام عویمر برحسب اتفاق نزد رسول خدا آمده بوده و آیه در شان هر دوی آن‌ها یکجا نازل گشته است. نووی و به پیروی از او خطیب این نظر را بیشتر قبول دارند، نووی گفته است: شاید این حادثه برای هر دوی آن‌ها در یک زمان پیش آمده باشد.

حافظ ابن حجر می‌گوید: احتمال دارد که آیه به خاطر هلال نازل گردیده باشد و

عویمر بی‌خبر از واقعه هلال آمده و نبی کریم حکم را بر او بیان داشته است. و برای همین به قصه هلال آمده است (جبرئیل (فرود آمد) و در قصه عویمر آمده است (خدا در باره تو وحی فرستاده است) تأویل و معنی دقیق این سخن این است: خدای دانا و توانا در باره کسی که بر او نیز این حادثه روی داده بود وحی فرستاده است. ابن صباغ در «الشامل» این نظر را پذیرفته، قرطبی عقیده دارد که این آیه دو مرتبه نازل شده است.

755- بزار از طریق زید بن مطیع از حذیفه روایت کرده است: پیامبر خدا به ابوبکر گفت: اگر مردی را با ام رومان یکجا دیدی چه می‌کنی؟ گفت: نابودش می‌کنم. پیامبر از عمر بن خطاب پرسید تو چه کار می‌کنی؟ گفت: من همواره گفته‌ام خدا کسی را که از خود ناتوانی نشان دهد لعنت کند، زیرا او خبیث و نجس است. پس آیه نازل شد (بزار 2237 روایت کرده است. هیثمی در «مجمع الزوائد» 7 / 74 می‌گوید: راوی‌های این ثقة هستند. «تفسیر ابن کثیر» 4857).

حافظ ابن حجر گفته است: هیچ مانعی ندارد که این آیه به چندین سبب، نزول یافته باشد. («فتح الباری» 8 / 449 و 450).

وَالْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَادِبِينَ ﴿٧﴾

و [شهادت] پنجم این است که [بگوید]: لعنت خدا بر او باد اگر [در این اتهام بستن] دروغگو باشد. (٧)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«لَعْنَتَ اللَّهِ»: نفرین الله. مراد طرد از رحمت خدا و مستحق قهر و غضب الله بودن است، نَعُوذُ بِاللَّهِ! اگر زن سخن شوهر خود را پذیرفت رجم می‌گردد. در غیر این صورت او به دفاع از خود به طریق مذکور در آیات 8 و 9 زبان به سخن می‌گشاید و از خود به دفاع مثل اقدام می‌کند.

«وَالْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَادِبِينَ» و در پنجمین شهادت بر او واجب است که: باید این دعا را علیه خود بیفزاید که: «لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم».

دین مقدس اسلام برای پیشگیری از فرو پاشی نظام خانواده، علاوه بر چهار بار الله را شاهد گرفتن، گفتن جمله پنجمی را نیز بر هر يك از طرفین واجب کرده است. واقعاً حکم شخصی که به زنش تهمت زنا می‌زند و اقامه بینه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق سوگند دهد و چون این شهادت‌ها با قسم اجرا شد، میان آن‌ها جدایی به عمل می‌آید وزن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری می‌شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَادِبِينَ ﴿٨﴾

آن زن نیز می‌تواند مجازات (زنا) را از خود ساقط کند به این طریق که چهار بار (به الله قسم بخورد و) شهادت دهد شوهرش (در این نسبتی که به او می‌دهد) از دروغگویان است. (٨)

در آیت مبارکه دیده می‌شود که دین مقدس اسلام، حامی حقوق زن است. زن نیز با

چهار قسم سوگند می‌تواند اتهامی را که مرد با چهار قسم اثبات کرده، از خود دفع کند. «أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ» چهار بار قسم یاد کند که شوهرش دروغگو می‌باشد. در تهمت زدن به وی. در این صورت است که حد از وی دفع می‌شود. اما به قول احناف، مراد از (عذاب) در آیه، زندانی کردن زن است زیرا، از نظر ایشان، چون زن از (ملاعنه) سر باز زد، زندانی می‌شود تا یا ملاعنه کند و یا به زنا اعتراف نماید.

طوری‌که یادآور شدیم که بعد از شهادت شوهر علیه همسرش به ارتکاب زنا، بر زن حد واجب می‌شود و این حد سنگسار وی تا مرگ است. و این حد از زن دفع نمی‌شود مگر این‌که او هم چهار بار به نام الله متعال شهادت دهد: «أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ» چهار بار قسم یاد کند که شوهرم در اتهام زدن زنا به من، دروغ‌گوست. بلی! حکم مردی که به زنش تهمت زنا می‌زند و اقامه بیّنه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق قسم دهد و چون این گواهی‌ها با سوگند اجراء شد، میان آن‌ها جدایی به عمل می‌آید و زن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری می‌شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَالْخَامِسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾

و در مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد! (۹) و در پنجمین بار شهادت زن باید این جمله را بیفزاید: «اگر شوهر در مورد تهمت زنا به من راستگو باشد، قهر و غضب خدا بر من باد! و در این هنگام است که وجوباً بین زن و شوهر تفریق می‌شود و قاضی به جدایی میان آن‌ها حکم می‌کند. اختصاص دادن «غضب» و خشم به زن، برای هر چه درشت‌تر ساختن کار بر وی به منظور وادار نمودنش به اعتراف بر حقیقت است؛ به سه دلیل: اول این‌که تحریک به زنا غالباً از سوی زن صورت می‌گیرد. دوم این‌که: مرد غالباً ننگ دارد که به خودش برمیگردد و از این‌که زنش را به زنا متهم کند، مگر این‌که واقعاً راستگو و در این کار معذور باشد. سوم این‌که: زنان عادتاً بسیار لعن و طعن می‌گویند و لعن و طعن گفتن، آن اثر بزرگی را که باید در دل‌های‌شان داشته باشد ندارد، برخلاف این‌که به درخواست خشم الله متعال برای خود وادار گردند، که از این کار بسیار واهمه دارند. از آیات 6 تا 9 برنامه قاعده «لِعَان» در فقه اسلامی است، و چهار حکم قطعی برای این نوع شوهر و همسر در پی خواهد داشت: الف: شوهر و همسر بدون هیچ‌گونه مراسم طلاق، فوراً از هم جدا می‌گردند و مهریه به زن داده می‌شود.

ب: برای همیشه بر یکدیگر حرام و حق ازدواج مجدد را نخواهند داشت.

ج: حد قذف از مرد و زن برداشته می‌شود. با این توضیح که اگر مرد از اجرای برنامه لعان سر باز زند تازیانه می‌خورد، و اگر زن خودداری کند، رجم می‌شود.

د: اگر زن در این ماجرا حامله و طفل به دنیا آرد، متعلق به شوهر نخواهد بود و بلکه منتسب به همسر می‌گردد. (ملاحظه شود تفسیر عبدالکریم خطیب، و سایر تفاسیر در این

بابت.)

مبحث لعان:

لعان و ملاءنت عبارت است از: بد دعا کردن بریک دیگر به لعنت و غضب الهی است، و در اصطلاح شرع عبارت از چند قسم دادن، به زن و مرد، بدین صورت که هر گاه شوهری به زن خود تهمت زنا زد، یا نسبت به فرزند خود گفت که این از نطفه من نیست و آن زن که به او تهمت زده شده است او را دروغو بداند و ادعای إعادة شرافت کند که به دروغ بر من تهمت زده شد است.

یعنی هرگاه مردی همسرش را متهم به زنا کرد و همسرش او را تکذیب نمود حد بر شوهر جاری می‌شود، مگر این‌که دلیل بیاورد یا لعان کند: خداوند متعال می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. وَ الْخَامِسَةَ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ إِنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ الْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (نور: 6 - 9) «کسانی که زنان خود را متهم (به زنا) می‌کنند و جز خودشان شاهدانی ندارند، هر یک از ایشان باید چهار مرتبه خدای را به شاهد بطلبد که راستگو هستم. و در پنجمین مرتبه (باید بگوید) لعنت خدا بر او باد اگر دروغگو باشد، اگر زن چهار بار خدا را به شهادت بطلبد (و سوگند بخورد) که شوهرش (در اتهامی که به او می‌زند) دروغگو است، عذاب (رجم) را از او دفع می‌نماید، و در مرتبه پنجم (باید بگوید که) نفرین خدا بر او باد اگر شوهرش راست بگوید».

از ابن عباس روایت است: هلال بن امیه نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم همسرش را متهم کرد که با شریک بن سحماء زنا کرده، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (البینه أو حد فی ظهرك) «باید دلیل بیاوری وگرنه حد بر پشتت جاری می‌شود: گفت: ای رسول خدا! آیا اگر کسی از ما مردی را روی همسرش دید، می‌رود و شاهد پیدا می‌کند؟! پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (البینه أو حد فی ظهرك)، شاهد وگرنه حد بر پشتت جاری می‌شود، هلال گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است من راستگو هستم، و حتماً خداوند آیه‌ای نازل خواهد نمود و پشت مرا از حد نجات خواهد داد، پس جبرئیل فرود آمد و آیه «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ» را تا (إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ) بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم رفت و به دنبال آن زن فرستاد، هلال آمد و شهادت داد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ فَهَلْ مِنْكُمْ تَائِبٌ) «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغ می‌گوید آیا کسی از شما هست که توبه کند؟»، سپس آن زن بلند شد و شهادت داد، و چون نوبت پنجم شد او را نگه داشتند و به وی گفتند: این کار لعنت را بر تو واجب می‌کند، ابن عباس گفت: آن زن کمی درنگ کرد و روی گردانید به طوری که گمان کردیم از لعان پشیمان می‌شود (و اقرار می‌کند)، سپس گفت: بعد از این آبروی خویشاوندانم را نمی‌برم و رفت، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «أَبْصُرُوهَا فَإِنْ جَاءَتْ بِهْ أَكْحَلِ الْعَيْنَيْنِ سَابِعِ الْإِلَيْتَيْنِ، خَدْلَجِ السَّاقَيْنِ، فَهُوَ لَشْرِيكَ بْنِ سَحْمَاءَ، فَجَاءَتْ بِهْ كَذْلِكِ، فَقَالَ النَّبِيُّ لَوْلَا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَ لَهَا شَأْنٌ» (صحیح: [..... إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل 2098]، صحیح امام بخاری (فتح الباری) (8/449/4747)، سنن ابوداود (عون

المعبود) (6/341/2237)، سنن الترمذی (5/12/3229)، سنن ابن ماجه (1/668/2067).

«نگاه کنید اگر بچهاش متولد شد و چشم‌های سیاه، باسن‌های بزرگ، و پاهای پرگوش داشت، بدانید که آن بچه از شریک بن سحماست، وقتی بچه را به دنیا آورد به او نگاه کردند و دیدند که به همان شکلی است که پیامبر صلی الله علیه وسلم توصیف کرده بود، پیامبر صلی فرمود: اگر به خاطر حکم کتاب خدا نبود که طبق آن، لعان اجرای حد را از زن رفع می‌کند، می‌دانستم با او چه کار کنم».

احکام پس از لعان:

هرگاه زن و شوهر ملاعنه کردند، با لعنت کردنشان احکام زیر اجرا شود:

1- جدایی بین آن دو:

به دلیل حدیث ابن عمر که گفت: (لاعن النبی بین رجل و امرأة من الأنصار و فرق بینهما) (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (9/458/5314)، صحیح امام مسلم (2/1133/9/1494). «پیامبر صلی الله علیه وسلم زن و مردی از انصار را ملاعنه داد و آن‌ها را از هم جدا کرد».

2- تحریم ابد:

به دلیل قوم سهل بن سعد: (مضت السنة فی المتلاعنین أن یفرق بینهما، ثم لایجتمعان أبدا) (صحیح: [إرواء الغلیل فی تخریج احادیث منار السبیل 2104]، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/337/2233)، بیهقی (7/410). «سنت درباره زن و مردی که لعان کنند، این است که بین آن‌ها جدایی انداخته شود و هرگز نتوانند دوباره با هم ازدواج کنند».

3- زن لعان کننده با لعان مستحق مهریه‌اش می‌گردد.

به دلیل حدیث ایوب از سعید بن جبیر که گفت: «به این عمر گفتم (حکم) مردی که همسرش را به زنا متهم می‌کند چیست؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم بین زن و مردی از بنی عجلان جدایی انداخت و فرمود: (الله یعلم أن أحدکما لکاذب فهل منکما تائب) «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغ می‌گوید. آیا کس از شما هست که توبه کند؟» آن دو سرباز زدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (الله یعلم أن أحدکما لکاذب، فهل منکما تائب؟)، «خداوند می‌داند که یکی از شما دروغ می‌گوید. آیا کسی از شما هست که توبه کند؟» باز هم سرباز زدند. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: (الله یعلم أن أحدکما لکاذب، فهل منکما تائب؟) دوباره آن دو سرباز زدند و در نتیجه پیامبر صلی الله علیه وسلم آن‌ها را از هم جدا کرد.

ایوب گوید: عمرو بن دینار به من گفت: چیزی در این حدیث هست که نگفته‌ای، (عمرو) گفت: آن مرد پرسید: پس مالم چی؟ گوید: پیامبر فرمود: (لامال لک إن کنت صادقا فقد دخلت بها و إن کانت کاذبا فهو أبعد منک) «هیچ مالی به تو تعلق نمی‌گیرد چون اگر در ادعایت صادق باشی آن مال حقی است که به واسطه نزدیکی با زنت از آن او است و اگر دروغ گفته باشی به طریق اولی مال به تو تعلق نمی‌گیرد» (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (9/456/5311)، صحیح امام مسلم (2/1130/1493)، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/347/41، 2241)، سنن نسائی (6/177).

4- طفل که از زن لعان کننده متولد شود، به او داده می‌شود.

به دلیل حدیث ابن عمر: (أن النبی لاعن بین رجل و امرأته، فانتمی من ولدها، ففرق بینهما و ألحق الولد بالمرّة) (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (9/460/5315)، صحیح امام مسلم (2/1132/1494)، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/348/2242)، سنن الترمذی (2/338/1218)، سنن نسائی (6/178)، سنن ابن ماجه (1/669/2069). «پیامبر صلی الله علیه وسلم بین زن و شوهری ملاعنه داد، مرد فرزند زنش را از خود نفی کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم آن‌ها را از هم جدا کرد و فرزند را به زن داد».

5- ثبوت ارث بین زن ملاعنه و فرزندش

به دلیل قول ابن شهاب در حدیث سهل بن سعد: (فكانت السنة بعدهما أن یفرق بین المتلاعنین، و كانت حاملاً، و كان ابنها یدعی لأمه) قال: (ثم جرت السنة فی میراثها أنها ترثه، و یرث منها ما فرض الله له) (متفق علیه: صحیح امام بخاری (فتح الباری) (9/452/5309)، صحیح امام مسلم (2/1129/1492)، سنن ابوداود (عون المعبود) (6/339/2235).

«بعد از (لعان آن زن و شوهر) سنت بر این تثبیت گردید که زن و مرد متلاعن از هم جدا شوند و اگر آن زن حامله بود، فرزندش به مادرش نسبت داده می‌شود» گفت «سپس سنت درباره میراث زن بر این است که زن از فرزندش، و فرزند از او به اندازه‌ای که خداوند تعیین کرده است، ارث ببرد».

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود (البته دچار عذاب می‌شدید) و اینکه او توبه پذیر و حکیم است. (۱۰)

دیده می‌شود که: اجرای قوانین و دستورات خداوند، به نفع خود مردم است. و قوانین

جزایی در دین مقدس اسلام، احکامی برخاسته از حکمت الهی است.

در آیه مبارکه آمده است: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» اگر فضل و رحمت الله متعال بر شما نبود که در این مورد «پرده پوشی و ستر گناه» لطف کرده است. جواب «لولا» به خاطر هراس انگیزی مسأله محذوف است و تقدیر آن چنین است «لَهْلَكْتُمْ أَوْ لَفُضِحْتُمْ أَوْ عَاجَلِكُمْ بِالْعُقُوبَةِ» نابود یا رسوا می‌شدید یا در کیفرتان عجله می‌کرد. چه بسا سکوت از اظهار قول بلیغ‌تر است. (صفوة التفاسیر صابونی) یعنی ای مؤمنان! و اگر الله متعال با این شریعت و مقرّر ساختن این احکام مربوط به شوهران و همسران، بر شما فضل و مهربانی نمی‌کرد، یقیناً همان نفرینی را که طرف دروغگو در قضیه لعان علیه خود کرده بود، واقع می‌ساخت.

«وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ»: و الله متعال بر هر کس از بندگان که توبه کند به هر پیمانیه هم که گناه کرده باشد، توبه پذیر است و او در شریعت و صنع و تدبیر و تقدیر خویش، از جمله حکم لعان، حکیم است. بلی! اگر این نمی‌بود، عذاب رسواگر وی شتابان به آنان می‌رسید.

خوانندگان گرامی!

حکم پنجم: همانا داستان افک است.

بعد از این‌که پروردگار با عظمت ما حکم حد اتهام به زنان بی گناه را بیان فرمود اینک در آیات متبرکه (11 الی 22) پاکی زن خیرالبشر، عایشه صدیقه، دختر بزرگوار

ابوبکر صدیق، مادر مؤمنان را - که دروغ بافان و منافقان، دل گرامی اش را رنجه داده بودند - بیان می‌کند.

تعدادی از از محققان در تحقیقات شان می‌نویسند: خداوند متعال، یوسف علیهم السلام را از زبان کودکی در گهواره و مریم دختر عمران را از زبان نوزادش، عیسی تبرئه کرد؛ اما عایشه‌ی صدیقه را به وسیله‌ی قرآن تبرئه نمود و بدان بسنده نکرد که به وسیله‌ی کودکی یا پیامبری او را تبرئه کند، تا این که به وسیله‌ی کلام خود از آیه‌ی ۱۱ تا ۲۶ نور او را از بهتان و افترای ناکسان، تبرئه نمود. [منیر به نقل از تفسیر قرطبی] [تفسیر قرطبی].

امام مالک می‌فرماید: «هر کس، شیخین (ابوبکر و عمر) را دشنام دهد (سب کند)، باید تربیت شود. و هر کس عایشه (رض) را دشنام دهد و بد بگوید، مجازاتش کشتن است.» (منیر، جلد ۱، جزء ۱۸، صفحه ۱۸۹) اگر این مجازات در دنیا فراهم نگردد، در قیامت، سخت‌ترین کیفر می‌بیند.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ
أَمْرٍ مِّنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾

به یقین کسانی که آن تهمت [بزرگ] را [درباره یکی از همسران پیامبر به میان] آوردند، گروهی [هم دست و هم فکر] از [میان] خود شما بودند، این تهمت را برای خود شر نپندارید، بلکه آن برایتان خیر است، بر عهده هر کدام از آنان که مرتکب آن شده است، سهمی از گناه است. و آن کس از ایشان که بخش بزرگ آن (تهمت) را عهده دار شده است، برایش عذاب بزرگ خواهد بود. (۱۱)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«عصبة»: دسته، گروه، جماعت.

«تولی»: (ولی): رهبری کرد، عهده دار شد.

«الذی تولى کبره»: آن کس که عمده ترین آن را به عهده گرفت، آن کس که در آن بیشتر فرو رفت، آن کس، پسر سلول بود. کبره: بیشتر آن گناه و افترا

توضیحات:

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ» بی‌گمان کسانی که بدترین و زشت‌ترین اتهام زدن به مادر مؤمنان دختر ابوبکر صدیق (رض) را در میان آوردند، گروهی از منافقان و مریضان بودند.

«الْإِفْكِ»: بهتان بس بزرگ، بدترین افتراء، دروغ محض، تهمت ناروا، تهمت بزرگ. دروغ شاخدار (فرقان / 4). اشاره به تهمت عظیمی بزرگ و ناروای است که منافقان به ام‌المؤمنین حضرت بی بی عائشه صدیقه، همسر پاک رسول الله صلی الله علیه وسلم بستند، و اتهام زنا را با یکی از اصحاب جلیل‌القدر به نام «صفوان بن معطل» بدو دادند! امام فخر رازی گفته است: افک از دروغ و افتراء شدیدتر است. تمام مسلمانان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که منظور بهتان به عایشه، همسر پیامبر صلی الله علیه وسلم معصوم است. (تفسیر کبیر ۱۷۲/۲۳).

«عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ»: دسته‌ای از شما مؤمنان می‌باشند و ابن ابی سلول، رئیس منافقین در رأس آنها قرار دارد.

عصبه: یعنی گروه و جماعت، عرفا بر ده تا چهل تن اطلاق می‌شود. گروه بهتان زنده عبارت بودند از: عبدالله بن ابی، رئیس منافقان، زید بن رفاعه، حسان بن ثابت، مسطح بن أثاثه، حمنه بنت جَحش و همدستان‌شان.

معنی « **مِنْكُمْ** » این است: گروه بهتان زنده از خود شما جماعت مسلمانان هستند؛ یا در ظاهر و باطن و یا در ظاهر و باطن؛ مانند عبدالله بن ابی « **آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید** » ای مسلمانان! « **بلکه آن برای تان خیر است** » و با آن بهتان ثواب عظیمی به شما تعلق می‌گیرد زیرا الله متعال با عبرت گرفتن بسیاری از این داستان، آبروی میلیون‌ها انسان مؤمن را حفظ می‌کند.

اما بعضی از مفسران، خطاب: « **لَا تَحْسِبُوهُ شَرًّا لَّكُمْ** » [النور: 11]. « **آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید** » بر خانواده ابوبکر صدیق (رض) حمل کرده‌اند زیرا بیان برائت ام‌المؤمنین سبب برتری و شرف بیشتر این خانواده شد، همان‌گونه که داستان‌شان به عنوان یک قانون عام و کلی برای همیشه در میان داستان‌های عفت و پاکی، مقامی خاصی را احراز کرد.

« **بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ** »: بلکه شرفی بس بزرگ در آن نهفته است؛ چرا که وحی بر برائت و پاکی ام‌المؤمنین نازل شد، که این خود شرفی است بس والا و فضل و کرمی است بس ارزشمند.

مفسران گفته‌اند: از پنج جهت خیر را دربر دارد: تبرئتی ام‌المؤمنین و فضل و کرم خدا درباره‌ی او که وحی در مورد او نازل شد. پاداش و اجر بزرگ برای او به سبب اتهامی که به او زدند. اندرز و نصیحت مؤمنان و انتقام گرفتن از تهمت زنان. (التسهیل فی علوم التنزیل ۵۶۱/۳).

« **لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ** »: برای هر یک از گروه دروغگویان به میزان دخالتش در این کار همان گناهی است که مرتکب شده است.

« **وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ** »: بدانید هر انسانی را که به این تهمت زبان آلوده است، بهره‌ای است از گناه؛ اما آن کس که بخش عمده این جرم و گناه را مرتکب شده، (یعنی رئیس منافقان، دشمن خدا عبدالله ابن ابی سلول علیه لعنت الله) در آتش جهنم عذابی سخت خواهد داشت که همانا جاودانه در فروترین طبقه دوزخ است.

شان نزول آیات 11 – 21:

756- بخاری، مسلم و دیگران از عایشه (رض) روایت کرده‌اند: هرگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم اراده سفر می‌کرد میان زنان خود قرعه می‌انداخت و هر که قرعه به نامش می‌افتاد او را با خود می‌برد، در یکی از غزوات بعد از نزول آیه حجاب بین ما قرعه انداخته شد، قرعه به نام من برآمد. من روانه جنگ و پیکار در راه خدا و همسفر پیامبر شدم در آن سفر مرا با دولی (کجاوه) برمی‌داشتند و با آن نیز پایین می‌گذاشتند. به راه خود ادامه دادیم تا که پیامبر از جنگ با دشمنان دین فارغ شد و بازگشت. نزدیک مدینه رسیدیم، پیامبر دردل شب اعلان کرد که همان جا شب را بمانیم [وقتی که اعلان حرکت شد] من برخاستم و کمی قدم زدم تا این که از سپاه دور شدم و بعد از رفع ضرورت به طرف منزل برگشتم، سینه خویشتم را لمس کردم ناگاه متوجه شدم گردن‌بندم که از مهره‌های یمانی بود باز شده است، برگشتم و گردن‌بندم را جستجو کردم. من به جستجوی گردن‌بند مشغول بودم که گروه مؤظف که دولی یا کجاوه مرا حمل می‌کردند، به طرف

محمل من آمده و کجاوه را به گمان این که من در آن قرار گرفته‌ام بر شتر سواریم نهادند و شتر را به راه انداختند و روان شدند.

می‌گوید: در آن روزگار زن‌ها کم وزن بودند چاق و فربه نبودند، زیرا غذای آن‌ها کم و اندک بود [در حالی که من در سنین نوجوانی قرار داشتم] بنابراین، مؤلفین محمل هنگام بارکردن متوجه سنگینی کجاوه نشدند، من وقتی گردن‌بندم را یافتم سپاه رفته بود، به منازل سپاه رسیدم در آنجا نه فریادی و نه فریادرسی به محل نخست خود آمدم و مطمئن بودم همراهانم به محض این که متوجه غیبت می‌شوند به دنبال می‌آیند، اندکی که نشستم خواب بر من غلبه کرد به خواب رفتم.

صفوان بن معطل به دنبال سپاه اسلام برای استراحت فرود آمده بوده و شبگیر حرکت کرده و سحرگاه به محل من رسیده بود و از دور شخصی را دیده بود که در حال استراحت است، وقتی که مرا دیده شناخته بود، چون قبل از نزول آیه حجاب مرا دیده بود و «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «ما از خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم» را گفت. من از شنیدن صدای او بیدار شدم و روی خود را با چادرم پنهان کردم، قسم به خدا! یک کلمه سخن با او نگفتم از او نیز سخنی نشنیدم، به جز این که وقتی شترش را خواباند (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را به زبان آورد و شترش را آماده کرد، من سوار شدم، پس جلو شتر را گرفتم و روان شد و بعد از فرود آمدن سپاه در گرمای سوزان ظهر به آن‌ها رسیدیم و آن‌هایی که در باره من چیزها گفتند، هلاک شدند، کسی که بخش مهم این تهمت بزرگ را به عهده داشت، عبدالله بن ابی بن سلول بود، به مدینه که رسیدیم یک ماه مریض شدم و عده‌ای از مردم نیز تهمتی را که به من زده شده بود شایع کردند و من از این ماجرا هیچ اطلاعی نداشتم تا این که دوران مریضی من به سر رسید، با ام مسطح به سوی مستراح می‌رفتم پای او لغزید و به زمین افتاد و گفت: تباه شوی ای مسطح، گفتم: بدحرفی زدی، تو به کسی که در جنگ بدر شرکت داشت، ناسزا می‌گویی، گفت: ای دختر ابوبکر! آیا سخنان او را نشنیده‌ای؟ گفتم: چه گفته است؟ مرا از شایعه‌سازی اهل افک آگاه کرد. اضطراب و رنج دیگری بر مریضی ام افزوده شد. خواستم راست و دروغ آنچه را که مادر مسطح گفت از زبان پدر و مادرم بشنوم، برای همین وقتی که رسول الله (نزد آمد و [گفت: این داستان چگونه است] گفتم: آیا اجازه می‌دهی که به خانه پدر و مادرم بروم، [گفت: بلی] به خانه پدر و مادرم رفتم و به مادرم گفتم: ای مادر! مردم چه می‌گویند، گفت: دخترکم، بر خود سخت بگیر و به این چیزها اهمیت نده، به خدا سوگند خیلی کم زن زیبا و پاکیزه یافت می‌شود که مورد علاقه و محبوب شوهری باشد که چند زن دیگر هم دارد و در باره او سخنان بی‌جا و دروغ نگویند. گفتم: سبحان الله: (الله پاکیزه و منزّه است). آیا مردم در باره من چنین حرف‌های می‌زنند و این تهمت به گوش رسول الله رسیده است؟ گفت: بله، آن شب تا صبح گریه کردم سیلاب سرشک از چشمانم پایان نیافت و خواب بر دیدگانم راه نداشت، سحرگاه گریه‌ام شدت گرفت. چون با محاسبه پیامبر (نزول وحی در این باره طول کشید، پیامبر علی بن ابی طالب و أسامه بن زید را خواست و نظر آنان را در باره جدایی از خانواده‌اش که من باشم جویا شد، أسامه به مستوای آگاهی خود از برائت خاندان نبوت از عیب و تهمت، نظر داد و گفت: ای رسول الله! خانواده توست و ما در باره او جز خیر و خوبی نمی‌دانیم. اما علی کرم الله وجهه گفت: خدا به تو توانایی بخشیده غیر از او زن فراوان است، اگر از کنیزک سؤال کنی،

راست می‌گوید. رسول الله بریزه را خواست و گفت: ای بریره! آیا از عایشه حرکتی دیده‌ای که تو را به شک و گمان اندازد، گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق فرستاده است من هرگز عیب و کوتاهی در او ندیده‌ام، جز این که او دختر کمسن و سال است، هنگام مراقبت از خمیر خانواده به خواب می‌رفت و گوسفند می‌آمد و خمیر را می‌خورد. سپس رسول الله به منبر رفت و اشاره به کارهای ناروای عبدالله بن اُبی کرد و گفت: ای جماعت مسلمانان! کدامیک از شما مرا کمک می‌کند در برابر کسی که آزار و اذیت او در رابطه با خانواده‌ام به من رسیده است. و یا اگر من خودم او را به جزای اعمال بدش برسانم ملامت و سرزنش نکند، به خدا من از خانواده‌ام جز نیکویی و خیر چیزی ندیده‌ام. عایشه (رض) می‌گوید: آن روز تا شب و شب تا سحر به سوز و داغ گریستم، سیلاب سرشکم پایان نیافت و خواب به دیدگانم راه نداشت پدر و مادرم گمان کردند که شدت گریه جگرم را خواهد شکافت، هنگامی که پدر و مادرم نشسته بودند و من گریه می‌کردم، زنی از انصار اجازه خواست و آمد او نیز با من اشک می‌ریخت که رسول الله، داخل شد و سلام داد و نشست یک ماه چشم انتظار بود در باره من وحی نیامد، پیامبر شهادتین را به زبان راند و گفت: ای عایشه در باره تو چیزهایی به من رسیده است، اگر پاک و مبرا باشی خدا پاکی و بیگناهی تو را ظاهر خواهد کرد، و اگر مرتکب گناه و خطا شده‌ای از خدا طلب بخشش کن و توبه نما، زیرا هرگاه بنده به گناه اعتراف کند و سپس توبه نماید، خدا توبه او را می‌پذیرد، چون سخنان او تمام شد به پدرم گفتم: تو از جانب من جواب پیامبر خدا را بگو، گفت: به خدا نمی‌دانم که چه بگویم، پس به مادرم گفتم: به رسول الله جواب بده، گفت: به خدا نمی‌دانم که چه بگویم، پس خودم گفتم: من دختر کمسن و سال هستم [از قرآن شریف بسیار خوانده‌ام] قسم به دانای اسرار من مطمئن هستم آنچه را که شنیده‌اید در نهادتان جا گرفته است و آن را باور کرده‌اید، اگر بگویم پاک و منزهم باور نمی‌کنید، خدا داناست که عقیف، بی‌آلایش، و درستکارم. در روایت دیگر آمده است: اگر به کاری اعتراف کنم که خدا داناست من از آن منزه و بیزارم باور می‌کنید من برای خودم و شما مثلی پیدا نمی‌کنم، مگر این که مانند پدر یوسف بگویم: **فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ (18)** «من شکیبایی و صبر جمیل خواهم داشت و خدا در آنچه بیان می‌دارید یار و یاور من است» (یوسف: 18) پس حالم تغییر کرد و به بستر خویش به پهلو افتادم، سوگند به دانای راز هنوز رسول الله از جای خود دور نشده و یک نفر از اعضای خانواده بیرون نرفته بود که آثار نزول وحی بر رسول الله ظاهر شد و سختی و شدت همیشگی حالت نزول وحی بر او هویدا گشت، هنگامی که از آن حالت بیرون آمد، اولین سخنی که بر زبان آورد، گفت: ای عایشه! بشارت باد بر تو که خدا پاکی و عفاف تو را بیان کرد.

مادرم گفت: برای سپاسگزاری از او برخیز، گفتم: به جز خدا که برائتم را نازل کرد دیگری را سپاس و ستایش نمی‌کنم. **إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ** «را تا آیه دهم نازل کرد.

صحیح است، بخاری 2661 و 4171 و 4750 به کلمات همین روایت و 6679، مسلم 2770، ابوداود 4735، ترمذی 3180، نسائی در «عشرة النساء» 45، عبدالرزاق 9748، احمد 6 / 197، ابویعلی 4027 و 4933، ابن حبان 4212،

طبرانی 134 / 23 و بیهقی 134 / 7 و بیهقی 302 7 از چند طریق همه از عایشه در قصه افک به صورت طولانی بیان کرده اند. «احکام القرآن» (1565).

محمد بن اسحاق و غیر وی روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم در حادثه افک، دو مرد و یک زن را تازیانه زده و حد قذف را بر آنان اجراء کردند، آن دو مرد مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و آن زن، حمه دختر جحش بود. به قولی: عبدالله بن ابی را نیز تازیانه زدند.

سپس الله متعال آن تهمت زندگان را با 9 امر زیر، به سختی مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد، که اولین این توبیخ‌ها عبارت است از:

لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾

چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان مؤمن نسبت به خویش گمان نیک نکردند (به خود قیاس نکردند) چرا نگفتید این يك دروغ بزرگ و آشکار است؟ (۱۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

سمعتموه: آن بهتان را شنیدید. بأنفسهم: پیش خود، نسبت به خود، در دل خود، در حق خود. إفك مبين: دروغی بس بزرگ و آشکار.

الله متعال در این آیه مبارکه، مسلمانان را به خاطر بدگمانی به ازواج مطهره پیامبر صلی الله علیه وسلم و آسیب‌پذیری آنان در برابر شایعات، توبیخ نموده و می‌فرماید که: ای مسلمانان! چرا وقتی این افتراء، تهمت و بهتان و قیح به عایشه‌ی صدیقه را شنیدید، «ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا» چرا مردان و زنان مؤمن حسن ظن حاصل ننمودند و گمان نیک نبردند و تهمت در مورد فردی که او را به عفت و پاکی می‌شناختند، به سرعت پذیرفتند؟

اصل در مرد و زن مؤمن، سلامت و برائت از فحشا و گناه می‌باشد. پس واجب این بود که هنگام شنیدن این بهتان می‌گفتند: «وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ» (12) و چرا نگفتند: این دروغی آشکار و افتراء بی‌واضحی است که بر علیه مادر ما بی‌بی عایشه (رض) نسبت داده شده است.

یعنی: شایسته این بود که وقتی مؤمنان سخن اهل افک را شنیده بودند، این سخن را نسبت به خودشان قیاس می‌کردند زیرا وقتی صدور چنین عملی از آنان بعید باشد، به طریق اولی، صدور آن از ام‌المؤمنین بعیدتر است.

ابن کثیر گفته است: بدین ترتیب الله متعال تأدیب می‌کند که بعضی از آنان در مورد عایشه زبان‌درازی کرده و شایعات بد و قبیح را پخش کردند در حالی که می‌بایست او را با خود مقایسه کنند و چنانچه این عمل شایسته‌ی خود آنان نباشد پس «**أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ**» به طریق اولی از آن بری می‌باشد. گفته‌اند: زن «ابو ایوب» به ابو ایوب گفته بود: آیا سخنان مردم را در مورد عایشه می‌شنوی؟ گفت: بله، آن دروغ است. آیا ام ایوب خود شما مرتکب چنان عملی می‌شوی؟ گفت: نه و الله. ابوایوب گفت: قسم به خدا عایشه از تو بهتر است. (مختصر ابن کثیر ۵۹۱/۲).

در شأن نزول این آیه روایت شده است که: زن ابی ایوب انصاری (رض) در هنگام پخش شایعه افک به او گفت: آیا نمی‌شنوی که مردم درباره عائشه چه می‌گویند؟ ابی ایوب گفت: چرا، می‌شنوم اما این سخن دروغ است. ای ام ایوب! تو خود رابه

جای عائشه قرار ده، آیا خودت مرتکب چنین کاری می‌شدی؟ ام‌ایوب گفت: نه، سوگند به خدا! ابی‌ایوب گفت: سوگند به خدا که عائشه از تو بهتر و پاک‌دامن‌تر است، پس بدان که این شایعه، دروغ و بهتانی ناروا بیش نیست.

لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٣﴾

چرا (افتراگران) برای اثبات آن (تُهْمَت) چهار شاهد نیاوردند؟ و چون شاهدان را نیاوردند، پس خود آنان نزد خدا محکوم به دروغ‌گویی اند. (۱۳)
دومین توییح بر آنان این است: «لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءِ» چرا آن تهمت‌زنان گنه‌کار بر درستی آن بهتان چهار شاهد عادل نیاوردند؟ که بر صحت آن بهتان شهادت دهند؟

«فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ» پس چون شاهدان را نیاورده‌اند. «فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ» یعنی: در حکم وی «خود دروغ‌گویانند» یعنی: دروغ‌گویانی هستند که دروغ را به آخرین پایه آن رسانده‌اند. این بیان برای آن که بهتان را شنیده و آن را در همان آغاز انکار و تکذیب نکرد، متضمن توییح و سرزنش است.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾

و اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت بر شما نبود، به یقین به خاطر آن تهمت بزرگی که در آن وارد شدید، عذابی بزرگ به شما می‌رسید. (۱۴)
در این آیه مبارکه توییح سومی است که می‌فرماید: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» «و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، که در حادثه افک نسبت به «ام‌المؤمنین» دچار اشتباه و خطا شدید، «لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ» بی‌گمان به سزای آنچه در آن به دخالت پرداختید به سبب سخن پراگنی و اشاعه و انتشار داستان افک، تهمت زندگان به حریم عفت ام‌المؤمنین به عذابی سخت و هولناک یعنی «عَذَابٌ عَظِيمٌ» گرفتار می‌شدید که از هر شدت و سختی بالاتر است.

امام قرطبی در این مورد فرموده است که: بدین ترتیب خدای متعال اشخاصی را به شدت مورد عتاب قرار داده است که درباره‌ی بهتان به شایعه‌پراکنی پرداختند. اما به لطف و مرحمت خود آن را در دنیا مستور و پوشیده داشت و در آخرت رحمتش شامل حال آن‌هایی می‌شود که در پیشگاهش توبه کرده‌اند. (تفسیر قرطبی ۲۰۳/۱۲)

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

چون [که آن تهمت بزرگ را] زبان به زبان از یکدیگر می‌گرفتید و با دهان‌هایتان چیزی می‌گفتید که هیچ معرفت و شناختی به آن نداشتید و آن را [عملی] ناچیز و سبک می‌پنداشتید در حالی‌که آن (گناه و مجازاتش) نزد الله بسیار بزرگ است. (۱۵)
قبل از همه باید گفت که: زبان، تنها عضوی است که در طول عمر انسان، از حرف زدن، نه درد می‌گیرد و نه خسته می‌شود. شکل و اندازه‌ی آن کوچک، اما جرم و گناه آن بزرگ است. چه بسیارند کافرانی که با گفتن يك جمله (شهادت به یگانگی خداوند) مسلمان

و پاك می‌شوند و مسلمانانی که با گفتن کفر به الله، یا انکار احکام دین، کافر و نجس می‌شوند.

چهارمین توبیخ در آیه مبارکه اینست که می‌فرماید: «**إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ**» هنگامی که آن بهتان باطل و ناروا را که نه بدان علمی داشتید و نه بر آن دلیلی، از زبان همدیگر شنیده و در باره آن سخن می‌گفتید. «**إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ**» در حالی که سخن گفتن به ناروا و بی‌پشتوانه علم و اطلاع دقیق، بر شما حرام شده، «**وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ**» چیزی را به زبان می‌آورید، در حالی که شما بدان علمی نداشتید، بلکه دروغ و بهتان محض بود. یعنی: این سخن شما فقط به زبان‌های‌تان اختصاص داشت، بی‌آنکه با واقعیتی خارجی همراه باشد و در دل‌ها مورد باور قرار گرفته باشد، به‌طور مثال چون یکی از شما با دیگری ملاقات می‌کرد، به او می‌گفت: به من چنین خبری رسیده است، آیا تو هم از آن خبر داری؟ بدین‌گونه بود که بی‌اندیشه و تحقیق و اثبات، وبی‌پشتوانه این خبر بهتان افروز را از یکدیگر دریافت می‌کردید.

مجاهد گفته است: یعنی آن را از یکدیگر نقل و روایت می‌کردید و هر یک می‌گفت: من از فلانی شنیدم که چنین و چنان می‌گفت. (مختصر ۵۹۱/۲).

«**وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّئاً**» و گمان می‌بردید و طوری می‌پنداشتید که کاری است سهل و ساده! و به اصطلاح گناهی است کوچک و ناچیز که برای شما کیفری دربر ندارد. «**وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ**» غافل از آن‌که از جمله نزد خداوند از جمله بزرگترین گناهان تباه کننده و پر خطر به حساب می‌آید؛ زیرا تعرض به آبرو و ناموس مسلمانان به شمار می‌آید. در التسهیل آمده است: الله متعال درباره‌ی سه چیز از آنان عتاب گرفته است: اول، این که در مورد آن به پرس و جو پرداختند. دوم، آن را به زبان آوردند. سوم، آن را کوچک و ناچیز شمردند و آن را بی‌اهمیت و ناچیز پنداشتند. در حالی که نزد خدا بسی بزرگ و مهم است. فایده‌ی آوردن «**أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَفْوَاهِكُمْ**» این است که آنان آن جریان را فقط با زبان از یکدیگر دریافت می‌کردند بدون این که قلباً به آن اعتقاد داشته باشند؛ زیرا آن‌ها قلباً از حقیقت خبر نداشتند. (التسهیل ۶۲/۳).

ابن کثیر می‌گوید: «حتی اگر آن زن بی‌گناه و پاکدامن، همسر رسول الله صلی الله علیه وسلم هم نبود، این کار نزد الله متعال بس بزرگ بود، چه رسد به این‌که این بهتان به همسر خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه وسلم زده شود.»

در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان انسان کلمه‌ای را از آنچه که سبب خشم الهی است می‌گوید و به آن هیچ اهمیتی هم نمی‌دهد، در حالی که به سبب گفتن آن کلمه، از مسافتی که از میان آسمان و زمین دورتر است، در دوزخ فروافکنده می‌شود.»

قابل تذکر است که این آیه بر تحریم پخش دروغ و سخن گفتن به تهمت دلالت دارد. نقل تهمت‌ها و شایعات از گناهان کبیره است، سخن باید بر اساس علم باشد، و زیر سؤال بردن آبروی مردم را ساده نگیریم.

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾

و چرا وقتی که آن (بهتان بزرگ و ناروا) را شنیدید نگفتید: برای ما سزاوار نیست که به آن سخن بگوییم، (ای الله) تو را به پاکی یاد می‌کنیم، این بهتانی بزرگ است؟ (۱۶) در این آیه مبارکه پنجمین توبیخ و تأذیب که می‌فرماید: «**وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا**

يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا» در این فرموده الهی تمام مؤمنان را مورد عتاب قرار داده می‌فرماید: چرا آن‌گاه که داستان افک را شنیدید، در تکذیب بهتان‌سازان و افترا زندگان نگفتید: اصلاً برای ما سزاوار نیست و به ما نمی‌زیبد که به این‌چنین سخنی بر زبان جاری سازیم و چنین سخنی هرگز به‌هیچ وجه از ما سر نمی‌زند.

«سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ» پروردگارا! تو منزّه‌ای؛ آخر این گناهی است بزرگ، جرمی است بس شنیع و بهتانی است بس ناروا؟ در حقیقت این گفته افترا و دروغی است روشن و آشکار و گناهی است بزرگ.

زمخشری گفته است: آوردن عبارت «سبحان الله» برای ابراز تعجب از موضع‌گیری آن دسته از مسلمانان فریب‌خورده آمده است. و اصل بر این است که هنگام دیدن عجایب «سبحان الله» گفته شود. (کشاف ۲۲۵/۳).

بر مسلمانان است که در همه شرایط حیات خویش، رسالت بزرگی نهی از منکر را نباید به فراموشی بسپارد، بلکه دفاع از آبرو و عزت مسلمان بر مسلمان واجب است. انسان در برابر شنیده‌ها، مسئول است. و زمانی‌که با مسائل مهم برمی‌خورد باید «سبحان الله» بگوید.

يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾

خدا شما را اندرز می‌دهد که اگر ایمان دارید، هرگز مانند آن را [در حق کسی] تکرار نکنید. (۱۷)

ششمین تأدیب این است :

«يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا» الله تعالی به شما اندرز می‌دهد که هرگز به مانند آن بازنگردید، هرگز مانند آن را [در حق کسی] تکرار نکنید.

«إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»: اگر واقعاً شما مؤمن هستید؛ زیرا ایمان مانع ارتکاب چنین بهتانی می‌باشد. به مومن هشدار می‌دهد و نهی می‌کند از این‌که دیگر هیچ‌گاه نباید مانند این عمل را تکرار نمایید. این آیه متضمن تحریک و تهییج بر پندگیری می‌باشد.

در ضمن وظیفه ما است تا: برای حفظ آبروی مردم و جلوگیری از سوء ظن باید دیگران را موعظه کرد. دامن زدن به سوء ظن و افتراء، سبب محو ایمان است.

وَيَبِّئُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾

و خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، و خدا علیم و حکیم است. (۱۸)

«وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»: الله متعال به مصالح بندگان آگاه و در تدبیر امور و تشریح خود حکیم است.

إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾

کسانی که دوست دارند فاحشه و بی‌حیایی در میان مؤمنان شایع گردد، ایشان در دنیا و آخرت عذاب دردناکی دارند، و الله (رازهای سینه‌ها را) می‌داند و شما نمی‌دانید. (۱۹)

هفتمین: تأدیب که در این آیه مبارکه وجود دارد اینست که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا» بهر استی کسانی که دوست دارند، فاحشه شایع شود، یعنی: زنا شیوع پیدا کند و منتشر گردد «در میان کسانی که ایمان آورده‌اند» یعنی: در میان پاک‌دامنان با عفت از اهل ایمان. «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» برای‌شان در دنیا مجازات اجرای حدّ قذف و غیر آن از مصایب دنیوی خواهد بود و در قیامت

عذاب دوزخ.

حسن گفته است: هدف از این وعید و لعن و نفرین، منافقان است، که آن‌ها قصد آزار پیامبر صلی الله علیه وسلم را داشته و آن هم کفر است و دارنده‌ی چنین قصدی ملعون است. (البحر المحیط ۴۳۹/۶).

«**وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**» و الله متعال به دروغ‌گویی‌شان داناست اما شما این امر را نمی‌دانید. او بر آنچه پنهان داشته‌اند آگاه است حال آن‌که شما نسبت به آن علم و اطلاعی ندارید. امام فخر رازی می‌فرماید: این جمله در اینجا از موقعیت بسیار زیبایی برخوردار است؛ زیرا محبت قلب مکنون است و ما جز از طریق علایم از آن خبری نداریم. ولی خدا هیچ چیزی را بر او پنهان نیست. در نتیجه این یادآوری به صورت آخرین مرحله‌ی زجر و منع در آمده است؛ زیرا هر آن که خواهان اشاعه‌ی پستی است، هر چند در اخفای آن بکوشد، خود می‌داند که خدا از آن با خبر است و از میزان کيفرش نیز آگاه است. (تفسیر کبیر ۱۸۳/۲۳).

در این هیچ جای شکی نیست که: علاقه داشتن به گناه، مقدمه‌ی گناه است. در راه نهی از منکر، علاقه به منکر را بادی محو کنیم. حتی دوست داشتن بعضی گناهان، در ذات خود گناه کبیره است، از جمله مانند ریختن عزت و آبروی مؤمن.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَاَنَّ اللّٰهَ رَعُوْفٌ رَّحِیْمٌ ﴿۲۰﴾

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، و این‌که خدا رؤوف و مهربان است [به مجازات بسیار سختی دچار می‌شدید]. (۲۰)

در مورد **هشتمین** توبیخ که در آیه مبارکه تذکر رفته است، مفسر تفسیر المیسر: دکتر عایض بن عبدالله القرني می‌فرماید: اگر فضل خدای سبحان بر کسانی که در موضوع بهتان سخن گفتند نبود و لطف و رحمتش آنان را در نمی‌یافت، بی‌گمان شتابان به عذابی سخت مجازات‌شان می‌کرد ولی مهلت داد و حد را، به عنوان جایگزین، بر قذف کننده مشروع ساخت و توبه کاران را پذیرفت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكٰی مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللّٰهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ ﴿۲۱﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گام‌های شیطان پیروی مکنید. و هرکس از گام‌های شیطان پیروی کند (بداند) که او به فحشا و منکر دستور می‌دهد و اگر فضل الله و رحمت وی بر شما نبود، هرگز کسی از شما (از گناه) پاک نمی‌گردید، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می‌کند و خدا شنوا و دانا است. (۲۱)

سیاست شیطان، نفوذ تدریجی و گام به گام است:

نهمین توبیخ همانا متابعت و پیروی کردن از گام‌های شیطانی، در بهتان علیه حضرت بی بی عائشه (رضی الله تعالی عنها) است. طوری‌که در آیه مبارکه آمده است: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ**» ای کسانی که به الله ایمان آورده و از پیامبرش پیروی کرده‌اید، به شیطان اقتدا ننموده و به راه وی روان نشوید و با بخش اشاعه زشت و پلیدی وی که به راه انداختن بهتان و افترا است گوش فرا ندهید و راه او را در پیش نگیرید.

« وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ » و هر کس که از گام‌های شیطان پیروی کند، بداند که او یعنی: شیطان به فحشا و منکر امر می‌دهد.

فحشاء: چیزی است که در زشتی و ناشایستی خود به حد افراط باشد و منکر: چیزی است که عقل، طبع و شرع، آن را ناپسند شمارد. مسلم است که هر کس از شیطان پیروی کرد، مقتدی وی می‌شود و از او در اوامرش اطاعت می‌کند.

آیه مبارکه می‌افزاید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» ای مؤمنان! اگر فضل خدا شامل حال‌تان نمی‌شد و الله متعال بر شما فضل و احسان و مهربانی نمی‌کرد، هرگز هیچ‌کس از شما را ابداً از پلیدی گناه و نحوست و نجاست خطا پاک نمی‌ساخت، «وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ» لیکن او به فضل خویش هر کس از بندگانش را از چرک گناه پاک می‌کند. «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» او شنوای سخنان و دانا به افعال شماست؛ صداها را شنیده و نیت‌ها را دانسته است. و به ضمیر و مقاصد شما آگاه است.

امام قرطبی گفته است: منظور این است: تزکیه و تطهیر و هدایت از سرچشمه‌ی فیاض لطفش می‌جوشد نه از اعمال شما. (تفسیر قرطبی ۲۰۷/۱۲).

**وَلَا يَأْتِلُ أَوْلُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أَوْلِيَ الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ
وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٢﴾**

و از میان شما کسانی که دارندگان ثروت و توانمندی مالی هستند، نباید قسم بخورند که از انفاق مال به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه الله دریغ ورزند، و باید [بدی آنان را که برای شما مؤمنان توانگر سبب خودداری از انفاق شده] عفو کنند و از مجازات درگذرند؛ آیا دوست نمی‌دارید خدا شما را بیامرزد؟ [اگر دوست دارید، پس شما هم دیگران را مورد عفو و گذشت قرار دهید]؛ و خداوند غفور و رحیم است. (۲۲)

روایت است وقتی حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه آیه را شنید گفت: بله من دوست دارم الله مرا ببخشد، و دادن نفقه را به مسطح از سرگرفت و کفاره‌ی قسمش را داد و گفت: به خدا هرگز نفقه‌ی او را قطع نمی‌کنم!

مفسران گفته‌اند: آیه بر فضل و بزرگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه دلالت دارد؛ چون خدای متعال فرمود: «وَلَا يَأْتِلُ أَوْلُو الْفَضْلِ»، و او را مدح کرده است و این برای فضل و بزرگواری حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه کافی است. الله تعالی از او راضی باد!

همچنان مفسران در تفاسیر خویش در ذیل آیه مبارکه: «وَلَا يَأْكُلُ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ...» می‌نویسند که ابوبکر صدیق (رض) پس از پیامبر صلی الله علیه وسلم بزرگترین و برترین انسان است و صفات زیبا و شگفتش در این آیه، دلیل بر صدق این گفته و مقام شامخ او در دین است.

از فحوای آیه مبارکه بر می‌آید که: مرقه‌ین (پولداران و افراد غنی) در برابر محرومان دارای مسؤلیت می‌باشند، در ضمن آیه مبارکه به ما می‌آموزاند که: مهم‌تر از انفاق، استمرار آن و خسته نشدن از آن و کوتاهی نکردن در آن است. چه زیبا است کسی که دیگران را ببخشد، به بخشش الهی نزدیکتر است.

روش تعلیمی اخلاقی به صحابه:

کلمه «وَلَا يَأْتِلُ» انتلاء در آیه مبارکه؛ به معنای قسم خوردن می‌آید، دونفر از

مسلمانان به نام‌های حسان و مسطح در واقعه تهمت زدن به حضرت عایشه صدیقه، شرکت داشتند، که پس از نزول آیات برائت، آن حضرت صلی الله علیه وسلم حد قذف بر آنان اجرا فرمود، حسان و مسطح هر دو صحابی جلیل القدر و بدری هستند، ولی این کوتاهی از آن‌ها سر زد، و مسطح موفق به توبه‌ی صادق شدند، و همان گونه که حق تعالی برائت حضرت عایشه‌ی صدیقه را نازل نمود، هم چنین پذیرش توبه این مؤمنان و عفو آن‌ها را هم اعلان نمود.

مسطح یکی از نزدیکان فقیر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، بود که حضرت ابوبکر به او اعانه‌ی مالی می نمود، وقتی که در واقعه افک ثابت شد که او هم شرکت داشت، پس شفقت پدری والد حضرت عایشه‌ی صدیقه و رسیدن چنین صدمه سختی به حضرت بی بی عایشه‌ی صدیقه، او طبعاً از مسطح رنجید، و قسم خورد که در آینده به او اعانه مالی نخواهم داد، بدیهی است که کمک کردن مالی به فقیر، بر مسلمان خاص علی التعمین واجب نیست، و اگر کسی که به او کمک می‌کرد از کمک کردن دست بردارد، گناهی نیست، ولی حق تعالی خواست که گروهی از صحابه را در دنیای معاشر، نمونه بسازد، بنابراین این کسانی را که به این اشتباه مبتلا شده بودند، به نعمت قبول توبه و اصلاح آنان در آینده مورد نوازش قرار داد، اعلی ترین تعلیم و اخلاقی به آنان داده شد که باید این قسم شکسته، کفاره‌ی آن را بدهند، و خودداری از کمک کردن به فقیر، مناسب مقام بلند آن‌ها نیست، همان گونه که حق تعالی از تقصیر آن‌ها در گذشت، آن‌ها هم باید به عفو و کرم گذشت نمایند.

چون کمک کردن مالی حضرت مسطح بر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه واجب شرعی نبود، بنابراین این، قرآن این عنوان را اختیار نمود که اهل علم و فضل که خداوند متعال به آنان کمالات دینی عنایت فرموده و قدرت دارند که در راه خدا اتفاق نمایند، نباید چنین قسم بخورند، در آیه مبارکه دوفظ « **أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ** » بدین معنی آمده است.

آنچه در آخرین جمله این آیه فرمود که: « **أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ** » یعنی: شما دوست نمی دارید که الله تعالی گناهان شما را عفو نماید، حضرت ابوبکر صدیق (رض) فوراً فرمود: « **وَاللَّهِ إِنِّي أَحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي** » (رواه الشیخان) یعنی قسم به الله من حتماً می‌خواهم خداوند مرا ببامرزد، و فوراً کمک مالی را که به حضرت مسطح می‌داد آن را مجدداً به مورد اجراء گذاشت، و نیز فرمود: این کمک قطع نخواهد شد. (بخاری و مسلم) این، آن مکارم اخلاقی است که صحابه‌ی کرام با آن تربیت داده شدند، در صحیح البخاری از حضرت عبد الله بن عمر (رض) روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: « **لَيْسَ الْوَأَصْلُ بِالْمَكَافِي وَلَكِنَّ الْوَأَصْلَ الَّذِي إِذَا قَطَعَتْ رَحْمَهُ وَصَلَهَا** » (مظهری) یعنی صله رحم کننده کسی نیست که تنها در مقابل احسان خویشاوندان، به آن‌ها عوض بدهد، بلکه در اصل صله‌ی رحمی کننده کسی است که با وجود قطع رابطه از طرف خویشاوندان، ارتباط را برقرار سازد. (مظهری) خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (23 الی 26) درباره مجازات اهل بُهتان و افتراء در بخش پایانی داستان افک، به بحث گرفته می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾

بی تردید کسانی که زنان عقیفه پاکدامن باایمان را [که از شدت ایمان از بی عفتی و گناه بی خبرند] متهم به زنا کنند، در دنیا و آخرت لعنت می‌شوند، و برای آنان عذابی بزرگ است. (۲۳)

توضیح لغات واصطلاحات :

«يَرْمُونَ»: می زنند، تهمت می زنند. «الْمُحْصَنَاتِ»: زنان عقیفه و پاکدامن.
«الْغَافِلَاتِ»: زنان بی‌خبر از هرگونه آلودگی، پاکدل و سینه بی‌کینه، بی مکر و نیرنگ
«لَعُنُوا»: از رحمت دور گشته اند. (تفسیر: کشاف).
ابن عباس (رض) در مورد این آیه مبارکه می‌فرماید: این لعن در مورد فرد یا افرادی است که تهمت به زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌زنند؛ زیرا آن‌ها توبه ندارند، ولی اگر یک نفر زنی مؤمن غیر از زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم را قذف کند، خدا برایش توبه مقرر فرموده است. (حاشیه‌ی شیخ‌زاده بر بیضاوی ۴۳۰/۳).
و ابوحمزه گفته است: آیه در مورد مشرکان نازل شده است. وقتی زنی به مدینه مهاجرت می‌کرد، مشرکان مکه می‌گفتند: برای عمل بد، فجور و فسق رفته است. (البحر ۴۴۰/۶).
شان نزول آیات 23 - 26:

760- ک: طبرانی از خصیف روایت کرده است: از سعید بن جبیر پرسیدم که گناه زنا بیشتر است و یا قذف، اتهام زنان عقیف و پاکدامن به زنا؟ گفت: زنا. گفتم: خدا می‌گوید: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» «کسانی که زنان پاکدامن و بی‌خبر از همه جا را به زنا متهم می‌کنند در دنیا و آخرت بر آنان لعنت فرستاده می‌شود و مورد نفرت واقع می‌شوند و برای آن‌ها عذاب سختی در پیش است».

گفت: این سخن خدا خاص در مورد عایشه (رض) نازل گشته است. در اسناد این روایت یحیی حمائی ضعیف است. (طبرانی 25881 و طبرانی 151 / 23 از خصیف روایت کرده اند. اسناد این به خاطر یحیای حمائی ضعیف است.)

761- ک: و همچنین از ضحاک بن مزاحم روایت کرده است: خدای بزرگ آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ...» به طور خاص در باره M زنان پیامبر نازل کرده است. (طبری 25883 و طبرانی 152 / 23 این مرسل است.)

762- ک: ابن ابوحاتم از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: این آیه خاص در شان عایشه (رض) نازل شده است (محقق به اسناد این آگاه نشده. اما طبری 25885 از وجه دیگر از ابن عباس روایت کرده که یکی از راوی‌های آن مجهول است. و طبری 25887 به همین معنی روایت کرده که در این عطیة عوفی واهی است.)

763- ک: ابن جریر از عایشه (رض) روایت کرده است: هدف تیر اتهامات ناشایست قرار گرفتم در حالی که از همه چیز بی‌خبر بودم و بعد از مدتی از جریان آگاه شدم. روزی رسول الله نزد من بود که ناگاه وحی نازل شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم راست نشست و عرق خود را پاک کرد و گفت: ای عایشه، نویدت می‌دهم شاد باش، گفتم: فقط خدا را سپاسگزارم و بس. آنگاه رسول الله «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ

عَظِيمٍ (23) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (24) يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (25) الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ» را قرائت کرد (طبری 25882 از عمر بن ابوسلمه از پدرش روایت کرده است. اسناد این به خاطر عمر ضعیف است و متن به همین عبارت صحیح نیست و آنچه را بخاری، مسلم و دیگران از عایشه روایت کرده اند حجت است).

764- ک: طبرانی به سندی که راویان آن ثقة اند از عبدالرحمن بن زید بن اسلم روایت کرده است: هنگامی که عایشه (رض) هدف تیر اتهامات و افتزای منافقان قرار گرفت، خدا او را از آن بهتان عظیم برائت داد و آیه: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ» را در باره او نازل کرد. (طبرانی 156 / 23 و طبری 25905 روایت کرده اند، این مرسل و ابن زید ضعیف است).

765- ک: طبرانی به دو سندی که در هر دو آن‌ها ضعف است از ابن عباس (رض) روایت کرده است: عده‌ای در شان زوج پاکیزه پیامبر سخنان افتراء آمیز گفتند. در باره آنان آیه: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ...» نازل شد. (طبرانی 157 / 23 و 159. هیثمی در «مجمع الزوائد» 11222 می‌گوید: در هر دو سند راوی ضعیف است).

766- ک: طبرانی از حکم بن عتیبه روایت کرده است: چون مردم در باره عایشه (رض) به گفتگو پرداختند رسول الله (شخصی را به نزد او فرستاد و گفت: ای عایشه! مردم چه می‌گویند؟ گفت: هیچ عذرخواهی نمی‌کنم تا این که بیگناهی من از آسمان نازل شود. پس خدای بزرگ پانزده آیه از سوره نور را در رابطه با او نازل کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم آیات را تا به آیه «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ...» قرائت کرد. این روایت مرسل و دارای اسناد صحیح است. (طبرانی 160 / 23 این مرسل است).

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

روزی که زبان و دست و پاهایشان بر آن‌ها به کارهایی که کرده‌اند شهادت دهند. (۲۴) یعنی در روز قیامت می‌بینند که: اعضای بدن بر اعمال انسان شهادت می‌دهند، زبان و دست و پا به زبان آمده و اعمال بد انسان را باز می‌گویند.

توضیح لغات و اصطلاحات :

«الْأَلْسِنَتُهُمْ»: مراد از به گفتار آمدن زبان، با وجود این که برابر آیات دیگر مهر شده است (سوره: یس، آیه 65)، به نطق آوردن زبان و همه اندام‌های دیگر است، به گونه‌ای که تنها خدا می‌داند (سوره: فصلت آیات 20 و 21).

باید یادآور شد که در محکمه عدل الهی در روز قیامت، انسان حتی مالک اعضای خود نمی‌باشد و آغاز به شهادت می‌کند، و انسان بر تمامی گفتارها و کردارهایی که به عمل آورده است جوابگو می‌باشد. شهادت دادن، به درک و شعور نیاز دارد. بنابراین اعضای بدن آنچه را انجام می‌دهند درک می‌کنند، گرچه از نوع درک ما بی‌اطلاع هستیم.

يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾

در آن روز، الله جزای شایسته آنان را به‌طور کامل و بی‌کم و کاست به ایشان می‌دهد، و خواهند دانست که الله همان (معبود) حق آشکار است. (۲۵)

زمخشری می‌گوید: «اگر تمام قرآن را زیرورو کنید و از آنچه که نافرمانان را به آن تهدید کرده است جست‌وجو نمایید، نمی‌بینید که الله متعال در هیچ موضوعی چون

موضوع بهتان علیه عائشه (رض)، سخت و شدت بهکار برده باشد و نه چنان آیات کوبنده آمیخته با هشدار سخت را نازل کرده باشد و اگر جز همین سه آیه در این باره نازل نمی‌شد، همین سه آیه کافی بود.»

الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾

زنان خبیث و ناپاک برای مردان پلید و مردان پلید برای زنان خبیث و ناپاک، و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک اند، این گروه از آنچه (منافقان) می‌گویند، مبرا و منزّه هستند. برای‌شان آمرزش و رزق نیکوست. (۲۶) مفسر تفسیر صفة التفاسیر علی صابونی می‌نویسد: این آیه برائت حضرت عائشه رضی الله عنها را ثابت می‌کند؛ زیرا همسر اشرف مخلوقات و عزیزترین انسان می‌باشد. و مطابق مفهوم این آیه اگر عقیف و پاکدامن و شریف نمی‌بود، خدا او را همسر محبوب‌ترین بندگان خود قرار نمی‌داد.

« **أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ** »: آن زنان با فضیلت و با شخصیت از افتراء و بُهتان و دروغی که مفتریان در حق آنان سر هم کرده‌اند، منزّه و بری می‌باشند. « **لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ** »: در مقابل آزاری که به آن‌ها رسیده است، گناه‌شان بخشوده می‌شود، و برای‌شان در بهشتی پر ناز و نعمت و در جوار پروردگاری مهربان، روزی نیکو و پاکیزه است.

ابن کثیر می‌فرماید: این آیه: بیانگر آن است که همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم در بهشت جا دارد.

ابن عباس (رض) در شأن نزول آیه می‌فرماید: «این آیه درباره عائشه و اهل افک نازل شد.»

روایت شده است که سیدتنا عائشه (رض) فرمود: «برایم نه خصلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده:

- 1- آنگاه که جبرئیل علیهم السلام رسول الله صلی الله علیه وسلم را به ازدواج با من فرمان داد، به شکل و صورت من فرود آمد.
- 2- من تنها دختر باکره‌ای بودم که پیامبر صلی الله علیه وسلم با من ازدواج کردند و با هیچ بکری غیر از من ازدواج نکردند.
- 3- آنگاه که رسول الله صلی الله علیه وسلم رحلت نمودند، سر مبارک ایشان در آغوش من بود.
- 4- رسول الله صلی الله علیه وسلم در خانه من دفن شدند.
- 5- فرشتگان در خانه من بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم گرد آمدند.
- 6- آنگاه که وحی نزد دیگر همسران پیامبر صلی الله علیه وسلم بر ایشان نازل می‌شد، آن‌ها از نزد ایشان پراکنده می‌شدند و دور می‌رفتند، اما چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می‌شد، با ایشان در درون یک لحاف قرار داشتم.
- 7- من دختر جانشین و صدیق (تصدیق کننده نخستین) ایشان هستم.
- 8- عذر و برائت من از آسمان نازل شد.
- 9- من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه‌ای درآمدم و از بارگاه الله متعال به آمرزش و رزقی نیکو وعده داده شده‌ام.»

خوانندگان گرامی !

بعد از این که حد مجازات اتهام و افترا و داستان افک به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (27 الی 29) حکم ششم، که همانا اجازه گرفتن برای وارد شدن به خانه‌ها و شیوه و آداب آن، که زینده‌ی مطالب پیشین است، می‌پردازد، تا کسی در مظان اتهام و بدگمانی قرار نگیرد.

واقعاً چه زیبا است که: قرآن عظیم الشان کتاب رهنمای زندگی بشریت، تا این اندازه به زندگی بنی آدم عنایت دارد تا هرکس به خوبی از زندگی اش برخوردار گردد و ابهامی برایش باقی نماند و از نظم و رسمی درست و اصولی پیروی کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! وارد خانه‌هایی غیر از خانه‌های خود مشوید تا آن که اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام گوئید، [رعایت] این کار برای شما بهتر است، تا شاید پند گیرید و یادآور شوید. (۲۷)

اهل ایمان، در امور زندگی باید از وحی الهی دستور بگیرند!

«حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا»: تا خواستار اُذْن و اُفْت می‌شوید. هدف اجازه گرفتن مؤدبانه و دوستانه است. ناگفته نباید گذاشت که: شیوه و وسیلهٔ اجازه خواستن هم برابر عُرف محلّ متفاوت است. در ضمن باید متذکر شد که: باز بودن دروازهٔ خانه، دلیل جواز برای ورود بیگانگان بدون اجازه نیست، از هر کاری که موجب شکستن حریم حیا و حجاب جانب مقابل می‌شود، باید اجتناب و دوری نمایم.

امام نسفی می‌فرماید که: «اعلام به صاحب خانه برای کسب اجازه و ورود، با گفتن سبحان الله، یا الله اکبر، یا الحمد لله، یا سینه صاف کردن باید همراه باشد.»

مفسر تفسیر صفوة التفاسیر شیخ صابونی در تفسیر این آیهٔ مبارکه می‌نویسد:

بعد از این که الله متعال متعال مردم را از تهمت زدن به زنان پاکدامن برحذر داشت و شدت مجازات آن را بیان کرد، و چون زمینه‌ی بروز این تهمت اختلاط مردان و زنان وارد شدن به منازل یکدیگر در اوقات استراحت بود، لذا الله متعال انسان را به آداب رفتن به منازل و مسکن دیگران راهنمایی کرده و دستور می‌دهد که قبل از ورود به منازل دیگران باید اجازه‌ی ورود به آن را گرفت و بعد از ورود متصلاً باید سلام کنند.

طوری که می‌فرماید: «حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ تَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا»، یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خانه‌هایی که خانه‌ی شما نیست بدون اجازه، داخل مشوید. «و بر اهل آن خانه

سلام گوئید» به‌طور مثال با این صیغه: السلام علیکم، اجازه هست که داخل شوم؟ و این سخن را از یک تا سه بار تکرار کنید. آری! سه‌بار اجازه گرفتن مستحب است و اگر بعد از آن برای دیدار کننده اجازه دخول داده شد، خوب و در غیر آن باید بازگردد.

« ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ »: این اجازه گرفتن و سلام کردن برای‌تان بهتر است از داخل شدن به‌طور ناگهانی. یعنی: برای هر دو طرف بهتر است، اعم از شخص اجازه گیرنده و اهل آن خانه «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»: «باشد که متذکر شوید» مراد از تذکر، پند پذیرفتن و عمل کردن به این دستور است.

امام قرطبی در این مورد می‌فرماید: یعنی اجازه خواستن و سلام کردن، برای شما از رفتن بدون اجازه بهتر است و نیز از سرزده وارد منزل دیگران شدن و سلام دادن به

شیوهی جاهلیت بهتر است. در عهد جاهلیت وقتی یک نفر وارد خانه دیگری می‌شد می‌گفت: صبح‌تان به‌خیر، شب‌تان به‌خیر، و هنگامی وارد منزل می‌شد که زن و شوهر را در بستر و زیر لحاف می‌دید.

روایت است که یک نفر به پیامبر صلی الله علیه و سلم عرض کرد آیا هر وقت به منزل مادرم می‌روم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: بله، مرد گفت: آخر جز من خدمتکاری ندارد. آیا هر وقت وارد منزلش می‌شوم باید اجازه بگیرم؟ فرمود: آیا دوست داری موقعی که برهنه است نزد او بروی؟ گفت: نه، نه، فرمود: پس اجازه بگیر. (تفسیر بیضاوی ۵۷/۲).

شان نزول آیه 27:

767- فریابی و ابن جریر از عدی بن ثابت روایت کرده اند: زنی از انصار آمد و گفت: ای رسول خدا! در خانه حالتی دارم که دوست ندارم مرا در آن حالت کسی ببیند و همیشه یکی از افراد خانواده در آن حال نزد من می‌آید. من چه کار کنم؟ پس آیه « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا »، نازل گردید (واحدی 638 از طریق فریابی و طبری 25921 هر دو از اشعث بن سوار از عدی بن ثابت روایت کرده اند).

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾

نهایتاً اگر کسی را در آن‌ها نیافتید، پس داخل آنجا نشوید، تا این‌که به شما اجازه داده شود. و اگر به شما گفته شود: برگردید، پس بر گردید که برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است. و الله به آنچه می‌کنید داناست. (۲۸)

یعنی: اگر اهل آن خانه به شما گفتند: باز گردید! پس باز گردید و بار دیگر درخواست اجازه از آنان را تکرار نکنید و بر داخل شدن یا فشاری هم نکنید. عذر صاحب خانه را بپذیرید و خود را به صاحب خانه نباید تحمیل کنید. زیرا منازل احترامی دارند و نباید بدون اجازه‌ی صاحبان وارد آن شد. نپذیرفتن مهمان ناخوانده جایز است.

«هُوَ أَزْكَى لَكُمْ» برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است از آلوده شدن به پافشاری بر دخول، زیرا عدم پافشاری‌تان حاکی از سلامت قصد، پاکی نیت، دوری از معرض گمان و تهمت و گریز از دنائت و پستی است، در حالی‌که پافشاری بر دخول و هر کار دیگری که موجب ناراحتی اهل آن خانه شود، مانند زدن در دروازه به تمام شدت، بلند کردن صدا و دیگر امور خلاف اصول معاشرت، دور از ادب شرعی می‌باشد. باید به‌صورت کل گفت که: ملاك در روابط اجتماعی، همانا پاکی و طهارت است.

«وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ» الله متعال به نهان و تمام اعمال شما آگاه است و مطابق آن جزای شما را می‌دهد. امام قرطبی گفته است: این آیه به سخت‌ترین شیوه، خبرچینان و جاسوسان منازل را تهدید می‌کند.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٢٩﴾

گناهی بر شما نیست که وارد خانه‌های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد، و الله آنچه را آشکار می‌کنید یا پنهان می‌دارید می‌داند. (۲۹)

خوانندگان گرامی!

بعد از این که الله متعال حکم منازل مسکونی را بیان کرد، حکم منازل غیر مسکونی را

به شرح ذیل به بیان گرفته است؛ طوری که در آیه مبارکه آمده است: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ» ولی بر شما گناهی نیست اگر به خانه‌های عمومی داخل شوید که به سکونت انسان‌های معینی اختصاص نداشته، بلکه برای راحت و آسایش کسانی از مسافران، در راه ماندگان و نیازمندان که به آن رفت و آمد دارند تعلق دارد. مجاهد گفته است: خانه‌های غیر مسکونی عبارتند از: مسافرخانه‌ها و هوتل‌های سر راه که هیچ کس در آن سکونت ندارد. و برای پناهگاه و استراحت مسافران وقف شده اند. (تفسیر قرطبی ۲۲۱/۱۲).

عطاء می‌گوید: «مراد از آن، خانه‌های متروک و ویران است». پس ورود در این خانه‌ها و تالارهای عمومی که برای مهمانان و هیأت‌های نمایندگی آمده شده، بی‌هیچ اشکالی مجاز است از آن رو که کسب اجازه خالی از مشقت نیست. «فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ» که در آن نفع یا حاجت و نیازی دارید؛ مانند سایه گرفتن و از شر گرما راحت شدن و یا هم ذخیره کردن کالا و بار و بنه. «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ» «و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» و بر مبنای آن به شما جزا می‌دهد. یعنی این‌که خداوند متعال بر تمام احوال شما اعم از آنچه پیدا و پنهان است دانا می‌باشد. این هشدار و تهدیدی است برای کسی که به آداب شرعی ورود به خانه‌ها، متأدب و آراسته نمی‌شود.

ابو سعود گفته است: بدین وسیله افرادی را تهدید می‌کند که با نیتی پلید و به منظور اطلاع حاصل نمودن از مسایل خصوصی انسان‌ها وارد اماکن می‌شوند. (ابو سعود ۵۵/۴).

شان نزول آیه: 29:

768- ابن ابوحاتم از مقاتل بن حیان روایت کرده است: چون آیه: استئذان، اجازه‌خواستن برای وارد شدن به خانه‌ها نازل گردید. ابوبکر صدیق گفت: ای رسول خدا! تجار قریش که بین مکه، مدینه و شام رفت و آمد دارند در این راه‌ها خانه‌های شخصی برای خود ساخته اند، پس چگونه هنگام وارد شدن در خانه‌هایی که خالی از سکنه است اجازه بگیرند؟ آنگاه آیه «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً ...» نازل شد. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (30 الی 31) حکم هفتم، همانا حجاب و فروپوشیدن چشم از نامحرم، مورد بحث قرار گرفته شده است.

قابل تذکر است که: این آیات متبرکه پیوندش با آیه‌های قبلی بی‌نهایت واضح و روشن و گاهی ورود ناگهانی شخص به منازل دیگران ممکن است با بی‌حجابی و بدحجابی صاحب خانه روبه‌رو گردد. بنابراین، خداوند متعال به مردان و زنان با ایمان امر می‌کند که چشم خود را فرو آورند. این حکم، عمومیت دارد تا انسان متهم نگردد. پس واجب است انسان همیشه در برابر نامحرم چشم فروبندد و فرمان حق را مورد احترام قرار داده باشد. هم چنین زنان باید زینت‌های خود را پوشیده نگه دارند تا آشوب برپا نشود. واقعاً احکام مبارکه آیات متبرکه (30 و 32) دل‌ها را به سوی الله متعال باز می‌گرداند و در توبه را بر روی دل‌ها باز می‌کند تا گذشته‌ها با آب پشیمانی پاک شود و دل صافی گردد.

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣٠﴾

به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را [از آنچه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران] فرو بندند، و شرمگاه خود را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه‌تر است، زیرا الله از آنچه انجام می‌دهند، آگاه است. (۳۰) توضیحات لغات و اصطلاحات:

کلمه «يَعْضُوا» از ریشه «غض» به معنای کاستن و پایین آوردن است. چنانکه لقمان حکیم به فرزندش می‌فرماید: «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ» یعنی صدایت را پایین بیاور و با صدای بلند صحبت نکن. در اینجا نیز مراد از «غض بصر» بستن چشم نیست، بلکه پایین آوردن نگاه است، به شکل که انسان نامحرم را ببیند. و هدف از آن دوری از چشم‌چرانی و نظر بازی است.

«مِنْ»: حرف تبعیضیه است و بیان‌گر این واقعیت است که هنگام روبرو شدن با زن نامحرم، مؤمن باید نگاه خود را کم و کوتاه کند. نه به طور کلی چشمان خود را بر بندد، و نه بدو خیره بنگرد.

«فُرُوجَهُمْ»: مراد حفظ قُبُل و دُبُر یعنی عورتین است از زنا و لواط است، و پوشاندن آن‌ها با لباس‌هایی که نازک بدن‌نما نبوده و به گونه‌ای چسب بدن نباشد که اندام‌های برجسته را نشان دهد.

البته فروپوشیدن چشم از سوی شخصی که می‌خواهد اجازه ورود بگیرد، برای قطع اسباب و مقدمات زنا است، اسبابی که یکی از آن‌ها نگاه کردن می‌باشد. فرو بستن چشم عبارت است از این‌که شخص بعضی از نگاه خویش را فرو پوشد، به گونه‌ای که آن را از رؤیت بازدارد زیرا (من) در آیه کریمه، مفید بعضیت است. امام فخر رازی گفته است: اگر گفته شود: چرا چشم فرو هستن را قبل از حفظ فرج آورده است؟ می‌گوییم: چون نگاه کردن پیام‌آور زنا و پرچمدار گناهان می‌باشد، و فتنه و آشوب در آن شدیدتر است، به گونه‌ای که رهایی از آن تقریباً ناممکن است. (تفسیر کبیر ۲۰۵/۲۳).

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخْوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

و به زنان مؤمن بگو: چشمان خود را (از نامحرمان) بپوشند و شرمگاه خود را حفظ کنند و پاکدامنی ورزند. و زینت خود را ظاهر نسازند مگر آنچه از آن که آشکار است. و باید که چادرهای خود را بر گریبان‌های خود بیندازند، و زینت خود را آشکار نسازند مگر

برای شوهران خود، یا پدران خود یا پدران شوهران خود، با پسران خود یا پسران شوهران خود، یا برادران خود یا پسران برادران خود، با پسران خواهران خود، یا زنان مسلمان (هم جنس) خودشان، یا کنیزان خود، یا مردان بی‌رغبت (به زنان) که تابع خانواده شمایند. و کودکانی که بر شرمگاه زنان اطلاع نیافته‌اند. و نباید زمین را با پاهای خود بکوبند تا آنچه از زینت‌شان را که پنهان می‌دارند، معلوم گردد. و ای مومنان! همگی به دربار الله توبه کنید تا رستگار شوید. (۳۱)

تشریح لغات واصطلاحات :

«لَا يُدْبِنَنَّ»: نمایان نسازند. پدیدار نکنند. «زَيْنَتَهُنَّ»: زینت زنان دو قسمت است:

الف: خلقتی و طبیعتی که اندام او است.

ب: زیورآلات و وسائل آرایش. از اندام‌های بدن زن جز پنجه دست‌ها و صورت، همه باید پوشیده شود.

«خُمْرٌ»: جمع خمار، چادر.

«جُيُوبٌ»: جمع جیب، گریبان. یخن. قسمت بالای سینه.

«نِسَائِهِنَّ»: مراد زنان مؤمنه خدمتگزار یا همدم و دوست بانوان است. اما زنان کافره، مورد اختلاف بوده، برخی ایشان را همچون مردان نامحرم و بیگانه می‌دانند.

«مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ»: مراد کنیزان و بردگان زن است. اما بندگان و بردگان مرد، محلّ اختلاف است. جمهور معتقد به منع هستند (ملاحظه شود: المصحف المیسر).

«الْإِرْبَةِ»: رغبت و اشتها. حاجت و نیاز.

«غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ»: افرادی که قدرت زناشویی ندارند و میل جنسی در آنان فرو مرده است.

«الطِّفْلِ»: اطفال. کلمه (طفل) بر یکی و بیشتر دلالت می‌نماید. در اینجا معنای جمع دارد.

«لَمْ يَظْهَرُوا عَلَي عَوْرَاتِ النِّسَاءِ»: مراد اطفال است که هنوز از امور جنسی بی‌خبرند، و احساس زناشویی ندارند. و عورت و غیر عورت در نظرشان یکی است.

«لَمْ يَظْهَرُوا»: آگاهی نیافته‌اند. توانایی پیدا نکرده‌اند (مراجعه شود به سوره‌های: توبه آیه 8، و سوره کُفّ آیه 20).

مفسران گفته‌اند: الله متعال برای زنان مؤمن نگاه نکردن و حفظ فرج را به صورت مؤکد آورده است و از نشان دادن زیوروزینت آلات خود جز برای محارم و خویشاوندان نزدیک منع شده‌اند.

مطالعه کنندگان گرامی!

اگر به مفهوم آیات متبرکه آیات (30 و 31) سوره مبارکه نور، نظر بیندازیم در حکم الله اولین هدایتی می‌یابیم که به مردها صدور یافته است و در این آیات دساتیر سه گانه را داده است:

1- حفاظت چشم‌ها از نگاه‌ها: در جمله «يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ».

2- حفظ عفت و شرمگاه: در جمله «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ».

3- توبه و رجوع: در جمله «وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»

« و فلسفه اول دو دستور راچنین بیان کرده است. « ذَلِكَ أَرْكَى لَهُمْ » این برایشان پاکیزه‌تر است و به آنان هم هشدار می‌دهد که بدانند، همانا خداوند به آنچه که آنان انجام می‌دهند کاملاً آگاه و مطلع است تا این‌که اگر کسی به فلسفه هدف این دستور

- پی نبرد واز آن باز نیامد، تهدید و هشدار بعدی او را باز دارد.
- ولی در مقابل در این آیات متبرکه برای زنان شش دستور و هدایت صادر گردیده است:
- 1- حفاظت نگاه و چشم ها «**يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ**» (شیخ صابونی در روائع البیان جلد دو صفحه 148) می نویسد: « نگاه کردن مقدمه واقع شدن در فجور و ... است.»
 - 2- حفظ عفت و شرمگاه : در جمله « **وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ**.»
 - 3- ظاهر نکردن زینت و آرایش « **وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا**.»
 - 4- پوشیدن چادر و حجاب.
 - 5- نه کوبیدن پاها. « **وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ**» پا را به زمین نکوبند تا مردان صدای خلخال پای آن ها را نشنوند و انسان ناسالم به طمع نیفتد.
ابن عباس (رض) فرموده است: زنی از کنار مردم می گذشت، پای ها را به زمین می کوبید تا صدای خلخالش شنیده شود. آنگاه الله متعال از چنان عملی نهی کرد؛ چون از جمله اعمال شیطان است.
 - 6- توبه و رجوع و این همه دستورات برای تأمین يك هدف عالی انسانی پیشبینی شده است که آن فلاح و رستگاری خانواده است هم در دنیا و هم در آخرت.
«**وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**» (31 نور) ای مؤمنان! با انجام دادن اوامر و دوری جستن از هوس ها به سوی خدا باز آید، تا به رضایت و خشنودی او نایل آید و نیکبختی دو جهان را دریابید.
- مفسران بدین عقیده اند که: این کثرت اوامر و تنوع آنان به زنان در آیات متبرکه، بیانگر نفوذپذیری شیطان در آن ها و گمراه کردن مردان از طریق آنان می باشد. بنا بر این باید زنان و مردان مؤمن بیش از پیش مواظب و محتاط باشند. از جمله دلایل سنت نبوی برای وجوب پوشاندن زن سر و صورتش را از غیر محارمش، حدیث روایت شده حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها است که می فرماید: «**كان الרכبان یمرّون بنا ونحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم محرّمات، فإذا حاذوا بنا سدلت إحدانا جلبابها من رأسها علی وجهها، فإذا جاوزنا كشفناه**». (احمد، ابوداود، ابن ماجه)
- «کاروانیان از کنار ما عبور می کردند و ما همراه رسول الله صلی الله علیه وسلم در احرام بودیم؛ هرگاه آنان به مقابل ما می رسیدند؛ هر يك از ما نقابش را از بالای سر به روی صورت می انداخت، و هر وقت که از مقابل ما می گذشتند و دور می شدند، ما نقاب خود را باز می کردیم.»

علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟

مفسران در توضیح مفهوم متذکره فرموده اند: نگاه کردن بزرگترین خیانت روانی است که روان انسان را می آزارد؛ چون وقتی ببیند محبت طرف مقابل در دل او جای می گیرد و همیشه در فکر و خیال او به سر می برد، لذت طاعت و عبادت را نمی بیند، در صدد و فکر رسیدن به مطلوب خود خواهد بود، که در این مورد تمام مرزها را رعایت ننموده، و آن را بر هم می زند.

قرآن عظیم الشان با زیبایی خاصی این حکم را در (آیات 30 و 31 نور) بیان داشت. همچنان در سوره (احزاب آیه متبرکه 59) بر پوشیدگی کامل اندام و در (سوره احزاب آیه متبرکه 32) نیک و شایسته، با وقار و به دور از تحریک سخن گفتن و دوری از

آرایش‌های جاهلیت، توصیه و سخن به عمل آمده است.

در سنن ابو داود (جلد 2 صفحه 383) پوشیدن لباس نازک نزد نامحرم، آرایش و استعمال عطر در خارج خانه، اختلاط فسادآمیز زن و مرد، دست دادن و مصافحه با نامحرم، تشابه به جنس مخالف و غیره منع گردیده است.

ممانعت از نگاه خیره کننده یعنی چه؟

حکم و هدایت قرآن عظیم الشان به مسلمانان همین است که: «**وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ**» منظور از (غض بصر) در آیه متبر که اینست که: (يَعْضُوا «غض بصره» ؛ یعنی نگاهش را فروبست ، سر را پایین انداخت. در اصل به معنی برهم نهادن پلک‌ها می‌باشد.)

غض و غمض دو کلمه است که در باره چشم به کار می‌رود. **غمض** به معنی برهم گذاردن پلک‌هاست که با کلمه عین همراه می‌شود.

غمض عین ، کنایه از صرف نظر کردن است. ولی در مورد کلمه « غض » می‌گویند: **غض بصر** یا غض نظر به معنی کم کردن نگاه است که منظور پرهیز از تند نگاه کردن است یعنی این‌که خیره نشود و به اصطلاح علمای اصول نظرشان آلی باشد نه استقلاللی.

علماء نظر را به دو نوع تقسیم نموده اند:

1- نگاه آلی یا معمولی: (نگاه بدون اراده) عبارت از نگاه است که انسان به‌طور معمول و یا در وقت صحبت کردن به زن نگاه می‌کند.)
پیغمبر اسلام فرموده است که به نگاه اول نباید نگاه دوم پیوست گردد. همچنان نباید فرموش کرد که در دین مقدس اسلام نیت در هر عمل شرط می‌باشد «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» .

2- نگاه استقلاللی: عبارت از نگاهی است که انسان به مو، لباس و طرز آرایش زن نگاه کند که منظور و هدف ممانعت قرآن عظیم الشان از همین «نگاه استقلاللی» است.
در حدیث متبرکه آمده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم به حضرت علی گفته است:

« يا علي لا تتبع النظرة النظرة، فإن لك الأولى وليست لك الآخرة » .
و راه دیگر از جلوگیری از چشم چرانی چشم گرداندن از زن نامحرم از همان اول است، در روایتی از حضرت جریر رضی الله عنه روایت است که می‌فرماید: « سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ نَظَرِ الْفَجَاءَةِ فَقَالَ: «اصْرِفْ بَصْرَكَ» (روایت مسلم). (از رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد نگریستن ناگهانی پرسش نمودم، فرمود: «چشمت را بگردان» .

همچنین در حدیث صحیح آمده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: « يا علي، لا تتبع النظرة النظرة، فان لك الأولى وليست لك الآخرة » ، یعنی: « ای علی! نگاه دوم، نگاه اول را دنبال نکند زیرا نگاه اول از تو بخشوده است اما نگاه دوم چنین نیست) .

همچنین در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری (رض) آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: «از نشستن بر سر راه‌ها پرهیزید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! از این کار چاره و گزیری نداریم زیرا مجالس ما بر سر این راه‌هاست و در آن با هم سخن می‌گوییم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: اگر که چاره‌ای ندارید پس حق راه را

به آن بدهید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! حق راه چیست؟ فرمودند: فرو بستن چشم (از نامحرم)، نگاه داشتن آزار خود از دیگران، جواب دادن سلام، امر به معروف و نهی از منکر».

دین اسلام بر خلاف دوران جاهلیت به پیروان خود هدایت فرموده است: « و یحفظوا فروجهم » وجوب ستر عورت و خودداری از زنا را امر نمود چون در دوران جاهلیت ستر عورت در میان جاهلیت معمول نبود. دین اسلام به صراحت گفت که « ذلک ازکی لهم » این حفظ برای شان بهتر است از این که عورت خویش را به نزد مردم نمایان سازند.

حجاب و پوشش برای زن مظهر جمال است، گرچه نحوه پوشش مردان واجب نیست؛ ولی در عمل می بینیم که امروز در جامعه مردان پوشش و حجابی کاملتری نسبت به زنان مراعات می نمایند.

قران عظیم الشان در (آیه 31 سوره نور) می فرماید: « **وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا** » باید زنان زیور خود را اعم از آرایش و زیور آلات آشکار نسازند مگر زینت هایی که آشکار است.

زینت یعنی چه؟

زینت یعنی زیور، زیور به زینت های گفته می شود که از بدن جدا می باشد، مانند طلا، نقره و سایر مجوهرات. و همچنان زینت به آرایش هایی گفته می شود که به بدن متصل است مانند سرمه، سرخی و سفیده و غیره

علماء زینت را به سه دسته تقسیم نموده اند:

زینت نفسانی مثل علم و اعتقادات نیک،

زینت بدنی مثل قوت و بلندی قامت، سیاهی و سفید و غیره ...

زینت خارجی مثل مال، جاه و غیره.

اگر به مفهوم آیه متبرکه « **وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا** » دقت و توجه نماییم به این نتیجه خواهیم رسید که زینت چیزی است که مایه زیبایی و مقبولی انسان می گردد. خواه این زیبایی حقیقی باشد یا ظاهری، ذاتی باشد یا صفاتی، طبیعی باشد یا مصنوعی.

زینت انسان چیزی است که مایه زیبایی انسان گردد، چه زیبایی هنری مانند ایمان و چه زیبایی جسمی مانند چهره، اندام قد و قواره، و چه زیبایی خارجی مثل آرایش لباس و زیورات.

زینت های زن دوزخ است:

یک نوع زینت های است که آشکار است و نوع دیگر این زینت ها مخفی است، مگر اینکه زن قصداً بخواهد آن را آشکار کند .

تفسیر مجمع البیان وزینت:

تفسیر مجمع البیان در مورد زینت سه قول را بیان داشته:

قول اول:

زینت آشکار مثل لباس های ظاهری و زینت مخفی مثل گوشواره و دست بند.

وقول دوم: زینت آشکار مثل سرمه، انگشتر و کره دست.

قول سوم: چهره و دو دست تا مچ هاست .

زمخسری در تفسیر کشاف می‌گوید: «زینت عبارت است از چیزهایی که زن خود را به آن‌ها آرایش می‌دهد و یا خود را به آن مزین می‌سازد مثل: طلا باب، زیورات، سرمه و غیره.»

«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» زیور خود را در مقابل بیگانگان و نامحرمان نشان ندهند جز آنچه به طور طبیعی نمایان است.

ابن کثیر در تفسیر آیه: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» می‌نویسد: جز آنچه پنهان کردنش ممکن نیست. پس نباید زیور را در معرض دید نامحرمان قرار دهند. ابن مسعود نیز گفته است زینت دو نوع است: زیوری که جز شوهر هیچ کس نباید آن را ببیند، مانند انگشتر و النگو، و زیوری که نامحرمان نیز آن را می‌بینند، از قبیل ظاهر لباس. (مختصر ابن کثیر ۶۰۰/۲).

و بنا به قولی مراد از «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» صورت و کف دست‌ها می‌باشد که آن‌ها عورت نیستند.

امام بیضاوی در این مورد می‌نویسد: بنا به قول اظهر این امر یعنی نمایان بودن صورت و دست‌ها و عورت محسوب نکردن آن‌ها مربوط به نماز است نه نگاه کردن؛ زیرا تمام بدن زن آزاد عورت است و نگاه کردن آن حلال نیست، جز برای شوهر و افراد محرم، مگر در موقع ضرورت از قبیل معالجه و شهادت دادن. (تفسیر بیضاوی ۵۸/۸۲)

خوانندگان گرامی!

قابل تذکر است که برای مردان جایز نیست بدون ضرورت به صورت و کف دست زن بیگانه، نگاه کنند، بلکه حکم آن همان است که نظر خود را پایین اندازند و اگر زن در جایی به گشادن صورت و کف دست مجبور شود، بر مردان لازم است که بدون عذر شرعی و بدون ضرورت به او نگاه نکنند، مذهب مشهور امام مالک هم همین است که نگریستن به صورت و کف دست زن نامحرم بدون ضرورت مبیحه، جایز نیست، ابن حجر مکی در زواجر مذهب امام شافعی را چنین نقل فرموده است که اگرچه صورت و کف دست زن، در فرض ستر عورت داخل نیستند، با گشادن آن‌ها نماز جایز است، ولی نگاه کردن مردان نامحرم به آن‌ها بدون ضرورت شرعی، جایز نیست. (تفسیر معارف القرآن مؤلف علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی)

امام ابن القیم در کتاب [الجواب الکافی] صفحه 129، 130 درباره آن گفته است: اما یک لحظه نگاه‌ها هدایت‌گران و پیام‌رسانان شهوت هستند، حفاظت از آن لحظه‌ها در اصل محور حفظ عورت است. هر که چشمش را حفظ نکرد و به هر چیزی نظر انداخت در حقیقت وی خود را در چاه‌های نابودی انداخته است. چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «يَا عَلِيَّ، لَا تَتَّبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ، فَإِنَّمَا لَكَ الْأُولَى». «ای علی نباید نگاه‌ها پشت سر هم و به‌دنبال هم باشد، بلکه تنها نگاه نخستین، مال توست.» و منظور از اولین نگاه همان نگاهی است که بدون قصد و هدف و به‌طور ناگهانی می‌افتد. و در کتاب [المسند] از آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمده است: «النَّظْرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سَهَامِ إبْلِيسَ». نگاه تیری زهرآلود از تیرهای شیطان است. در ادامه مطالب ایشان گفته است: نگاه محور همه حوادثی است که برای انسان پیش می‌آید، در واقع همین نگاه است که خاطره را می‌آفریند، آنگاه خاطره فکر و اندیشه را می‌سازد، سپس فکر

شهوت را می‌سازد، سپس شهوت اراده را به‌وجود می‌آورد، سپس اراده قوی می‌شود و تبدیل به قصد کامل می‌گردد، آنگاه کار صورت می‌گیرد، بنابراین باید برای آن مانعی به‌وجود آورد تا به این نتیجه منجر نشود و برای همین گفته شده است: صبر بر فرو انداختن چشم خیلی آسان‌تر است از صبر بر درد و ناراحتی پس از آن. ای خواهر مسلمان بر تو لازم است که چشم خود را از نگاه به مردان فرو اندازی و همچنین به عکس‌های وسوسه برانگیز و سکس که در بعضی از مجلات به معرض دید گذاشته می‌شود. نگاه نکنی یا آنچه از این‌ها که بر روی صفحه تلویزیون و یا ویدیوها و سی‌دی‌ها ظاهر می‌شود چشم ندوزی: در آن صورت از عاقبت بد در امان خواهی بود. چه بسا نگاهی موجب شده است که صاحبش در آخر پشیمان شود و حسرت کشد؛ آری آتش همیشه از یک جرقه تولید می‌شود.

«وَ لِيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» و روسری را بر سینه بکشند تا گردن و سینه نمایان نشوند. لفظ (ضرب) برای بیان مبالغه در حفظ و متانت و رعایت پوشش مناسب به کار رفته است.

از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: خدا زنان مهاجر را ببخشاید، بعد از این که آیهی (وَ لِيَضْرِبَنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ) نازل شد، آن‌ها پارچه‌های کتانی و ابریشمی خود را پاره کرده و به صورت روسری از آن‌ها استفاده می‌کردند. (اخراج از بخاری).

مفسران گفته‌اند: زنان عهد جاهلیت - مانند جاهلیت نوین- با سینه و گردن لوچ و بازوان برهنه در بین مردان می‌گشتند: چه بسا جاهای فتنه‌انگیز بدن و گیسوها را نمایان می‌کردند تا مردان را شیفته و واله کنند. روسری را از پشت آویزان می‌کردند و سینه‌ی آن‌ها لخت می‌ماند. پس به زنان مؤمن امر شد که آن را به جلو بیاویزند تا پوشیده شوند و از شر اشرار مصون بمانند. مختصر ابن کثیر ۶۰۱/۲).

عورت:

عورت در لغت به معنی چیزی بد و قبیح بوده و در اصطلاح شرع عبارت از آن قسمت بدن می‌باشد که نباید برای دیگران آشکار گردد.

دین اسلام یکی از جاهایی را که واجب است چشم انسان در برابر آن کنترل شود، عورت است. که مرد نباید به عورت زن نگاه کند و زن نباید به عورت مرد نگاه کند. (تفصیل در ذیل آمده است). البته فرق نمی‌کند که نگاه کردن هدف شهوانی داشته باشد و یا غیر شهوانی.

پیغمبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مرد نباید به عورت مرد نگاه نماید و زن هم نباید به عورت زن نگاه کند. حتی مرد نباید با مرد دیگر در يك بستر یا تخت خواب بخوابد و زن با زن هم نباید در يك رختخواب بخوابد.» علمای اسلام با استناد این حدیث شریف بر حرمت خوابیدن و دراز کشیدن مرد با مرد و زن با زن زیر يك لحاف نیز حکم نموده‌اند.

عورت مرد:

مابین زانو و ناف او می‌باشد. برخی علماء از جمله ابن حزم و برخی از علمای مالکی عقیده دارند که خود زانو هم شامل عورت مرد است.

عورت زن در برابر مرد بیگانه:

تمام بدن او بجز صورت و کف دو دستش می‌باشد. و حتی نامحرم حق لمس را به جایی که محرم زن خوانده شده است، ندارد. مگر در صورتی که عمل جراحی و عملیات طبی باشد.

یادداشت:

زن می‌تواند به سایر اعضای بدن مرد غیر از عورت (مابین زانو و ناف) در صورتی که امکان تحریک شهوانی و خوف فتنه نباشد، نظر بیندازد.

حکم دینی:

چون خود پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت عایشه (رض) اجازه داده است که غلام‌های حبشی را که با نیزه‌های خود در مسجد النبی بازی می‌کردند تماشا کند و عایشه تازمانی به آن‌ها نگاه کرد که خسته شد و بعد رفت. حدیث متفق علیه است.

یادداشت:

همچنین نظر مرد به صورت و دست زن که عورت نیستند، در صورتی که همراه با فتنه و تحریک غریزه جنسی نباشد، حلال است.

حکم دینی:

در حدیث شریف از حضرت بی بی عایشه (رض) روایت است که روزی خواهرش أسماء دختر ابوبکر (رض) با لباس نازک و شفافی که بدنش در آن نمایان بود نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد. پیامبر صلی الله علیه وسلم رویش را از او بر گردانید و فرمود:

« یا أسماء إن المرأة إذا بلغت المحيض لم يصلح أن یری منها إلا هذا وهذا وأشار إلى وجهه وكفيه » (ای أسماء! وقتی زن به سن بلوغ رسید جایز نیست هیچ يك از اعضای بدن او دیده شود مگر این و آن، اشاره فرمود به روی و کف دو دستش) (راوی حدیث ابو داود است).

خلاصه مبحث عورت:

به‌طور خلاصه و نتیجه گیری مبحث عورت باید گفت که: عورت بر چهار قسم است:

- 1- عورت مرد با مرد:** نگرستن مرد به سوی تمام بدن مرد دیگری - به‌جز ما بین ناف تا زانوی او - جایز است. البته برای مردان خوابیدن در کنار هم جایز نیست؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم زنان و مردان را از خوابیدن و همبستر شدن در زیر یک جامه با هم جنس خود نهی کرده‌اند. هم‌آغوش شدن و روبوسی مرد با مرد نیز مکروه است، مگر این‌که شخص فرزند خود را از روی شفقت ببوسد. گفتنی است که مصافحه با دست مستحب است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است.
- 2- عورت زن با زن:** همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بیم فتنه، خوابیدن زنان با یک‌دیگر در پهلوی هم جایز نیست.
- 3- عورت زن با مرد:** اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه‌کردن به‌سوی چیزی از بدن وی - جز روی و هر دو کف دستش - جایز نیست. ولی ابوحنیفه نگاه کردن به‌سوی زن بیگانه را برای یک بار جایز شمرده، در

صورتی که بیم فتنه نبود. نگاه کردن به‌سوی زن بیگانه برای خواستگاری، در هنگام داد و ستد، در هنگام تحمل و برعهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشک امانتدار جایز است.

عورت مرد با زن:

اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «هدف اسلام، به وجود آوردن جامعه پاکیزه‌ای است که شهوت‌ها در هر آن و هر لحظه، در آن برانگیخته نشود زیرا انگیزش لحظه به لحظه و بی‌مهاری شهوت، به آن‌چنان آتشفشان شهوانی‌ای می‌انجامد که نه خاموش می‌شود و نه سیراب... لذا یک لحظه نگاه خاینانه، یک لحظه حرکت عشوه‌گرانه و تهییج‌کننده، یک صحنه از آرایش شهوت برانگیز و یک منظره از پیکره برهنه... کافی است که این آتشفشان جنون وار حیوانی را تحریک کرده و زمام اعصاب و اراده را از کف با کفایتان برباید، چه رسد به شهوت‌بارگان بی‌هنری که همیشه در گنداب شهوت‌بارگی می‌لوندند.. و مُسَلَّم است که نتیجه، چیزی جز هرج و مرج بی‌مهاری شهوانی، یا بیماری‌های عصبی و عقده‌های روانی ناشی از سرکوب شهوت بعد از تهییج پیاپی آن، نیست».

محارم حجابی در قرآن:

قرآن عظیم الشان به زنان مسلمان امر فرموده است که: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» آن‌عه از زینت را که پنهان است نباید آن‌را عریان و آشکار سازید. مثلاً زینت گوش؛ مو، گردن، سینه، ساق و غیره...
«وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» و زینتی را که خدا کشف آن را حرام کرده است، نمایان نکنند جز برای شوهران خود.

- 1- البته شوهر، می‌تواند هر حصه از بدن زنش را که بخواهد، ببیند وزن هم همین‌طور، در حدیث شریف آمده است «إِحْفَظْ عَوْرَتَكَ إِلَّا مِنْ زَوْجَتِكَ» (عورت خود را حفظ کن مگر از همسرت).
 - 2- «أَوْ آبَائِهِمْ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِمْ» و جز در محضر پدران خود و پدران شوهر که این دو جزو محارمند؛ زیرا پدر آبروی دختر خود را حفظ می‌کند و پدر شوهر، پسرش را از هر زشتی مصون می‌دارد. (قابل تذکر است که پدر و پدرکلان چه پدری باشد و یا مادری که هردو آن حکم پدر را دارند).
 - 3- پدر شوهر (خسر) که برای عروس، حکم پدر را دارد.
- همچنان در آیه مبارکه سایر محارم به شرح ذیل جمع‌بندی و بیان گردیده است: «أَوْ أَبْنَائِهِمْ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِمْ أَوْ إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِمْ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِمْ» بدین ترتیب خدا فرزندان زن و پسران شوهر که از زنی دیگر هستند، و پسران برادر و خواهرش یعنی برادرزاده و خواهرزاده را نام بُرده که تمام این‌ها محرم اند و ازدواج با آن‌ها حرام است؛ زیرا خداوند سرشت و طبیعت انسان را طوری خلق کرده است که از تماس و نزدیکی و ازدواج با خویشاوندان نزدیک متنفر است.
- 5- پسران شوهر، چون اختلاط با آن‌ها ضروری است وزن پدر به منزله مادر حقیقی

برای آنان است. امام قرطبی در تفسیر خویش می‌فرماید: هر چند در آیه در ظاهر نمودن زینت، بین محارم فرقی گذاشته نشده است، ولی نسبت خواص نفس بشری مراتب آن تفاوت می‌کند. مثلاً برای پدر زینتی ظاهر می‌گردد که برای شوهر ظاهر نمی‌شود.

6- برادر، خواه پدري باشد و يا مادري.

7- برادرزاده، چون عمه، بر برادرزاده حرام ابدی است.

8- خواهرزاده، چه خاله بر او حرام ابدی است.

9- زن‌هایی که با زن مسلمان چه از لحاظ دینی و چه از لحاظ نسبی به هم مربوط باشند، اما زنان غیر مسلمان حق ندارند زینت‌های پنهانی زن مسلمان را تماشا کنند.

أَوْ نِسَائِهِنَّ يَا زَنَانَ مُسْلِمَانَ وَ هَمْكِيشِ خُودِ. بَدِيْنِ تَرْتِيْبِ زَنَانَ كَافِرِ اسْتِثْنَا شُدِهْ اَنْدِ. مَجَاهِدْ كُفْتِهْ اسْتِ: مَنْظُورِ اَزْ نِسَائِهِنَّ زَنَانَ مُسْلِمَانَ اسْتِ نِهْ زَنَانَ مُشْرِكِ، بِنَابَرِ اَيْنِ دَرَسْتِ نِيَسْتِ زَنَانَ مُسْلِمَانَ دَرْ حَضُورِ زَنَانَ مُشْرِكِ كَشْفِ عُورْتِ كَنْدِ.

و ابن عباس گفته است نِسَائِهِنَّ عبارتند از زنان مسلمان. پس نباید زینت خود را برای زن یهودی یا نصرانی نمایان کند. (و بنا به قول اکثر سلف منظور از نساء، زنان مسلمان است. فخر رازی گفته است: گویا منظور تمام زنان است که عموم آنها در حلال بودن تماشا کردن به یکدیگر یکسان اند و نظر سلف بر استحباب حمل می‌شود.)

10- ملك اليمين زن، خواه عبد یا کنیز باشد. چون اسلام ملك اليمين را جزو افراد خانواده قرار داده است، ولی بعضی از علمای ملك اليمين را در این جا خاص کنیز و جاریه دانسته اند.

دَرِ آيَةِ مَبَارَكِهْ اَمْدِهْ اسْتِ: (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ) يَعْنِي كُنِيْزَانَ زَرْخَرِيْدِ مُشْرِكِ. اِبْنِ جَرِيْرِ كُفْتِهْ اسْتِ: يَعْنِي زَرْخَرِيْدِ مُشْرِكِ، پَسْ جَائِزِ اسْتِ زِيْنَتِشْ رَا بَرَايِ اَوْ نَمَائِيْنَ كَنْدِ بَا اَيْنِ كِهْ مُشْرِكِ بَاشْدِ؛ چُون كُنِيْزِشْ مِيْ بَاشْدِ.

11- خدمه و گارگرانی که به واسطه آفت جسمی یا عقلی، تمایل جنسی ندارند. یعنی فاقد شهوت و علاقه جنسی اند.

طُورِيْ كِهْ دَرِ آيِهْ مَبَارَكِهْ مِيْ فَرْمَائِيْدِ: «أَوْ التَّابِعِيْنَ غَيْرِ أَوْلِيِ الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ يَا خِدْمَتَكَارَانَ مَرْدِ كِهْ تَمَائِيْلِيْ بِهْ هُوسِ وَ نِيَاْزِيْ بِهْ زَنَانَ نَدَارَنْدِ. مَانَنْدِ اِبْلِهَانَ وَ اِحْمَقَانَ وَ سَبِكِ مَغْزَانَ كِهْ اَزْ اُمُورِ جِنْسِيْ چِيْزِيْ نَمِيْ دَانَنْدِ.

مَجَاهِدْ كُفْتِهْ اسْتِ: اِبْلِهِيْ كِهْ خُورَاكِ مِيْ خُوَاهْدِ وَ بِهْ زَنَانَ تَمَائِيْلِيْ نَدَارْدِ وَ جَزْ شَكْمِ هَدْفِيْ نَدَارْدِ.

12- پسرانی که تا هنوز احساس و غریزه جنسی در آنان تحریک نشده است. طُورِيْ كِهْ دَرِ آيِهْ مَبَارَكِهْ مِيْ فَرْمَائِيْدِ: «أَوْ الْطِفْلِ الذِّيْنَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيِ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ» يَا اَطْفَالَ صَغِيْرِ كِهْ بِهْ حُدْ هُوسِ نَرَسِيْدِهْ اَنْدِ وَ بِهْ سَبَبِ صَغُرِ سِنِ اَزْ اُمُورِ نَزْدِيْكِ چِيْزِيْ نَمِيْ دَانَنْدِ. پَسْ اِگَرِ زَنَانَ دَرِ حَضُورِ اَنَانَ زِيْنَتِ خُودِ رَا نَمَائِيْنَ كَنْدِ گَنَاهِيْ نَدَارْدِ.

نتیجه:

حکمت و فلسفه دین اسلام در پیش گرفتن حجاب به زنان اینست تا به پیروان خود توصیه کند که زن در معاشرت خود با مردان بیگانه، موی سر و اندام خود را بپوشاند و به خودنمایی نپردازد تا در جامعه، غریزه آتشین جنسی به صورت غیر مشروع تحریک نگردد؛ بلکه این غریزه تنها در محیط مشروع و خانواده، به صورت صحیح آن ارضا و اِشباع گردد.

همچنان خداوند پاک، مردانی را که خود را شبیه زنان می‌سازند و زنانی را که خود را شبیه مردان می‌سازند، منع و نفرین نموده است.

نظر فقهاء و مفسران در مورد عورت:

اگر ما نظریات مفسران، علماء و فقها را در نظر بگیریم، به وضاحت تام در خواهیم یافت که در باره مسأله نقاب یا روبند زنان میان فقهاء از قدیم الایام اختلاف آراء وجود داشته و دارد.

1- برخی از دانشمندان روی زن را عورت شمرده و پوشاندن آن را فرض یا واجب می‌دانند .

2- برخی دیگر علما و فقها روی زن را عورت ندانسته و پوشاندن آن را واجب و فرض نمی‌شمارند. بلکه کشف یا پوشاندن آن، هر دو را مباح می‌دانند. بدین اساس ایشان بدین باور اند که اگر زنانی روی‌شان را با نقابی بپوشانند یا نپوشانند کسی حق ممانعت آن را ندارند.

به این اساس چنانچه گفته آمدیم به صورت کل علماء سه حالت را در مورد عورت زن مطرح می‌کنند. یکی حجاب (کاملاً ستر)، دو هم سفور (که صرف دست و روی و پای تا حد ضرورت به راه رفتن) و سوم تبرج و نمایش اندام و بلندی‌های بدن است. یعنی حجاب متفق علیه. در حالت سفور یعنی دوم اختلاف نظر است، و حالات سوم یعنی تبرج حرام است.

پایه و اساس اختلاف:

اساساً اختلاف این نظریات از کجا سرچشمه گرفته است: این اختلافات از تفسیر آیه: (۳۰-۳۱) سوره نور که در سال پنجم هجرت نازل شده است سرچشمه می‌گیرد: در سوره (نور، آیات متبرکه ۳۰ - ۳۱) آمده است: **« قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا أَبْصَارَهُمْ وَيَحْفَظُوا أَرْوَاحَهُمْ ، ذَلِكُمْ أَزْكَى لَهُمْ ، وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ ، وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ، وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جَبْهَتِهِنَّ »** (و به زنان با ایمان بگویند چشم‌های خود را فرو پوشند و عورت‌های خود را از نگاه کردن دیگران پوشیده نگاه دارند و زینت خود را، جز آن مقداری که ظاهر است، آشکار نسازند و چادرهای خود را بر سینه‌های خود افکنند و زینت‌های خود را آشکار نسازند. اختلاف مفسران از جمله **« وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا »** (باید زنان زیور خود را اعم از آرایش و زیور آلات آشکار نسازند، مگر زینت‌هایی که آشکار است.) سرچشمه و آغاز می‌گردد. **إِلَّا مَا ظَهَرَ:**

«زینت ظاهره»:

در مورد زینت ظاهر و آرایش آشکار مفسران و شارحان دین مقدس اسلام غرض توضیح و تفسیر این امر نظریات و تفسیرهای مختلفی و فتوای شرعی اِبراز داشته اند که: برخی از این نظریات عباتند از:

ابن عباس مفسر مشهور جهان اسلام می‌فرماید: که مراد از زینت آشکار: کف دستان، انگشتری و روی است.

عبدالله بن عمر می‌گوید زینت آشکار: روی و دو کف دستان را گفته است. انس بن مالک زینت آشکار را کف و انگشت تفسیر کرده است.

ابن حزم همه این روایت را معتبر و در کمال صحت دانسته است. علامه شوکانی در نیل الاوطار و علامه یوسف قرضاوی در کتاب خویش «فتاویٰ معاصر» می‌نویسند که: برخی از امامان از جمله: امام هادی و امام قاسم (امامان مذهب زیدیه) در یکی از دو قولش و امام ابوحنیفه (رح) در یکی از دو روایت و هم چنان امام مالک گفته اند که: تمام بدن زن به جز روی، و دو کف دستان شان عورت است.

امام نسفی می‌فرماید: «مواضع زینت عبارت است از: سر، گوش‌ها، گردن، سینه، بازوها و ساق‌های زنان زیرا این مواضع محل آویختن زنجیر، گوشواره، گردن‌بند، دست‌بند، خلخال، میخک و غیره اند.»

در آیه مبارکه آمده: زینت خود را آشکار نگردانند «مگر آنچه از آن که پیداست» به طور طبیعی، که عبارت است از: لباس، صورت و هر دو کف دست زن زیرا در پوشاندن آن‌ها حرج است.

طوری که امام نسفی می‌فرماید: «زن ناگزیر است تا اشیاء را با دستان خویش بگیرد و ناگزیر است که صورت خویش را برهنه کند، مخصوصاً در ادای شهادت و در محاکمه و نکاح». ابن عباس و قتاده گفته‌اند: «زینتی که به طور طبیعی پیدا و نمایان است، عبارت است از: سرمه، دست‌بند، حناء، انگشتر و مانند این‌ها، لذا نمایان ساختن این‌ها برای زن جایز است». در روایت دیگری از ابن عباس و ابن عمر (رض) آمده است: «زینتی که آشکار است، عبارت از چهره و هر دو کف دست می‌باشد».

امام قاسم در قولی و امام ابوحنیفه در روایتی دیگری و سفیان ثوری و ابو العباس در روایتی دیگری گفته‌اند که به جز روی و دو کف دست و قدم‌ها و خلخال زن دیگر همه عورت است. امام احمد بن حنبل و داود ظاهری بدین باور اند که همه بدن زن به جز روی او عورت است.

امام قرضاوی می‌گوید اگر ما نظریات علما را به‌دقت تام مطالعه نماییم به وضاحت تام فهمیده می‌شود که همه بر این امر معتقد اند که روی زن عورت نیست.

صرف امام احمد و برخی از شافعیان روی زن را عورت شمرده‌اند که این روایت هم غیر معروف است.

علمای عصر حاضر از جمله شیخ محمد غزالی و داکتر قرضاوی بدین باور و عقیده اند که روی و کف دست‌ها در جمله عورت زن به‌شمار نمی‌روند.

ولی امام ابو‌الاعلی مودودی در کتاب مشهور خویش «حجاب» و شیخ محمد سعید رمضان البوطی در رساله خویش «إلی فتاة تؤمن بالله» (به دختری که به خدا ایمان دارد) روی زنان را حجاب خوانده و پوشش نقاب را واجب گفته‌اند.

استدلال کسانی که روی را عورت نمی‌شمارند:

اول: آیات قرآنی:

« ولیضربن بخرهن علی جیبوهن » « باید زنان روی‌سری‌های شان را بر گریبان‌های شان بکشد » به اباحت کشف وجه یعنی روی استدلال کرده‌اند چون در این جا گفته

شده است خمر (جمع خمار) روسری‌ها را بر جیبوب (جمع جیب) گریبان‌ها بزنند و نه بر روی‌ها.».»

همچنان تعدادی دیگر از مفسران بر آیه (۳۰) سوره نور به خصوص آیت: « قل للمؤمنین یغضوا من أبصارهم » استدلال می‌آورند و می‌گویند که: در آیه متبرکه کلمه (الغض من الابصار) آمده است و این عبارت دلالت دارد که روی زنان مکشوف بوده است.

امام غزالی می‌پرسد: اگر روی زنان پوشیده باشد، پس چرا مؤمنان چشم‌های شان را فرو افکنند، آیا آنان چشم‌های شان را از دیدن قفا و پشت سر زنان فرو اندازند؟ و می‌افزاید: فرافگندن چشم (غض البصر) به گونه بدیهی در وقت ظاهر شدن روی صورت می‌گیرد، شاید مرد چیزی را از زن ببیند و آن جالب گردد، در چنین وقتی است که باید نظر تکرار نگردد.

طوری که پیامبر صلی الله علیه وسلم به حضرت علی گفته است: « یا علی لا تتبع النظرة النظرة، فإن لك الأولى ولیست لك الآخرة. »

داکتر قرضاوی مفتی و مجتهد مشهور عالم اسلام، می‌گوید: که غض بصر (فرو افگندن چشم) که خداوند بدان امر کرده است به معنای پوشاندن چشم و فرو افگندن سر نیست به گونه‌ای که انسان نتواند کسی را ببیند، چون این کار در مقدر انسان نیست، معنای آن کاستن از نظر و رها نکردن آن به گونه‌ای است که تیر نگاهش را در پی جای‌ها فتنه‌انگیز رها نسازد و به همین منظور تعبیر به «الغض من الابصار» و نه « غض الابصار » آمده است.

بنابراین برای مرد جایز است به آنچه از زن عورت نیست وقتی از سر شهوت نباشد نظر کند، ولی اگر نظر از سر شهوت بود و بر خویشتن بیم در فتنه واقع شدن داشت، تحریم نگاه کردن از باب سد ذریعه درست می‌آید. و زن در همه این موارد مانند مرد است لذا برایش جایز است توأم با آداب و چشم فرو افگندن به آنچه از مرد عورت نیست، نظر کند.

دوم: احادیث نبوی:

دست زن عورت نیست:

امام بخاری در صحیحش از ابن عباس (رح) روایت کرده است که او با پیامبر صلی الله علیه وسلم در نماز عیدی حاضر شده و دیده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم پس از آن که نماز گزارد و خطبه خواند، در حالی او را بلال همراهی می‌کرد به جمع زنان آمد، آنان را موعظه و تذکیر و به صدقه دادن امر کرد. ابن عباس می‌گوید: « فرأیتهن یهویهن بأیدیهن یقذفنه، أي المال فی ثوب بلال » پس از آن این زنان را دیدم که دست‌های شان را پایین می‌کنند و صدقه مال را در دامن بلال می‌اندازند چون ابن عباس در حضور رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست زنان را دیده است لهذا ثابت شده است که دست زنان عورت نیست.

روی زن عورت نیست:

امام بخاری و امام مسلم و أصحاب سُنن از ابن عباس روایت کرده اند که زنی از قبیله خثعم در حجة الوداع از پیامبر صلی الله علیه وسلم فتوای خواست در حالی که فضل بن عباس در ردیف پیامبر صلی الله علیه وسلم سوار بود، فضل با دقت به

آن زن، که بسیار زیبا بود، دیدن گرفت «جعل يلتفت إليها»، و پیامبر صلی الله علیه وسلم روی فضل را به طرف دیگر بر می‌گردانید، عباس گفت: ای رسول خدا چرا گردن پسر عمویت را گردانیدی؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: پسری جوان و دختری جوان را دیدم و از فتنه شیطان بر آنان بیم کردم.

برخی از محدثان و فقها از این حدیث جواز نظر به وجه زنان را استنباط کرده می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه وسلم در این حدیث روی فضل را بر گردانیده و به پوشش روی زن امر نکرده است. و اگر روی او پوشیده می‌بود، ابن عباس هرگز نمی‌دانست که او زیبا بود یا زیبا نبود. و اگر عباس نمی‌فهمید که نظر کردن به روی زنان جایز است از پیامبر صلی الله علیه وسلم نمی‌پرسید که چرا روی فضل را بر گردانیده و اگر فهم او درست نبود پیامبر صلی الله علیه وسلم او را بر آن فهم تأیید نمی‌کرد.

نقطه قابل دقت اینست که این حادثه پس از آیت حجاب واقع شده است، این حادثه در حجة الوداع، سال دهم هجرت صورت گرفته و آیت حجاب در سال پنجم هجرت نازل شده است.

علامه شیخ ناصرالدین البانی که از محدثان بزرگ عصر است و در سخت‌گیری در عمل به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم شهرت دارد، در کتاب خویش «لباس المرأة المسلمة - لباس زن مسلمان» سند احادیث فوق را معتبر دانسته و کشف وجه زنان را مباح و جایز دانسته اما آنان را در کشف و پوشانیدن آن مختار قرار داده اند. و می‌گوید: اگر کسی رویش را می‌خواهد که پوشاند کسی دیگری نمی‌تواند بر او انتقاد و ایراد گیرد.

علامه قرضاوی در کتاب خویش «فتاوی معاصر» با ذکر دلایل بر وجود نقاب و یا پوشانیدن وجه زنان از صدر اسلام آورده و گفته است در طول تاریخ اسلام هیچ يك از علمای مسلمانان آن را حرام نگفته است و در مورد آن بین وجوب و استحباب و جواز اختلاف کرده اند.

ولی در شرایط فعلی شیخ محمد الغزالی با رعایت اداب و ارزش‌های دینی توصیه نموده و به این مراکز اسلامی خاطر می‌سازد تا اصرار بر نقاب پوشیدن یا پرهیز ورزیدن زنان از حضور در محافل و مجالس سیمنارها و سمپوزیم‌های مسلمانان، بهانه‌ای برای مخالفان گسترش دعوت اسلامی در میان جوامع غربی ندهد و وجود جامعه مسلمانان در میان آنان گروهی جدا و غریب تلقی نشود.
خوانندگان گرامی!

قول راجح در فقه و شریعت این است که: صورت و کف دست‌های زن - چنانچه خوف فتنه نباشد - عورت نیست اما اگر خوف فتنه وجود داشت و اهل فسق و فجور در جامعه بسیار بودند، پوشیدن صورت واجب است.

آیا صدای زن عورت است؟

نباید فراموش کنید که: مردها به سبب غریزه شهوت به زنان میل و رغبت دارند. وقتی زن با صدای دلکش و زیبا سخن بگوید فتنه بیشتر می‌شود، از این رو خداوند به مؤمنان هدایت فرموده است که؛ اگر چیزی از زن‌ها خواستند از پشت پرده بخواهند و می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ»

«و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است» [الأحزاب-53] خداوند زنان را از سخنان نرم و جذاب با مردان نهی کرده است تا انسان‌ها مریضان اخلاقی به آن‌ها طمع نورزند. طوری که می‌فرماید: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» «ای همسران پیامبر شما (در فضل و شرف) مانند هیچ یک از زنان [دیگر] نیستید اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید، پس به ناز سخن مگویید که مریضان اخلاقی چشم طمع به شما بدوزند» [الأحزاب-32]

با این توضیح مشخص می‌شود که صدای زن عورت نیست و صدایی که همراه با نرمی و جذابیت نباشد عورت نیست، چون زنان با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حرف می‌زدند و از ایشان مسائل دینی را می‌پرسیدند، و همچنین زنان با صحابه سخن می‌گفتند. ولی بر زنان است تا از اختلاط با مردان بیگانه و سخن گفتن با آن‌ها را به حداقل برساند و اگر ضرورت بود با لهجه نرم و نازک و چرب و شیرین با آن‌ها حرف نزند. به‌صورت کل در مورد این که صدای زن در عورت شامل است یا خیر! مفسران و امامان نظریات مختلفی دارد: شوافع صدای زن را عورت نمی‌شمارند ولی در نزد احناف اقوال مختلفی در این بابت وجود دارد، ولی رأی ارجح نزد احناف استدلال به آیه (31 نور) همین است که: صدای زن عورت است زیرا وقتی صدای زنگ پای او مورد نهی باشد، صدای خود وی به طریق اولی عورت است. امام نسفی در تفسیر خویش می‌نویسد: «بنده هر چند کوشش کند، باز هم در امتثال اوامر و نواهی خدای متعال از سهو و قصور خالی نیست، از این جهت است که حق تعالی تمام مؤمنان را به توبه سفارش کرده است».

شان نزول آیه 31:

769- ابن ابوحاتم از مقاتل از جابر بن عبدالله روایت کرده است: اسماء دختر مرثد در باغ خرماي خود زندگي می‌کرد، زنان دیگر در آن باغ نیمه برهنه داخل می‌شدند به طوری که خلخال‌هاشان آشکار و سینه‌ها و گیسوان‌شان نمایان بود. اسماء گفت: این وضع چقدر بد و ناخوشایند است. پس خدای بزرگ آیه: «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ ...» را نازل کرد.

770- ابن جریر از حضرمی روایت کرده است: زنی دو خلخال نقره و مهره‌های یمانی را به ساق پاهای خود انداخت. از نزد گروهی می‌گذشت پاهای خود را محکم بر زمین کوبید خلخال به مهره‌های یمانی برخورد کرد و آواز داد. پس آیه «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ» نازل شد (طبری 26010 از حضرمی بن لاحق روایت کرده این مرسل و ضعیف است).

خوانندگان گرامی!

بعد از این که احکام قرآنی در رابطه به حذر و امتناع از زنا و چشم چرانی و پرهیز از کارهای پست و پلید، به بیان گرفته شد اینک در آیات متبرکه (32 الی 34) احکام هشتم، نهم و دهم، در مورد: به همسر دادن زنان و همسر گرفتن برای مردان مجرد، مکاتبه قرارداد با بردگان و غلامان، به زور وادار کردن کنیزان به عمل زنا، و این که راه درست و مشروع ازدواج چگونه باید صورت گیرد، تا نسل‌ها با هم آمیخته نگردند و همواره انس و الفت میان خانواده‌ها پایدار باشد و فرزندان را خوب پرورش دهند و هر کس اصل

و نسب خود را بشناسد به بحث قرار داده می‌شود.

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾

[مردان و زنان] بی‌همسر و بردگان و کنیزان صالح خود را (که سزاوار ازدواج هستند) به نکاح بدهید، اگر فقیر باشند الله آنان را از فضل خود غنی و بی‌نیاز خواهد کرد و الله دارای فضل گشاده (و) داناست. (۳۲)

تشریح لغات واصطلاحات :

«أَنْكِحُوا»: مردان را همسر، و زنان را شوهر دهید. مراد سهل و ساده و بی‌ریا و تکلف گرفتن ازدواج و پرداخت مخارج آن و تهیه مهریه و نفقه است.

«الْأَيَامَىٰ»: جمع ایم، مردان و زنان بیوه. در اینجا مراد مردان و زنان مجرد است اعم از پسر و دختر و بیوه.

«الصَّالِحِينَ»: شایستگان. مراد کسانی است که می‌توانند ازدواج کنند و به وظایف زناشویی اقدام نمایند. اهل تقوا و صلاح.

«إِمَاءَ»: جمع امة، کنیزان. (ایم: مرد بی‌همسر و زن بی‌شوهر است، چه بکر باشد و چه بیوه.)

«مِنْكُمْ»: از خودتان. مراد مردان و زنان و غلامان و کنیزان مسلمان است؛ نه غیر مسلمان. چرا که ازدواج با کفار صحیح نیست (بقره آیه 221).

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ»: ازدواج در اسلام، امری مقدس و مورد تأکید است. ای مؤمنان! زنان بی‌شوهر و مردان بی‌زن مسلمان و آزاد را.

امام طبری گفته است: «ایامی» جمع «ایم» و به معنی بیوه است که برای مذکر و مؤنث به کار می‌رود. می‌گویند: «رجل ایم» و «امرأة أیمة» یعنی زن و مرد بی‌همسر. (تفسیر طبری ۹۸/۱۸).

باید متذکر شد که: نکاح در دین مقدس اسلام سنتی از سنت‌های مؤکده است، طوری که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی». «نکاح از سنت من است پس کسی که از سنت من اعراض کرد، از من نیست». ولی داشتن قدرت بر نکاح و برآمدن از عهده تکالیف آن شرط است. امر در آیه مبارکه - نزد جمهور علما - برای استحباب است.

«وَأَصْلِحُوا مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ»: «و» نیز همسر دهید؛ بندگان پرهیزگار و صالح و کنیزان درستکار خود را که در تحت ملکیت شما قرار دارند. مراد از صلاح و درستکاری آن‌ها: مؤمن بودنشان است.

امام بیضاوی گفته است: تخصیص صالحان به این سبب است که استوار ساختن دین آنان و مورد توجه قرار دادن امور آن‌ها از اهمیت زیادی برخوردار و بسیار مهمتر است. (تفسیر بیضاوی ۵۸/۲). و نیز نشان اشاره به منزلت پرهیزگاری و صلاح در انسان است.

« إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ » یعنی نباید بینوایی و فقر مانع ازدواج شود. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را توانگر خواهد کرد. یعنی: از همسر دادن زنان و مردان تان به سبب فقر آنان امتناع نورزید زیرا کسی که ازدواج کند، الله متعال او را توانگر می‌کند، با بخشیدن غنای نفس و غنای مال

به وی. این بدین معنی است که: در صورت فقر، به ازدواج اقدام کنید و بر خدا توکل نمایید. الله متعال، تأمین زندگی عروس و داماد را وعده داده است و ازدواج، وسیله وسعت و برکت زندگی است.

« وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ » و فضل خدا وسیع و کرم و جودش بی‌نهایت است، دریای نیکی و احسانش بی‌انتهای و اقیانوس کرمش بی‌کران است. او بر همه احوال دانا و بر اسرار درون آگاه است.

امام قرطبی گفته است: این وعده‌ای است به ازدواج کنندگان که به خاطر جلب رضایت خدا و به منظور حفظ خود از ارتکاب نافرمانی ازدواج می‌کنند. ابن مسعود گفته است: ثروت و غنی را از ازدواج بجوید. سپس این آیه را خواند. (قرطبی ۱۲/۲۴۱).
در حدیث آمده است: «مساعدت سه گروه بر خدا مقرر است: ازدواج کننده‌ای که هدفش عفت باشد، برده‌ای مکاتب که قصد ادای دین را داشته باشد و جهادگر در راه خدا» (اخراج از احمد و ترمذی).

**وَلَيْسَتَغْفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ
الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَنَّهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي
آتَاكُمْ وَلَا تَكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَىٰ الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳۳﴾**

و کسانی که [وسیله] ازدواجی نمی‌یابند باید پاکدامنی پیشه کنند تا خدا آنان را از فضل خود توانگر و بی‌نیاز گرداند. و کسانی از بردگان تان که خواستار قرارداد «کتابت» برای آزاد شدن هستند، اگر توانایی پرداخت قرارداد «کتابت» را در ایشان یافتید، پس با آنان قرارداد ببندید. و از مال الله که به شما ارزانی داشته است به آنان بدهید، و همچنین کنیزان خود را مجبور به زنا نکنید اگر آنان خواستند عقیف و پاکدامن باشند، برای این که بهره زودگذر زندگانی دنیا را به دست آرید. و هر کس آنان را (بر زنا) اجبار کند، به یقین خدا پس از مجبور شدنشان [نسبت به آنان] بسیار آمرزنده و مهربان است. (۳۳)

تشریح لغات و اصطلاحات :

هر کجا احساس خطر بیشتر باشد، سفارش مخصوص لازم نیز ضروری و لازمی می‌باشد. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: «وَلَيْسَتَغْفِرَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» (چون افراد غیر متأهل بیشتر از دیگران در معرض فحشا و منکر هستند، خداوند در فرمان به عفت، آنان را مخاطب قرار داده است)

«لَيْسَتَغْفِرَ»: باید با سعی و رنج خواستار پاکدامنی شود. مثلاً با روزه گرفتن، سرگرم مطالعه و ورزش شدن، پرداختن به اعمال مفید طاقت‌فرسا، دوری از اماکن پر رفت و آمد زنان، و راه‌های حلال دیگر، خویشتن را از بند شهوت موقتاً برهاند و منتظر لطف خدا بماند.

دسترسی نداشتن به همسر، مجوز گناه نیست، صبر و عفت لازم است. یعنی کسانی که به علت فقر و تنگدستی یا غیر آن از اسباب، توانایی ازدواج را ندارند باید نفس خویش را از حرام پاک نگه‌داشته و عفت ورزند تا الله متعال از فضل خود ایشان را با حلال بی‌نیاز ساخته و وسایل ازدواج را برای‌شان فراهم گرداند.

«نِكَاحًا»: امکانات ازدواج. مصارف ازدواج. اسم آلت است، یعنی چیزی که به وسیله آن ازدواج سرو سامان داده می‌شود. مانند «رکاب» که وسیله سوار شدن بر اسب است

(تفسیر قاسمی).

«فَتَيَاتِكُمْ»: فتیات، جمع فتاة، مراد کنیزان است. «الْبِغَاءُ»: زنا. می‌تواند مراد سبب آن باشد که جلوگیری از ازدواج است و آیه برابر این نظریه معنی شده است. «تَحْصُنَا»: تعفف. پاکدامنی. «عَرَضَ الْحَيَاةِ»: (نساء آیه 94).

شان نزول آیه 33:

771- ابن سکن در «معرفة الصحابة» از عبدالله بن صبیح و او از پدرش روایت کرده است: من برده حویطب بن عبدالعزی بودم از او تقاضای مکاتبه برای آزادی خود کردم. پس «وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ» تا آخر آیه نازل شد (حافظ ابن حجر در «الاصابه» 2 / 176 شرح زندگانی 4037 آورده است).

772- مسلم از قول ابوسفیان از جابر بن عبدالله (روایت کرده است: عبدالله بن ابی به کنیزک خود دستور می‌داد فاحشه‌گری و زنا کند و از آن طریق پول و کالا برای او کسب نماید. پس خدا «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» تا آخر آیه را نازل کرد. (مسلم 3029، ابوداود 2311، نسائی 385 و واحدی 640).

773- و نیز از همین طریق روایت کرده است: عبدالله بن ابی کنیزکان خود را به نام‌های مُسَيِّگَه و أُمَيْمَه مجبور به خودفروشی می‌کرد. هر دو از آن بابت به پیامبر اکرم (شکایت کردند. آنگاه الله متعال «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» تا آخر آیه را نازل کرد (29).

774- حاکم از طریق ابوالزبیر از جابر (روایت کرده است: مسیکه کنیز یکی از انصار بود گفت: مولایم مرا مجبور به خودفروشی و زنا می‌کند. به این سبب این کلام عزیز نازل شد (نسائی در «تفسیر» 385، حاکم 2 / 397 و طبری 26075 از ابن جریج از ابوزبیر روایت کرده اند، حاکم این را به شرط مسلم صحیح می‌شمارد و ذهبی موافق است).

775- بزار و طبرانی به سند صحیح از ابن عباس روایت کرده اند: عبدالله بن ابی کنیزی داشت که در جاهلیت دست به خودفروشی می‌زد. هنگامی که اسلام زنا را تحریم کرد کنیزک گفت: به خدا هرگز زنا نمی‌کنم. پس «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» تا آخر آیه نازل شد (بزار 2239 «کشف» و طبرانی 11748 از ابن عباس روایت کرده اند راوی‌های این ثقة اند، هیثمی 11231 می‌گوید: راوی‌های طبرانی راوی صحیح هستند). 776- بزار به سند ضعیف از انس (به همین معنی روایت کرده نام کنیز را معاذه گفته است).

777- سعید بن منصور از سفیان و او از عمرو بن دینار از عکرمه روایت کرده است: عبدالله بن ابی دو کنیز داشت، مسیکه و معاذه آن‌ها را مجبور به خودفروشی و زنا می‌کرد. یکی از آن‌ها گفت: اگر این عمل خوب باشد زیاد انجامش داده‌ام و اگر زشت باشد پس سزاوار است که این کار را ترک کنم. بنابراین خدا «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» را تا آخر آیه نازل کرد (طبری 26075 از ابن جریج از عمرو بن دینار از عکرمه روایت کرده این مرسل اما حدیث جابر به این شاهد است).

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الدِّينِ خَلُّوا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً
لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

و بی‌تردید آیاتی روشن و سرگذشتی از آنان که پیش از شما درگذشتند و پندی برای پرهیزکاران به سوی شما نازل کردیم. (۳۴)

این، تعظیم و بیان مقام والا و اهمیت آیاتی است که الله متعال بر بندگان خویش عرضه کرده است، تا قدر آن را بدانند، و حق آن را ادا نمایند.

پس فرمود: «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ» و برآستی آیاتی به سوی شما نازل کرده ایم که بر اصول و فروعی که به آن نیاز دارید، دلالت می‌نمایند، طوری که هیچ اشکال و شبهه‌ای در آن باقی نمی‌ماند. واقعاً آیات قرآن، نور و روشنگر است.

«وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ» و نیز سرگذشت و اخبار پیشینیان صالح و ناصالح، و چگونگی اعمال‌شان، و آنچه برای‌شان اتفاق افتاده است را برای‌تان فرو فرستاده، و بیان نموده ایم تا از آن عبرت آموزید، و این‌که هر کس کارهای همانند کارهای آنان انجام بدهد به مجازات و سزای گرفتار خواهد شد که آنان بدان گرفتار شدند. «وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» و پندی برای پرهیزکاران فرو فرستادیم، موعظه‌ی که شامل وعده و وعید و تشویق و ترساندن است و پرهیزگاران از آن پند می‌گیرند، بنابراین از آنچه خداوند نمی‌پسندد دست می‌کشند و به کارهایی رو می‌آورند که خداوند دوست می‌دارد. پندپذیری، قلبی دلی آماده می‌خواهد. و متقین نیز به موعظه نیازمند ضرورت دارند.

خداوند، نوربخش هستی است:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾

الله ایجادکننده نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ نیز در قندیلی قرار گیرد. آن قندیل گویی ستاره درخشان است که افروخته می‌شود (با روغنی) از درخت بابرکت زیتونی، که نه شرقی است و نه غربی، نزدیک است که روغنش روشنی بخشد، هرچند آتشی به آن نرسیده باشد. نوری است بر روی نور. الله هر کس را بخواهد با نور خود هدایت می‌کند. و الله برای مردم مثل‌ها می‌زند، و الله به همه چیز داناست. (۳۵)

تشریح لغات و اصطلاحات :

نور: به معنی منور، نوردهنده، نوربخش، صاحب نور، راهنمای اهل آسمان و زمین. مثل نوره: وصف نور او در دل دلداری، در دل مؤمن، مشکاة: چراغدان، چل چراغ، قندیل مصباح: چراغ. زجاجه: آبگینه، شیشه، لامپ. کوكب دري: ستاره‌ای فروزان لؤلؤ مانند، ستاره‌ای درخشان، اختری تابان. یوقد (وقد): افروخته می‌شود. لا شرقية ولا غربية: آن درخت نه در طرف شرقی باغ قرار دارد و نه در طرف غربی آن که همیشه آفتاب به آن نتابد؛ بلکه در وسط قرار دارد و در تمام روز، آفتاب به آن می‌زند. زيت: روغن. يضيء (ضوء): می‌درخشد، خودبخود روشنی می‌دهد، شعله‌ور می‌شود. لم تمسسه: به آن نرسیده، با آن تماس نداشته باشد. نور علی نور: نوری افزون بر نور، نوری است بر روی نور. تشبیه نور خدا به نور این درخت برای دریافت اذهان آدمی است. مثال هدایتی که این آیات الهی بر درخشش و روشنی مفهوم آن دلالت دارند، همانند آن چراغ است که وصف شد، یا تمثیلی است در میان قلب مؤمن، که خدا آن را از معارف و علوم نورانی گردانیده و نور آن چراغی که در چراغدان پرتوافشانی می‌کند. (تفسیر فرقان شیخ بهاء الدین حسینی) تفسیر :

امام طبری گفته است: یعنی ساکنان آسمان‌ها و زمین را هدایت فرموده پس آن‌ها از نور خدا به سوی حق هدایت می‌جویند، و از سرگردانی و گمراهی به هدایت خدا پناه می‌برند. (طبری ۱۸/۱۰۵)، این نظر ابن عباس و مجاهد است و مورد قبول طبری نیز می‌باشد.)

و امام قرطبی گفته است: «نور» در نزد عرب عبارت است از پرتوی که به چشم بیاید و به طور مجاز در معانی و مفاهیم به کار رفته است. گفته می‌شود .
و جریر گفته است: «و أنت لنا نور و غیث و عصمة» تو برای ما نور و فریادرس و پناهگاهی. می‌گویند: «فلانی نور و روشنایی شهر است و آفتاب و ماه زمان است». پس می‌توان به طریق مدح و ستایش گفت: خدا نور و روشنایی است؛ زیرا آغاز همه چیز است و هر چیز از او صادر می‌شود، و به قدرت او هر امری پایدار و برقرار است. (نظر ابن عباس و مجاهد و مورد قبول طبری است.)
ابن عطاء الله گفته است: «عالم هستی تماماً ظلمت و تیرگی بود. ظهور حق آن را روشن کرد؛ زیرا اگر وجود خدا نمی‌بود، چیزی در عالم به وجود نمی‌آمد». (تفسیر قرطبی ۱۲/۲۵۶)

و در حدیث آمده است: «بار خدایا! ستایش فقط شایسته‌ی ذات تو می‌باشد، تو نور آسمان‌ها و زمین و ساکنان آن‌ها می‌باشی». .
ابن مسعود گفته است: «برای خدای‌تان شب و روزی نیست، نور و روشنایی آسمان‌ها و زمین تابشی از نور ذات او است» .
و ابن القیم گفته است: خدای سبحان خود را نور خوانده است. و کتاب و پیامبرش را نور قرار داده است. و به وسیله‌ی نور از خلقتش نهان گشته است. آیه به روشن کننده‌ی آسمان‌ها و زمین و راهنمای ساکنان آسمان‌ها و زمین، تفسیر شده است. و گفته‌ی ابن مسعود به تفسیر آیه نزدیکتر است تا گفته‌ی آن‌که آن را به راهنمای ساکنان آسمان‌ها و زمین، تفسیر کرده است، ولی گفته‌ی آن‌که آن را به روشن کننده‌ی آسمان‌ها و زمین تفسیر کرده است، با گفته‌ی ابن مسعود منافاتی ندارد. (الحکم ابن عطاء الله السکندری، نقل از محاسن التأویل.)

«مَثَلُ نُورِهِ» مثال نور خدا در قلب بنده‌ی با ایمان «گَمَشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» مانند طاقچه‌ای داخل دیوار بدون منفذ است که نور را بیشتر جمع می‌کند و در آن چراغی پرنور قرار داده باشند. در التسهیل آمده است: یعنی وصف نور خدا در روشنی، مانند وصف طاقچه و چراغدانی است که در آن چراغ قرار گرفته که نور آن در پرتو و فروغ بالاتر از حد تصور انسان است. از این جهت به طاقچه تشبیه شده است- هر چند نور خدا بسی بالاتر از آن است- که انسان آن را درک می‌کند و برای او ضرب‌المثل آمده است. (مختصر ابن کثیر ۲/۶۰۶).

«الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» چراغ در حبیبی از شیشه قرار گرفته باشد. «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» در صفا و جلا و خوبیش شبیه به ستاره‌ی مروارید رنگ است، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ» آن چراغ به روغن درختی مبارک فروزان است، زَيْتُونَةٍ از درخت زیتون است که از جانب خدا دارای فوایدی است مخصوص و متعدد، «لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ» نه از سمت شرق است و نه از جهت غرب، بلکه در صحرای باز قرار دارد و در طول روز در معرض تابش آفتاب قرار دارد تا میوه‌ی آن رسیده‌تر گردد و

روغنش پالفته‌تر باشد.

ابن عباس گفته است: درختی است در صحرا که هیچ درختی بر آن سایه نمی‌افکند. و در سایه‌ی کوه یا غاری قرار ندارد و هیچ چیز آن را نمی‌پوشاند و دارای بهترین روغن است. (طبری ۱۱۰/۱۸ به اختصار)

«يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّ نَارٌ» در صافی و پالفتگی و خوبی و مرغوبیت روغن مبالغه می‌کند، روغن این زیتون از بس که صاف و درخشندگی‌اش نیکو می‌باشد، نزدیک است بدون تماس آتش مشتعل و روشن گردد. پس در صورت تماس آتش با آن چه تصویری دارید؟!

« نُورٌ عَلَى نُورٍ » فروغ و نوری است که بالای نوری دیگر قرار دارد. نور چراغ و حسن شیشه و صفای روغن با هم جمع شده‌اند.

بدین ترتیب نور به صورت ضرب‌المثل درآمده است. «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» خدا هر کس را که بخواهد به پیروی از نورش یعنی قرآن موفق می‌کند. « وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ » برای این که انسان‌ها از اسرار و حکمت‌های امثال پند و اندرز بگیرند، خدا برای افهام آنان امثال را بیان می‌کند، تا آن را دریابند. « وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » خدای سبحان دارای دانش و آگاهی وسیع است و هیچ چیز از امور خلق بر او پوشیده نیست. در این بیان، وعد و وعید مکنون است. طبری گفته است: این مثلی است که خدای متعال آن را برای قرآن در قلب انسان با ایمان زده است، که فرموده است: مثال نورش که به وسیله‌ی آن راه هدایت بندگان را روشن کرده، مانند طاقچه‌ی بدون منفذ است در دیوار که در آن چراغی باشد، چراغ را برای آنچه در قلب مؤمن قرار دارد از قبیل قرآن (آیات و دلایل روشن) مثل قرار داده است. سپس گفته است: الْمَصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ وَ أَنْ هُمْ مِثْلُ قُرْآنٍ است در قلب مؤمن که خدا نهاد و ضمیرش را روشن کرده و از کفر و شک خلاصی یافته است. آنگاه گفته است: «أَلَزُّجَاجَةِ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» طوری که شیشه از لحاظ پاکی و صفایش ستاره‌ایست در بی‌آلایشی و فروغ و حسنش شبیه مروارید درخشان است.

« يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ » این چراغ از روغن درختی پربرکت، یعنی زیتون، روشن و مشتعل می‌شود، و آن درخت شرقی نیست که فقط در غروب، آفتاب بر آن بتابد، نه در بامداد، بلکه آفتاب بامدادان بر آن می‌تابد و تا هنگام غروب ادامه دارد. در نتیجه روغنش خوب و مرغوب و پالفته‌تر و درخشان‌تر است. «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّ نَارٌ» از بس که روغن این زیتون پاک و خالص و صاف و نیکو است که نزدیک است خود بدون تماس با آتش پرتو افشانی کند. منظور این است دلایل خدا بر خلقش برای آنان که در آن تعمق می‌کنند و می‌اندیشند، حتی بدون نزول و بیان قرآن، تقریباً خود می‌درخشد، پس بعد از این که به قرآن آنان را یادآور شد و آیاتش را به آنان خاطر نشان ساخت و دلیل اضافی آورد، چه تصویری باید داشته باشند! و چنان بیانی نوری است علی نور.

آنگاه بعد از این که یادآور شد هر یک از بندگان را که بخواهد هدایت می‌کند، امکان و محل این هدایت و عبادت را یادآور شد که عبارتند از مساجد، یعنی محبوب‌ترین مکان‌ها در نزد الله متعال. (تفسیر صفوة التفاسیر علی صابونی)

مفسر خرم‌دل در تفسیر نور در باره این آیه مبارکه می‌نویسد: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ

الأرض»: این جمله را سه‌گونه می‌توان معنی کرد: الف: الله روشن‌گر هستی است. چرا که خداوند با پرتو لطف خود جهان را از نیستی به هستی آورده است و آن را پدیدار کرده است. هر یک از مخلوقات را در پرتو نور هدایت تکوینی و تشریحی و دانش‌دادی به راه و روش و کار و وظیفه خود آگاه و آشنا فرموده است. پیوسته هم جهان و جهانیان را در پرتو نور خود می‌پاید و مراقبت می‌نماید. ب: خدا نور هستی است. مگر نه این است که نور، خود ظاهر و ظاهر کننده اشیاء است؟ همه چیز در پرتو نور دیده می‌شود و نور رمز بقاء است؟ همه هستی نور است؟ به همین منوال خدا برای چشم‌های بینا و دل‌های آگاه، آشکار است، و او هستی را پدیدار کرده است و همه چیز هستی بر وجود پایدار او دلالت دارد. بدون وجود خدا دنیا لحظه‌ای بر جای نمی‌ماند. همه انوار هستی از نور او مایه می‌گیرد و به نور پاک او منتهی می‌گردد.

ج: الله هدایت دهنده هستی است. او است که جهان را می‌گرداند. و انسان را با وحی و عقل و دانش رهنمود، و حیوان را با غریزه رهبری، و زمین را و زمان را و همه چیز جهان را به گونه‌ای به وظیفه خویش آشنا و در مسیر خود هدایت فرموده است، و سراسر جهان را نظم و نظام بخشیده و همه ذرات زمین و کرات آسمان را همچون حلقه‌های زنجیر به هم پیوند داده است.

«مَشْكَاتٍ»: طاقچه در دل دیوار، چراغ‌دان. در اصل به معنی ظرفی است که چیزی در آن نهاده شود.

قندیل. چلچراغ. «مَصْبَاحٌ»: چراغ. فتیله. «زُجَاجَةٌ»: شیشه. حباب چراغ. لامپ. ابوالاعلی مودودی؛ معتقد است که در این مثال، خداوند خود را به (مصباح) و جهان را به (مشکاة) تشبیه فرموده است و مرادش از (زُجَاجَةٌ) پرده‌ای است که خداوند خویشتن را در فراسوی آن از چشم خلائق پنهان کرده است. ولی این پرده نه تنها پنهان نمی‌دارد، بلکه بر شدت ظهور نیز می‌افزاید (مراجعه شود به: تفسیر سوره نور، صفحه 198).

«الله نور آسمان‌ها و زمین است»

نور: در لغت روشنی و پرتوی است که اشیاء را با انعکاس و بازتاب خود منور و نمایان می‌کند و آن‌ها را بر چشم‌ها می‌تاباند. آری! الله نوری است که قوام و نظام کائنات و هستی از اوست... هدایتگری است که رهبری کاینات به اوست و همان ذاتی که آسمان‌ها و زمین را - با سامان‌دهی احوال اهالی آن‌ها و کمال تدبیر و رهبری خویش - برای کسانی که در آن‌ها به‌سر می‌برند، روشن و روشن‌گر گردانیده است. البته قلب رسول الله صلی الله علیه وسلم این نور الهی را به طور کامل دریافته بود.

در حدیث شریف آمده است که چون رسول الله صلی الله علیه وسلم از طایف - در آن سفر پر مشقت خویش که به قصد دعوت اهالی آن عازم گردیده بودند - بر می‌گشتند، چنین دعا کردند: «... أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقْتَ بِهِ الظُّلُمَاتِ، وَصَلِحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». «به نور روی تو که به وسیله آن تاریکی‌ها درخشان و کار دنیا و آخرت سامان یافته است، پناه می‌برم...».

«مثل نور او» یعنی: نوری که از حق تعالی باز می‌تابد و آن را در دل بنده مؤمن خویش قرار داده است «مانند مشکاتی است» مشکات: طاقچه‌ای است که در آن چراغ را می‌گذارند و نور چراغ در آن پرتو و شعاعی بهتر و بازتابی فراگیرتر پیدا می‌کند «که در آن» مشکات «چراغی است و آن چراغ در قندیلی است» یعنی: آن چراغ در

درون شیشه و آبگینه‌ای است، بدین جهت، نور و روشنی آن بیشتر و قوی‌تر است «آن قندیل گویی کوکبی دری است» یعنی: گویی آن شیشه، اختری درخشان شبیه در و گوهر است.

ابن عباس (رض) در معنای آن می‌گوید: «چنان‌که روغن صاف و زلال قبل از رسیدن آتش به آن می‌درخشد و هنگامی که آتش به آن رسیده، بر درخشش خود می‌افزاید و همچنین است قلب مؤمنی که قبل از رسیدن علم به آن، به هدایت عمل می‌کند ولی چون علم به آن رسیده، بر هدایت خویش می‌افزاید و بر آن نوری بر نوری افزوده می‌شود». از همین باب است حدیث شریف: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله». «از فراست و تیزبینی مؤمن پروا کنید زیرا او با نور خدا می‌نگرد». «نوری بر روی نوری است» زیرا چراغ خود نوری است، شیشه نور دیگری است و انعکاس آن از چراغدان نوری دیگر «خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند» و او را به حق می‌رساند - یا با الهامی از جانب خویش، یا به وسیله نگرش خود او در دلایل حق «و خداوند برای مردم مثل‌ها می‌زند» یعنی: حقایق را - برای نزدیک ساختن آن‌ها به فهم‌ها - با اشباه و همانندهای آن‌ها بیان می‌دارد «و خدا به هر چیزی داناست» پس او به کسانی که مستحق هدایتند و کسانی که مستحق گمراهی می‌باشند، داناتر است.

این آیه عظیم الشان، مثلی برای انوار قرآن در قلب مؤمن است. یعنی: چنان‌که چراغ موصوف، پرتو و درخششی مضاعف دارد، همچنان قرآن سرچشمه درخشش هدایت‌هاست. پس چراغ قرآن است، شیشه قلب مؤمن، چراغدان فهم و زبان وی و درخت بابرکت هم درخت وحی و شریعت است که نه شرقی و نه غربی است. یا - به تعبیر علوم معاصر - می‌توانیم بگوییم که: لامپ برق نورش را از مولد برق می‌گیرد و مولد برق مکانی دارد و به محرکی نیاز دارد پس لامپ نور، قلب مؤمن است، مولد نور شریعت است، کارگاه تولید مسجد است و محرک آن تسبیح و ذکر و نماز و نیایش... و نزدیک است که حجت‌های قرآن بدرخشد هر چند که خواننده هم نشود چنان‌که نزدیک است روغن زلال زیتون بدرخشد، هر چند بر آن آتشی افروخته نشود. نور مؤمن از دو منبع است، نور فطرت و نور شریعت پس هرگاه نور فطرت و نور شریعت در انسانی جمع شد، او در کمال تعالی انسانی خویش خواهد بود. باید دانست که باری تعالی آفریننده نور حسی در آسمان‌ها و زمین است اما او خود از انوار حسی نیست.

در حدیث شریف آمده است: «قلب‌ها بر چهار نوع اند:

- 1- قلبی است صاف و بی‌غش که مانند چراغی می‌درخشد.
- 2- قلبی است که در غلاف قرار داشته و به غلاف خود بسته شده است.
- 3- قلبی است که واژگون شده است.
- 4- قلبی است که منقلب شده است.

اما قلب صاف و بی‌عیب، قلب مؤمن است و چراغ آن نور آن است. قلب در غلاف، قلب کافر است. قلب واژگون شده قلب منافق است که حق را شناخته سپس منکر آن گشته. اما قلب برگردانده شده قلبی است که در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد، که صفت ایمان در آن، مانند صفت بذری است که آن را آب پاکیزه رشد و نمو می‌دهد و صفت نفاق در آن مانند صفت زخمی است که خون و زردآب آن را رشد می‌دهد...». (تفسیر انوار

القرآن: تألیف عبدالرؤوف مخلص هروی)

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (36 الی 38) درباره راه یافتگان به نور الله، مورد بحث قرار گرفته است.

فِي بُيُوتٍ أَدَانَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶)

[این نور] در خانه هایی است که خدا اذن داده [شان و منزلت و قدر و عظمت آنها] رفعت یابند و نامش در آنها ذکر شود، همواره در آن خانه ها صبح و شام او را تسبیح می گویند. (۳۶)

تشریح لغات و اصطلاحات :

«فِي بُيُوتٍ»: مراد از (بیوت) مساجد است و جار و مجرور می تواند متعلق به فعل محذوفی باشد و تقدیر چنین است: «إِذَا أَرَدْتُمْ الْتِمَاسَ هَذَا النُّورِ فَالْتَمِسُوهُ فِي بُيُوتٍ» (ملاحظه شود: تفسیر عبدالکریم خطیب). یا این که: هَذِهِ الْمَشْكَاةُ، يَا: هَذَا الْمَصْبَاحُ، يَا: «هَذِهِ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ فِي بُيُوتٍ». بعضی هم این جار و مجرور را متعلق به فعل (يُسَبِّحُ) می دانند. در این صورت (فیهما) برای تأکید بوده و زائد است. (تفسیر نور خرمدل) ابن عباس گفته است: مساجد یعنی خانه های خدا در سرزمین برای ساکنان آسمان ها می درخشند همان طور که ستارگان آسمان برای ساکنان زمین پرتو افشانی می کنند. (امام فخر رازی، تفسیر کبیر ۶/۲۴).

باید یادآور شد که: مکان ها یکسان نیستند و بعضی از آنها، بر بعضی دیگر برتری دارند. راهیابی به نور هدایت خداوند، با رفت و آمد به مساجد به دست می آید. اصل در استفاده از مساجد، نماز و ذکر خداست، نه مراسم دیگر. طوری که می فرماید: «و يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُهُ» در آنها بندگان به توحید و یاد و تلاوت آیاتش می پردازند. ادای نماز، ذکر و انواع عبادت های دیگر تنها نام او در آنها یاد شود «يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» در این مساجد مؤمنان در صبحگاهان و شامگاهان نماز را برای الله اقامه می کنند. و ذکر او در این دو وقت بیشتر در آنها انجام می شود.

ابن عباس گفته است: در قرآن هر چه تسبیح آمده است معنی نماز را افاده می کند.

رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿۳۷﴾

مردانی که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد الله و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات غافل نمی دارد، از روزی می ترسند که دل ها و دیده ها در آن دگرگون می گردد (۳۷) کلمه «رِجَالٌ» در این آیه مبارکه شامل همه ی بندگان الله می شود، چه مرد و چه زن. «تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ» «تجارت»، داد و ستد دایمی برای به دست آوردن سود است، ولی «بَيْعٌ» خرید و فروش مقطعی برای رفع مایحتاج زندگی است. (تفسیر میزان) کسانی که تجارت آنان را غافل نکند، اشخاصی بزرگی هستند. (در آیه مبارکه کلمه «رِجَالٌ» با تنوین آمده است که مبین کننده علامت بزرگی و عظمت را می رساند. یقین داشته باشید که: اگر ایمان و اراده ی مسلمان قوی باشد، ابزار و وسائل اثری ندارند. مفسران گفته اند: این آیه در مورد بازاریان نازل شده است. آنها به محض شنیدن اذان کار و کاسبی را تماماً رها کرده و به اطاعت الله متعال می شتافتند. بازارهای

مسلمانان، در وقت نماز باید تعطیل شود. و حتی کارهای حلال و مباح نباید انسان را از یاد الله متعال غافل کند، چه رسد به کارهای مکروه و حرام.

می‌خواهم یادآور شوم که: ترك تجارت، اهمیت ندارد، بلکه تجارت همراه با یاد الله، نماز و زکات دارای ارزش و اهمیت می‌باشد. و در این هیچ شکی نیست که: ایمان به آخرت، دنیا را نزد انسان کوچک می‌سازد.

ابن عباس (رض) می‌گوید: در مدینه مردانی بودند که به طلب فضل و نعمت الله متعال خرید و فروش و معامله می‌کردند و چون صدای اذان را می‌شنیدند، آنچه را در دست داشتند، بر زمین می‌گذاشتند و برای ادای نماز به سوی مسجد می‌شتافتند. این معنی قوی‌تر از قولی است که آیه کریمه را بر دست کشیدن کامل از معامله و تجارت برای فارغ شدن به ذکر الله متعال حمل می‌کند.

«يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ» «از روزی می‌ترسند» مراد، از آن روز قیامت است «که چشم و قلب انسان به شدت از خوف و هراس آن مضطرب و آشفته می‌شوند. یعنی: در میان امید نجات و بیم هلاک، نگران و دگرگون و زیر و رو می‌شوند.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٨﴾

[این گونه عمل می‌کنند] تا خدا آنان را بر [پایه] نیکوترین عملی که انجام داده اند ثواب دهد، و از فضلش برای آنان بیفزاید، و الله هر کسی را که بخواهد، بی حساب روزی می‌دهد. (۳۸)

مطمئن باشید هر کسی که از سود دنیا بگذرد، به سود بی حساب آخرت دست می‌یابد. الله متعال کم و کاستی‌های اعمال بندگان خویش را جبران کرده و پاداش کامل به آنان اعطا می‌کند.

یعنی خداوند متعال به هر کس از بندگان که بخواهد بهترین بخشش‌ها را عطا کرده و ایشان را به برترین جزا که در شمار و حد و پیمان و وزن ننگد، نایل می‌سازد؛ زیرا او جواد کریم صاحب مَجْدی است که بر عمل نیک چندان پاداش بی حسابی می‌بخشد که عمل خود بدان مرتبه از پاداش نمی‌رسد.

امام فخر رازی گفته است: بدین ترتیب کمال قدرت و کمال سخاوت در بخشش و وسعت احسانش را یادآور می‌شود؛ زیرا خدای سبحان در مقابل طاعت بزرگترین پاداش را به آن‌ها می‌دهد و در مقابل بیم و خوفشان فضل و کرم بی حد را به آنان اضافه می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که مراد از: «وَيَزِيدُهُم مِّنْ فَضْلِهِ» [النساء: 173] دادن اجازه شفاعت به ایشان است.

«و خدا هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد» چندان که آن روزی در حساب و شمار خلق ننگد.

خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی از شرح حال مؤمنان بحث به عمل آمد که: در دنیا در نور الله قرار دارند و به سبب آن نور، کردار پسندیده و نیکو انجام می‌دهند و در آخرت رستگارند و از نعمت پایدار برخوردار و در همان جا همیشه ماندگارند.

در آیات متبرکه (39 الی 40) از احوال کافران، بحث به عمل می‌آید که از نور الله

محروم اند، و در آخرت سخت زیانبارند و در دنیا در تاریکی‌های خطرناک قرار می‌گیرند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فُوقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣٩﴾

و آنان که کفر ورزیدند، اعمال‌شان مانند سراب در دشت هموار است که (فرد) تشنه آن را آبی گمان می‌کند، تا چون به آن نزدیک شود آن را چیزی نیابد، و الله را نزد خود یابد و حسابش را تمام و کامل به او بدهد، و الله سریع الحساب است. (۳۹)

سراب چیزی است که در بیابان‌های بی‌آب به‌هنگام سختی گرما به‌صورت آب دیده می‌شود به طوری‌که بیننده آن را آب می‌پندارد. قیعه: جمع قاع، به معنای زمین مسطح و بزرگ همچون بیابان است و یا مکانی که چقری دار و پایین است که آب در آن جمع می‌شود. «ظمان» شخصی را می‌گویند که تشنگی زیاد داشته باشد.

کفار در روز قیامت، از هیچ‌گونه سرمایه برخوردار نمی‌باشند :

بایدگفت که علاوه بر عقیده، اعمال انسان در سرنوشت او نقش بسزا و بی‌نهایت مؤثری را دارا می‌باشد. بعد از این که قرآن عظیم الشان حال و سعادت مؤمن را بیان کرد، وضع و زیانمندی کافرا را به بیان گرفته، و در این بخش دو مثال را یادآور می‌شود :

اول، از اعمال کفار مثال می‌آورد، و ثانیاً؛ اعتقاد و دست و پا زدنش را در تاریکی به‌طور مثال بیان می‌دارد و می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ» و کسانی که به الله متعال کفر ورزیده و پیامبران‌ش را تکذیب کرده‌اند، اعمال نیک‌شان در دنیا از جمله مانند: سخاوت و بخشندگی، صلۀ رحم و آزاد سازی بردگان، که تصور آن‌را می‌کردند که ؛ عذابش را از آنان دفع می‌کند بسان سرابی می‌گردد که از آن حاصلی متصور نیست.

در این آیهء مبارکه به حقیقت اشاره دارد که : شرط قبولی عمل، داشتن ایمان است و سعادت انسان نیز در گرو ایمان است. و جمله : «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ» می‌رساند که : کفر سبب حبط و پوچ شدن عمل انسان می‌گردد.

واقعا! همان سرابی که انسان نیمه روز آن را از دوردست همانند آبی به روی زمین مشاهده می‌کند و تشنه لب آن را آب می‌پندارد اما وقتی پیش آن می‌رسد آبی نمی‌بیند. پس همچنان است انسان کافر وقتی که می‌پندارد اعمال نیکویش در دنیا، خوف و هراس‌های روز جزا را از وی دفع خواهد کرد، ولی چون روز حساب فرا رسد، نه تنها ثوابی را به اثر این اعمال به‌دست نمی‌آورد ، بلکه خدای سبحان را می‌یابد که به سزای افعالش کیفری سخت را برایش آماده نموده است. باید به انگیزه‌ها توجه به‌عمل آید، نه به جلوه‌ها و ظاهر تلاش‌ها .

« وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ » الله تعالی به عجله به حساب بندگان خود می‌رسد؛ و سریع الحساب است؛ شمارگان بسیار را در وقتی کوتاه برمی‌شمارد، او وعده‌اش را به تأخیر نمی‌اندازد؛ زیرا وعده‌اش خواه ناخواه روی‌دهنده است.

أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ﴿٤٠﴾

یا همچون ظلماتی است در يك بحر عمیق ، که موج آن را پوشانیده، و بر روی آن موج دیگری است، و بر روی آن ابری تاریک، تاریکی‌هایی است یکی بر روی دیگری، آن‌چنان که هر گاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست! (۴۰)

تشریح لغات واصطلاحات :

«ظُلُمَاتٍ»: این آیه شریفه اشاره به طوفان‌هایی که در ابحار به وقوع می‌پیوندد، دارد. در ابحار پرآب و اقیانوس‌های وسیع و بزرگ، هنگامی که طوفان‌ها در می‌گیرند امواج خوفناکی با درازا و پهنا و بلندای گوناگون به راه می‌افتد. به گونه‌ای که چین‌ها بالای چین‌ها روان و طبقه‌ها فوق طبقه‌ها دوان می‌گردد و گردبادهای بحری جلو نور آفتاب را می‌گیرد. طوفان‌ها هم به نوبه خود ابرهای ضخیم را ایجاد می‌نماید و تاریکی هوا بر تاریکی آب‌ها می‌افزاید و بالاخره ظلمت تا بدانجا حکمفرما می‌گردد که با وجود سلامت چشم‌ها رؤیت اشیاء ناممکن می‌شود (المنتخب). کسی که گرفتار چنین محیطی شود کی از آن رها و به‌سوی نجات راه پیدا می‌کند؟ کافران و منافقان محروم از نور خدا هم در تاریکی‌های کفر و شرک و معاصی گرفتارند. دل‌های‌شان دستخوش امواج حیرت بوده، و ابرهای شک بر دل‌های‌شان خیمه زده، و در نتیجه با ظلمات عقیده غلط و کردار بد و گفتار نادرست، راهی گور تاریک و دشت محشر تاریک و دوزخ تاریک می‌گردند و بالاخره در دنیا و آخرت در ظلمات به‌سر می‌برند. «لُجِّي»: منسوب به (لُجَّة)، دارای آب زیاد با عمق بسیار و سطح مَوَّاج. (مراجعه فرماید تفسیر نور خرمدل) در آیه متبرکه برای اعمال کفر مثلی بیان نموده می‌فرماید: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي» این هم مثل دوم از گمراهی کفارست. یعنی: یا مثال آن‌ها به‌سان تاریکی‌های بزرگی بحری بی نهایت عمیق است که سطح عمق نامعلوم است.

اعمالی را که مؤمن، انجام می‌دهد نور است و عمل را که کفار به‌جا می‌آورند ، ظلمات است. اعمال خوب کفار، همچون سراب و اعمال بد آن‌ها، همچون ظلمات است. در آیه متبرکه با چی زیبایی این حقیقت را بیان فرموده است: «يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» بر همان دریا امواج متلاطم بالای یکدیگر قرار دارند، «مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ» و بر بالای همان موج فوقانی و دوم توده‌ای ابری تیره و انبوه قرار دارد.

«ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» تاریکی‌های انبوه و متراکم بر یکدیگر می‌باشند. قتاده گفته است: کافر در بیخ تیرگی دست و پا می‌زند؛ کلامش تیرگی است، عملش تیرگی است، جایگاهش ظلمت است، محل خروجش تیرگی و سرانجام و عاقبتش تیرگی روز رستاخیز در آتش دوزخ است. (تفسیر طبری ۱۱۶/۱۸).

«إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا» این تتمه و پایان تمثیل است. یعنی اگر همان انسانی افتاده به این ظلمات دستش را بیرون بیاورد تقریباً آن را نمی‌بیند؛ زیرا تیرگی بحر و موج و ظلمت ابر به حدی بر هم انبوه و متراکمند، که شدت تاریکی مانع دیدن نزدیکترین چیز می‌شود، وضع کافر نیز چنین است و در ظلمات کفر و گمراهی دست و پا می‌زند. «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» «و هرکس که خداوند برایش نوری قرار

نداده باشد، نوری ندارد» یعنی: هرکس که الله متعال برایش هدایتی قرار نداده باشد، هدایتی ندارد. وجود این ظلمات در قلب کافر، بر ضد انواری است که در قلب مؤمن قرار دارد، انواری که بیان آن‌ها در «آیه - 35»: «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» [النور: 35] به بیان گرفته شد.

نباید فراموش کنیم که: علم، انسان را از نور وحی بی‌نیاز نمی‌کند. اگر نور الهی نباشد، هیچ نوری انسان را نجات داده نمی‌تواند.
خواننده محترم!

شیخ علی صابونی در تفسیر خویش «صفوة النفاسر» می‌نویسد: یکی از دانشمندان علم طبیعی غیر مسلمان بعد از این‌که این آیه 40 سوره نور «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْ رَاَهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» را شنید. پرسید: آیا محمد سفر بحری داشت؟ گفتند: نه. گفت: من شهادت می‌دهم که پیامبر خداست. گفتند: از کجا دانستی؟ گفت: فقط انسانی می‌تواند این‌گونه خصوصیت‌های بحری را بیان کند که عمرش را در بحر و آب‌های بحری به‌سر برده باشد، و خوف و ترس و عظمت آن‌را و خطرات ناشی از طوفان‌های بحری را از نزدیک مشاهده کرده باشد. وقتی گفتید که به سفر بحری نرفته است، دریافتم که کلام الهی می‌باشد. (تفسیر صفوة النفاسر صابونی) پس از آن، الله متعال چهار نوع از دلایل را بر اثبات وجود و یگانگی و قدرت خویش بیان می‌دارد. اولین دلیل را همان تسبیح گفتن مخلوقات می‌شمارد و می‌فرماید:
خوانندگان گرامی!

در آیات قبلی در مورد نورانی گردانیدن دل‌های مؤمنان به وسیله‌ی هدایت الهی و تاریک نمودن دل‌های کافران و منافقان به گمراهی و سرگشتگی پرداخت؛ اینک در آیات متبرکه (41 الی 46) درباره: فرمان‌برداری هستی از الله یگانه بحث به‌عمل آمده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾

آیا ندانسته‌ای که همه کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، الله را به پاکی یاد می‌کنند؟! و پرندگان که (در حال پرواز) بال گشوده‌اند نیز (او را تسبیح می‌گویند؟! هر یک از آنان نماز و تسبیح خود را دانسته است و الله به آنچه می‌کنند، داناست. (٤١))
«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ای پیامبر! آیا ندانسته‌ای که هر چه در آسمان‌ها و زمین از مخلوقات وجود دارد، یعنی تمام ساکنان عالم هستی از قبیل ملائکه، انسان، و جن، الله متعال و عظیم را تسبیح می‌گویند و او را تنزیه و تقدیس می‌کنند.

«تسبیح» به معنای تنزیهی است که توأم با علم و آگاهی باشد و از روی قصد صورت گیرد و تسبیح خداوند به معنای منزّه دانستن او از عیوب و نقایص امکانی است. تسبیح گفتن غیر عقلا در صداهایی مشهود است که از آنان شنیده می‌شود و در آثاری که از صنعت بدیع حق تعالی در آنان دیده می‌شود.

«وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ» و پرندگان نیز در حالی که در آسمان پر گشوده‌اند تسبیح وی می‌گویند؟ حالت گشودن پر و بال، شگفت‌انگیزترین حالات پرندگان است زیرا استقرار

آن‌ها در هوا بدون حرکت دادن بال‌های‌شان و بدون قرارگرفتن بر روی زمین و تسبیح گفتن‌شان در عین این حالت، از بزرگترین نشانه‌های آفرینش خدای ذوالجلالی است که همه‌چیز را به اتقان و استحکام تمام آفریده است

«كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» تمام فرشتگان و انسان و جن و پرنندگان، به روش و مسلک خود در عبادت خدا هدایت شده و راه یافته‌اند. همه‌ی موجودات، شعور دارند و نماز و تسبیح آن‌ها، آگاهانه است. الله متعال به هر پدیده و آفریده‌ای آموخته است که چگونه برای مولایش نماز بگذارد و به شکلی پروردگارش را به شیوه و روش خود یاد کرده و آفریدگارش را تسبیح گوید. در این آیه مبارکه به انسان می‌آموزاند که: نماز و تسبیح هر موجودی به صورت خاصی است. وجه زیبا است که برای ما می‌آموزاند که: نماز، در صورتی دارای ارزش است که: نمازگزار بداند که چه می‌گوید و چه می‌کند.

«وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» از این رو هیچ کار نهانی از کارهای‌شان بر او ناپیدا نیست و به زودی آنان را در برابر اعمال‌شان جزا خواهد داد.

قرآن عظیم الشان، بارها مسأله‌ی تسبیح مخلوقات و موجودات و سجده و نماز آن‌ها را با صراحت بیان کرده و فرموده است: شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید. از جمله در سوره (اسرا 44). همچنان الله متعال در این آیه چند مرتبه به صورت غیر مستقیم، به انسان هشدار داده است می‌فرماید: مخلوقات آسمانی و زمینی و پرنندگان در حال تسبیح هستند. چرا انسان غافل است؟! تنها به خود نیندیشید، به اطراف خود هم بنگرید و در هستی نیز مطالعه و اندیشه و تفکر داشته باشید.

ومی‌فرماید که: تسبیح موجودات، آگاهانه است. چرا انسان در نماز حضور قلب ندارد؟! و می‌افزاید که: پرنندگان، هنگام پرواز در هوا در حال تسبیح و نمازند، ولی متأسفانه برخی از انسان‌ها هنگام پرواز در آسمان، در حال غفلت و مستی به سر می‌برند!

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾

و از برای الله است حکومت و مالکیت آسمان‌ها و زمین و بازگشت تمامی موجودات به سوی اوست. (۴۲)

«وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مالکیت، گردانندگی و تدبیر امور آسمان‌ها و زمین تنها از آن الله متعال است؛ او را در ملکش هیچ معارض و منازعی نمی‌باشد، زیرا او یکتای بی‌همتا است که فرمانروایی مطلق و سلطنت عام فقط از آن اوست.

«وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» مرجع و سرانجام خلائق نزد اوست، و مطابق اعمال‌شان آن‌ها را جزا و پاداش می‌دهد. بازگشت به سوی او و حساب نیز تنها بر عهده او می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ﴿٤٣﴾

آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می‌راند، سپس میان آن‌ها پیوند می‌دهد و بعد آن را مترکم می‌سازد، در این حال قطره‌های باران را می‌بینی که از لابلاي آن خارج می‌شود. و از ابرهای کوه مانند ژاله فرود می‌آورد، پس آن را به هر کس خواهد می‌رساند و آن را از هر کس که خواهد باز می‌دارد. نزدیک است درخشش برق آن چشم‌ها را برباید. (۴۳).

امام صاوی می‌فرماید: همان‌طور که باران پرسود برای بندگان را از آسمان نازل

می‌کند. همان‌طور هم ژاله زیانبخش را برای بندگان نازل می‌کند پس پاک و منزّه خدایی است که آسمان را منشأ خیر و شر هر دو قرار داده است. (صاوی بر جلالین ۲۳۴/۳).

يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾

خداوند شب و روز را دگرگون می‌سازد، و در این عبرتی بزرگی است برای کسانی که بصیرت داشته باشند. (۴۴)

و از دیگر برهان‌های قدرت باری‌تعالی آن است که او بین شب و روز توالی و تعاقب ایجاد کرده است به طوری که یکی از آن‌ها را از پی دیگری می‌آورد و هم اوست که در بین مدّت شب و روز - از حیث بلندی و کوتاهی - تغایر ایجاد نموده است. بی‌گمان در این امر برای هر کس که دیده روشنی داشته باشد، بر عظمت فرمانروای مطلق و مالک بی‌چون بر حق دلالت آشکاری است.

باید گفت که: تشویق به تدبّر و نهی از سطحی‌نگری، از سفارشات پی در پی و همیشگی قرآن عظیم الشان است. در این آیه مبارکه یکی دیگر از برهان‌های قدرت الهی به بیان گرفته شده است. تغییرات و آمد و رفت شب و روز، تصادفی نیست، بلکه بر اساس نظامی دقیق استوار است. و این بدین معنی است که: پدیده‌های هستی عبرت‌انگیز است، درباره آن باید تفکر کنید. و کسی که اهل بصیرت باشد، می‌تواند از همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها درس بگیرد.

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

و الله هر جنبه‌ای را از آبی [که به صورت نطفه بود] آفرید، پس بعضی از آن‌ها بر شکم‌شان راه می‌روند، و برخی از آن‌ها به روی دو پا حرکت می‌کنند، و بعضی از آن‌ها به روی چهار پا راه می‌روند. الله هر چه بخواهد می‌آفریند. البته الله بر هر چیز قادر است. (۴۵)

مفسر تفسیر نور شیخ خرمدل می‌نویسد: منظور از خلقت موجودات زنده از آب این است که خداوند دانا و توانا، نخستین جوانه‌ی حیات را در اعماق یا سواحل ابحار پدیدار فرموده است؛ یا این که مراد از چنین آبی منی است، و اگر هم برخی از جانداران از راه تقسیم سلول‌ها به وجود می‌آیند؛ نه از راه نطفه منی، از قبیل: تک سلولی‌ها، حکم بالا جنبه نوعی دارد؛ نه عمومی. و یا این که مراد این است که آب ماده اصلی موجودات زنده است و قسمت عمده جسم آن‌ها آب بوده و بدون آن قادر به ادامه حیات خود نمی‌باشند. «يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»: این بخش از آیه، بیان‌گر این واقعیت است که جانداران منحصر به سه گروه خزندگان و دوپایان و چهارپایان نبوده و بلکه حیواناتی وجود دارد که به گونه دیگری و دارای پاهای بیشتری، و یا ساختار و شیوه‌ی حیات شگفت‌تری می‌باشند.

مطالعه کنندگان گرامی!

در این آیه مبارکه، خداوند به تمام اصناف حیوانات که اصل آفرینش آن‌ها از آب است، اشاره فرموده است: یعنی ماده‌ی اصلی همه‌ی جنبیده‌ها آب است، «ماء» ولی قدرت‌نمایی خدا به گونه‌ای است که از این ماده‌ی ساده، این همه موجودات متنوع خلق می‌کند. که: از جمله انسان، حیوان، خزندگان، چرندگان و پرندگان، تفکر در ساختمان وجودی

حیوانات، و سایر مخلوقات گامی برای خداشناسی است. ابن کثیر فرموده است: خدای توانا در خلق انواع حیوانات با اشکال و رنگ‌های گوناگون و حرکات و سکنتات مختلف، از یک آب، قدرت مطلق و تسلط کامل خود را یادآور می‌شود. (مختصر ابن کثیر ۱۱۳/۲).

«فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ» بعضی از آن‌ها، مانند مار روی شکم می‌خزد. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ» بعضی بر دو پا راه می‌روند؛ مانند انسان و پرنده، باید گفت که: اگر انسان در حرکت و رشد معنوی نباشد، در حرکت ظاهری همچون دیگر جنبندگان خواهد بود. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ» بعضی هم بر چهار پا راه می‌روند؛ مانند گاو و گوسفند و دیگر چهارپایان.

ابو حیان گفته است: چیزی را از پیش آورده است که بیشتر و روشن‌تر بر قدرت خدا دلالت دارد و شگفت‌آورتر است، که عبارت است از راه رفتن بدون وسیله‌ی پا و دست. سپس روندگان بر دو پا را ذکر کرده، بعد از آن چهارپایان را. (البحر ۴۶۶/۶).

«يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» پروردگار با عظمت هر چه بخواهد همان‌گونه می‌آفریند. «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» خدا بر ایجاد هر چیز و انجام هر خواسته‌ی خود تواناست و محقق ساختن چیزی که ایجادش را اراده کرده باشد، ناتوانش نمی‌سازد.

امام فخر رازی گفته است: باید بدانید که عقل انسان از احاطه‌ی کامل به احوال ریزترین جاندار، ناتوان است، و استدلال به ریزترین جاندار بر وجود صانع و سازنده روشن است؛ زیرا اگر موضوع از ترکیب عناصر چهارگانه ناشی می‌شد، در تمام مخلوقات یکسان می‌بود، پس اختصاص هر یک از این حیوانات به اعضاء و مدت عمر و میزان اندام‌هایش، باید بنا به تدبیر و طرح و برنامه‌ریزی توانا و حکیمی صورت‌پذیر باشد، که از آنچه منکران می‌گویند مبرا می‌باشد. (تفسیر کبیر ۱۹/۲۴).

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾

ما آیات روشن‌گری نازل کردیم و الله هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند. (۴۶)

ای انسان! آیات الهی وسیله‌ی هدایت هستند ولی اصل هدایت کار اوست. و الله تعالی هر کس از بندگانش را که بخواهد بر هدایت توفیق داده و راه رشد را به وی می‌نماید. خوانندگان گرامی!

بعد از این‌که در آیات قبلی دلایل توحید، به بیان گرفته شد، اینک در آیات متبرکه (47 الی 50) در باره لجاجت بر نفاق و گمراهی با وجود دلایل کافی و نشانه‌های گویا، و به صورت کل به نکوهش منافقان می‌پردازد که ایمان زبانی دارند و بر ضد آن نیز کار می‌کنند.

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

آن‌ها می‌گویند به الله و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم، ولی بعد از این ادعا گروهی از آن‌ها روی‌گردان می‌شوند، آن‌ها (در حقیقت) مؤمن نیستند. (۴۷)

در این آیه مبارکه و آیات ما بعدی بحث و اشاراتی درباره‌ی منافقان مدینه به عمل آمده است. منافقان که: ادعای یاری پیامبر صلی الله علیه وسلم را داشتند، ولی در عمل از

یاری او سرپیچی می‌کردند.

فحوای آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند که: به شعارهای زیبا و فریبنده نباید تکیه و فریب خورد، ایمان و ثبات قدم لازم است. واضح است کسانی که پیمان شکن، اند دین ندارد. باید گفت: ایمان، از عمل جدا نیست. با در نظر داشت این که منافقان در کنار کلمه «آمَنَّا»، کلمه‌ی «أَطَعْنَا» را بر زبان می‌آوردند، ولی در عمل دیده می‌شدند که در برابر ایمان بی‌اعتنا بودند.

حسن گفته است: آیه در مورد منافقان نازل شده است که به ظاهر ایمان داشتند، اما در نهان‌شان کفر مستقر بود.

مفسران در شأن نزول آیه مبارکه می‌فرمایند که: این آیات درباره «بشر» منافق و خصم یهودی وی نازل شد آن‌گاه که در قضیه زمینی باهم مرافعه کردند، یهودی بشر را به سوی رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌کشانید تا میان آن‌ها فیصله کنند و منافق او را به سوی کعب بن اشرف یهودی می‌کشانید در حالی که می‌گفت: محمد بر ما در فیصله خویش ظلم می‌کند!!

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾

و زمانی که آنان را به سوی خدا و پیامبرش دعوت داده شوند تا [نسبت به اختلافاتی که دارند] میانشان حکم و فیصله کند، ناگهان گروهی از آنان روی گردان می‌شوند. (۴۸) مطابق نص قرآنی قضاوت و فیصله رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اساس حکم الهی، است، طوری که در (آیه 105 سوره نساء) می‌فرماید: «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» تا میان مردم به (موجب) آنچه خدا به تو آموخته فیصله کنی.

بناءً نشانه‌ی ایمان واقعی، پذیرفتن حکم پیامبر صلی الله علیه وسلم، می‌باشد و علامه منافق همانا مخالفت و روی گرداندن از حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم است. که در حقیقت حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم همان حکم خداوند متعال است. که بر بنیاد حق و عدالت استوار می‌باشد. و نشانه‌ی نفاق، روی گردانی از آن است. به یاد داشته باشید که منافقان، فرصت طلب اند، و نان خویش را به نرخ روز می‌خورند.

شأن نزول آیت 48:

778- ابن ابوحاتم از مرسل حسن روایت کرده است: شخصی بود هرگاه با کسی نزاع می‌کرد و می‌دانست حق جانب خودش است. اگر از او دعوت می‌شد که به نزد رسول الله بروند تا در بین آن‌ها فیصله کند قبول می‌کرد، چون می‌دانست که فیصله پیغمبر به حق است و به نفع او تمام می‌شود. و اگر قصد ظلم و تجاوز بر دیگری را می‌داشت وقتی از او دعوت می‌شد که به نزد رسول الله برود اعتراض می‌کرد و می‌گفت: به نزد فلان می‌روم. پس خدا آیه: «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ...» را نازل کرد («تفسیر شوکانی» 1883).

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾

ولی اگر حق با آنان باشد [شتابان] با اطاعت و تسلیم به نزد او می‌آیند. (۴۹) امام فخر رازی فرموده است: الله متعال یادآور شده است که آن‌ها وقتی امتناع می‌ورزند که بدانند حق با دیگران است. اما اگر بدانند که حق با خود آن‌ها می‌باشد امتناع و اعراض را کنار نهاده و با کمال رضایت اطاعت می‌کنند. (تفسیر کبیر ۲۴/۲۱).

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾

آیا در دل هایشان مرض [نفاق] است یا [در دین خدا] شک کرده اند یا می ترسند که خدا و پیامبرش بر آنان ظلم کند؟ [چنین نیست] بلکه اینان خود ستمکارند. (۵۰)
قبل از همه باید گفت که: بی‌ایمانی، يك مرض روانی است. ودلیل اعراض از فیصله پیامبر صلی الله علیه وسلم را می توان در سه عامل عمده خلاصه و جمع‌بندی نمود: اولاً مریضی روانی، تردید و سوءظن. و خوف و ترس از این‌که فیصله الله و رسول بر علیه آنان ظالمانه نباشد. باید گفت که: شك و سوء ظن به الله و رسول، ظلم است. (ظلم به خود و ظلم انبیاء)
خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (51 الی 54) در باره مؤمنان فرمانبردار، بحث به عمل آمده است.
إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾

گفتار مؤمنان هنگامی که آنان را به سوی الله و پیامبرش می‌خوانند تا میان‌شان فیصله کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم، همان رستگاران‌اند. (۵۱)
در چهار آیه‌ی قبل، برخورد منافقان نسبت به فیصله‌ی پیامبر اسلام اشاره به عمل آمده بود ولی در این آیه مبتکرانه برخورد مؤمنان واقعی را مطرح می‌کند، تا مردم در خود بنگرند که در برابر حکم الله متعال از کدام دسته هستند.
آنچه برای یک شخص مسلمان مهم است؛ «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» شنیدن و عمل کردن است، نه صرف شنیدن. اطاعت مؤمنان از پیامبر صلی الله علیه وسلم، براساس تعبد به سخنان و دستورات اوست. ادب و روش مؤمنان راستین این است که: در هنگام خصومت به فیصله کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فراخوانده شوند به حکم شرع گردن نهاده هیچ اعتراضی نمی‌کنند و می‌گویند: آنچه به ما گفته شده شنیدیم و از کسی که ما را به سوی این حکم فراخوانده، اطاعت کردیم. درحقیقت امر رسیدن به رستگاری، در سایه‌ی تسلیم بودن در برابر فرمان الله و اطاعت از اوست. تسلیم در برابر حق، شیوه دایمی مؤمنان است. توجّه مؤمن به راهی است که دعوت می‌شود، نه شخصیت دعوت کننده. حرف و راه مؤمن در برابر حکم الله و رسول، همیشه یکی است. آنچه برای مؤمن مهم است، عمل به وظیفه‌ی الهی و پذیرش حکم الله و رسول است. (خواه به نفع او باشد یا به ضررش).

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾

و هرکس از الله و پیامبرش اطاعت کند و از پروردگار بترسد و از (عذاب) او خود را نگاه دارد، پس ایشانند که کامیاب‌اند. (۵۲).
آنچه چیزی که دارای ارزش است، همانا خشیت درونی و پروای بیرونی است. اطاعت نباید موجب غرور انسان شود، بلکه روحیه‌ی خشیت و تقوا لازم دارد. و باید گفت: هر آن کسی که از الله و پیامبرش اطاعت کند و بر دستاثر آنان عمل کند، و از نواهی پیر هیزد، پس آن گروه‌اند که به رضوان و بهشت نایل می‌گردند.
مفسر تفسیر صفة التفاسیر در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: آورده‌اند: بعضی از

کشیشان روم وقتی این آیه را شنیدند مسلمان شدند و گفتند: این آیه تمام محتوای تورات و انجیل را در خود جمع کرده است.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجْنَ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةً مَعْرُوفَةً إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾

و (منافقان) به الله قسم خوردند به مؤکدترین قسم‌های خود که اگر به آن‌ها فرمان دهی (که برای جهاد بیرون روند) البته بیرون می‌شوند، بگو: قسم مخورید، اطاعت پسندیده (از شما) مطلوب است، چون الله از آنچه می‌کنید، با خبر است. (۵۳)

بر قسم هر انسان قسم‌خور نباید اطمینان و باور کرد، زیرا شرایط امروزی طوری پیش آمده است که: منافقان از مقدسات دینی سوء استفاده می‌کنند.

باید گفت که مسلمانی، صرف به گفتار خلاصه نمی‌شود، بلکه در جنب گفتار، کردار لازم است. منافقان بدانند که الله تعالی به گفتار و رفتار آن‌ها آگاه و دانا است.

مقاتل گفته است: بعد از این که الله امتناع و روگردانی منافقان را از حکم پیامبر صلی الله علیه و سلم یادآور شد، آن‌ها آمدند و گفتند: اگر به ما دستور می‌دادی سرزمین و دیار و زن و فرزندان خود را رها می‌کردیم و به جهاد می‌رفتیم، که آیه‌ی (حاشیه‌ی شیخ‌زاده ۴۳۵/۳). «قُلْ لَا تُقْسِمُوا» نازل شد. یعنی قسم نخورید؛ چون قسم‌تان دروغ است. «طَاعَةً مَعْرُوفَةً» فرمانبری شما از خدا و پیامبر معلوم است که به زبان است نه قلبی، و گفتن است نه عمل.

«إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» بی‌گمان الله به اعمال و احوال و مقاصدتان آگاه است، بازگشت‌تان به سوی اوست و به زودی شما را در برابر آن محاسبه خواهد کرد.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾

بگو از الله اطاعت کنید و از پیامبر [هم] اطاعت کنید، و اگر روی بگردانید، بدانند که به رسول ما زبانی نرسانده‌اند) زیرا بر عهده او [پیامبر] تکلیف خود اوست، و بر شما تکلیف خود شماست، و اگر از او اطاعت کنید هدایت می‌یابید، و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست. (۵۴)

از وظایف پیامبر صلی الله علیه و سلم که منافقان را نیز به اطاعت از فرامین و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم دعوت نماید. اطاعت و پیروی از اوامر و نواهی

پیامبر صلی الله علیه و سلم به‌مثابه اطاعت از دستورات الله متعال، واجب است.

رهنمودهای پیامبر هماهنگ با فرمان‌های الهی است. در ضمن قابل یاد آوری است که

پیروی یا سرپیچی مردم، در ادای وظیفه‌ی پیامبران اثری ندارد. «وَ إِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا»

اما اگر از پیامبر صلی الله علیه و سلم اطاعت کنید، و فرمانش را اجراء کنید به راه

نیک‌بختی و رستگاری راهیاب شده‌اید. «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» و بر عهده

رسول ما جز ابلاغ آشکار نیست. لذا پیامبر صلی الله علیه و سلم به این قادر نیست که

دل‌های‌تان را به ایمان وا دارد چون او رسالت را تبلیغ و امانت را انجام داده است.

بنابراین، شما خود باید با تصمیم و عمل‌تان به‌سوی ایمان بشتابید.

نگاهی مختصر به مفهوم این آیات:

1 - سمع و طاعت، محور پیمان نخستین با مسلمانان پیش‌تاز در پیمان اول عقبه است که: دوازده تن از مردان انصار با پیامبر بر این سخن «سمعا و طاعة» پیمان بستند.

«اسلم» می‌گوید: عمر (رض) در مسجدالنبی بود، مردی از سران روم بالای سرش ایستاده بود و می‌گفت: «أنا أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسولُ الله» عمر به او گفت: چه حالی داری، نظرت چیست؟ گفت: مسلمان شده ام. گفت: سبب مسلمان شدنت چیست؟ گفت: من کتاب تورات، انجیل و بسیاری دیگر از کتاب‌های پیامبران را خوانده ام. روزی از شخصی اُسیر آیه‌ای از قرآن شنیدم که تمام مفاهیم کتاب‌های پیشین در آن جمع شده است. پس دریافتم که قرآن، سخن خدا و از سوی اوست و اینک مسلمان شده ام. عمر فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: «و من يطع الله و رسوله و يخش الله و يتقه فأولئك هم الفائزون».

عمر فرمود: پیامبر می‌فرماید: «أوتيت جوامع الكلم» کلمات جامع معانی به من عطا شده است.

2- منافقان سخت قسم می‌خورند که از فرمان پیامبر سر پیچی نکنند؛ اما سوگندشان دروغ است و خداوند آنان را از سوگند دروغ باز می‌دارد و می‌فرماید اگر راست می‌گویند، همراه مؤمنان کار نیک انجام دهند و ایمان قلبی داشته باشند. سوگند خوردن‌شان بیهوده است؛ چون خداوند از گفتار بدون کردارشان خبر دارد. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (55 الی 57) در باره؛ پایه و اصول حکومت مؤمنان بحث به عمل آمده است.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و اعمال صالح انجام داده، وعده داده است که آنان را در این سرزمین جانشین گرداند، همچنان‌که کسانی را که پیش از آنان بودند نیز جانشین [پیشینیان] گرداند، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به نفع‌شان پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و بیم‌شان را به ایمنی تبدیل خواهد کرد؛ چون مرا پرستش می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند. و هر کس پس از این کافر شود، پس این گروه همان فاسقان‌اند. (۵۵)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...»: مراد مؤمنان صدر اسلام به طور خاص، و همه مؤمنان متّصف به دو صفت ایمان و عمل صالح به طور عام، در تمام ازمنه و امکانه است. «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ»: قطعاً ایشان را جانشین و جایگزین دیگران می‌سازیم و حکومت و ریاست را به دست آنان می‌سپاریم. مراد این است که در هر عصر و زمان پایه‌های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود، آنان صاحب حکومتی ریشه‌دار و پرنفوذ خواهند شد.

«الْأَرْضِ»: مراد از آن تمام روی زمین نیست، بلکه تسمیه جزء به اسم کلّ است. برخی ارض را شامل سراسر کره زمین دانسته‌اند و در انتظار روزی و روزگاری هستند که حکومت جهانی در دست مسلمین خواهد بود (إِنْ شَاءَ اللَّهُ).

«الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»: مراد همه ملت‌های پیشین است که دارای ایمان و عمل صالح

بوده‌اند و در روی زمین حکومت پیدا کرده‌اند (ملاحظه شود سوره‌های : اعراف آیه 137، یونس آیه 14، قصص آیات 5 و 6).

«كَفَرٌ»: کفر ورزید. کفران نعمتِ خلافت کرد.

«بَعْدَ ذَلِكَ»: بعد از آگاهی از این وعده. بعد از حصول آنچه وعده داده می‌شود.

«الْفَاسِقُونَ»: مرتدّان. خارج شونده‌گان از طاعت خدا. سرکشان از فرمان الله متعال.

افراد کاملاً فاسق و سر به کفر و طغیان نهاده. (مراجعه شود به تفسیر نور: خرمدل). در این آیه مبارکه: الله متعال به مؤمنان شایسته کار وعده پیروزی و اقتدار را داده است؛ در این آیه مبارکه تأکید به عمل آمده است که: به مؤمنان، امید دهید تا فشار و سختی‌ها، آن‌ها را مأیوس نکند. کلید و رمز لیاقت برای به‌دست گرفتن حکومت گسترده حق، ایمان و عمل صالح است.

در حدیث شریف آمده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا زمین را برایم جمع کرد به طوری که مشرق و مغرب آن را می‌دیدم، و هر آینه مالکیت امتم تا آنجا گسترش خواهد یافت» (روایت از مسلم).

همچنان در آیه می‌فرماید هدف از حکومت اهل ایمان، استقرار دین الهی در زمین و رسیدن به توحید و امنیّت کامل است. وی را به یکتایی عبادت کنند، بر دینش ثبات و استقامت ورزیده و چیزی را به وی شریک نیاورند. امنیّت واقعی، فقط در سایه حکومت دین است.

ولی هرکس بعد از آنکه الله متعال عزّت و تمکینش داد، در زمین جانشینش گردانید و از بیم و هراس محفوظ اش ساخت، کفر و عصیان ورزد، پس یقیناً از طاعت حق تعالی خارج و از حدود و موازینش تجاوزگر است.

شان نزول آیه 55:

779- حاکم به نوع صحیح و طبرانی از ابی بن کعب (روایت کرده اند: هنگامی که پیامبر اکرم (و أصحاب کبار به مدینه آمدند و انصار به آن‌ها جا داد و پذیرایی‌شان کرد هدف تیر دشمنی و عداوت همه عرب قرار گرفتند، شب با سلاح می‌خوابیدند و صبح با سلاح بر می‌خاستند. به خود می‌گفتند: آیا روزی خواهد رسید که ما هم با اطمینان و آرامش زندگی کنیم و جز از خدا از هیچکس نترسیم. پس آیه « وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... » نازل شد.

(حاکم 2 / 401، طبرانی در «معجم اوسط» 7025، واحدی در «اسباب نزول» 647، بیهقی در «دلایل» 3 / 6 و 7 از ابوعلیه از ابی بن کعب روایت کرده اند.)
780- ابن ابوحاتم از براء (روایت کرده است: این آیه در مورد ما که در ترس و هراس شدید زندگی می‌کردیم نازل شده است.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٦﴾

و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید، و این پیامبر را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) قرار گیرید. (۵۶).

«لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»: تا به شما رحم شود. به امید رحمت و عنایت خدا به خود.

قبل از همه باید گفت که در دین مقدس اسلام؛ مسائل عبادی «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» و مسائل مالی «آتُوا الزَّكَاةَ» و مسائل سیاسی و حکومتی «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» از یکدیگر جدا نیستند. مطمئن و متقین باشید که: شرط رسیدن به رحمت الهی، پیروی از الله و رسول است.

کفار، اگر چه ابرقدرت باشند، اما روزی رسیدنی است که در برابر قدرت الله با عظمت شکست خواهند خورد.

لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٥٧﴾

گمان نبر که کافران می‌توانند از چنگال مجازات الهی، در زمین فرار کنند، جایگاه آن‌ها آتش است و چه بد جایگاهی است؟! (۵۷)

«مُعْجِزِينَ»: درمانده‌کنندگان. گاهی انسان در تعقیب کسی است و او از دستش فرار می‌کند و هرچه کوشش می‌نماید به او دسترسی پیدا نمی‌نماید و از قلمرو قدرتش بیرون می‌رود، و این امر او را ناتوان می‌سازد، اما خدا کسی نیست که بتوان از قلمرو قدرت او بیرون رفت و وی را درمانده کرد و از دست مجازات اش خود را به دور داشت.

در آیه مبارکه می‌فرماید که: ای محمد! گمان مبر آن کافران که با شما به دشمنی برخاسته تو را تکذیب می‌کنند، در این دنیا الله را ناتوان و درمانده کرده‌اند، بلکه خدا در هر زمان و مکان بر آنان تسلط و قدرت دارد. «وَأَمْوَاهُمْ النَّارُ» سرانجام‌شان آتش دوزخ است. «وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ» یعنی: دوزخ چه بد سرا، چه بد سرانجام و چه نامیمون بازگشت‌گاه و چه ناخجسته پناهگاهی است. خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (58 الی 60) حکم یازدهم تا سیزدهم: درباره آداب زندگی کردن خانواده با هم ، بحث بعمل آمده است .

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٨﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! حتماً باید غلامان و کنیزان‌تان و همچنین کودکان‌تان که به (سن) بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت از شما اجازه بگیرند، پیش از نماز صبح و نیم روز، هنگامی که لباس‌های خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز خفتن. (این) سه وقت برای‌تان (اوقات) خلوت است. غیر از این (سه وقت) بر شما و بر آنان گناهی نیست، چرا که ایشان در اطراف شما در رفت و آمدند، و شما نیز بر همدیگر وارد می‌شوید. الله این چنین آیات را برای‌تان روشن می‌سازد، و الله دانای باحکمت است. (۵۸)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: مراد بردگان و خدمتکاران است (تفسیر زادالمسیر).

«الَّذِينَ»: از راه تغلیب مراد پسران و دختران است.

«لَمْ يَبْلُغُوا»: نرسیده‌اند.

«الْحُلُمَ»: احتلام. مراد زمان بلوغ است.

«مَرَّاتٍ»: دَفَعَاتٍ. مراد اوقات اجازه گرفتن است.

«الظَّهْرِ»: وقت ظهر. هنگام گرمای نیمروز.

«عَوْرَاتٍ»: جمع عورت، شرمگاه. مراد اوقاتی است که معمولاً میان زن و شوهر خلوت می‌گردد، و ستر عورت مراعات نمی‌شود.
«بَعْدَهُنَّ»: غیر از آن سه وقت.

«طَوَّافُونَ»: جمع طَوَّاف، صیغه مبالغه است و به معنی بسیار گردندگان است، ولی مراد رفت و آمد و داخل شدن و بیرون رفتن و دور و بر یکدیگر پلکیدن برای خدمت و معاشرت و مخالطت است. خبر مبتدای محذوف بوده و تقدیر چنین است: «هُمُ طَوَّافُونَ». «بَعْضُكُمْ»: مبتداء است و خبر آن جار و مجرور (عَلِي بَعْضٍ) است که مُتَعَلِّقُ آن محذوف و تقدیر چنین است: «بَعْضُكُمْ طَائِفٌ عَلِي بَعْضٍ». جمله (بَعْضُكُمْ عَلِي بَعْضٍ) بدل از جمله (طَوَّافُونَ عَلِيكُمْ) است. (تفسیر نور خرمدل).
مطالعه کنندگان گرامی!

اگرچه تعلیمات و دستوره‌های حیات‌بخش که در این آیه سوره مبارکه بیان گردیده است یک نگاه کوتاه به عمل آوریم در خواهیم یافت که: سیاست پیشگیری از گناه در احکام الهی نهفته است، مثلاً زن و مرد زناکار را در برابر چشم دیگران تنبیه کنید، (آیه 1 نور) از دواج آنان را محدود کنید، (آیه 3 نور) اگر کسی بدون چهار شاهد نسبت ناروا داد، هشتاد ضربه شلاق بزنید، (آیه نور 4) اگر تهمتی را شنیدید برخورد کنید، (آیه نور 12) هرکس اشاعه فحشا را دوست بدارد، عذاب دردناک خواهد داشت، (آیه 19 نور) از راه و قدم‌های شیطان متابعت به عمل نیارید، (آیه 21 نور) کسانی که به زنان پاکدامن تهمت بزنند عذاب عظیم خواهند داشت، (آیه 23 نور) پاکان به سراغ ناپاکان نروند، (آیه نور 26) بدون اطلاع به خانه دیگران داخل نشوید، و اگر گفتند برگردید بپذیرید و برگردید، (آیات 27-28 سوره) چشمان خود را از نامحرم حفظ نموده نماید، (آیات 30-31 سوره نور) زنان زیور خود را نشان ندهند، برای ازدواج افراد بی‌همسر قیام کنید و از فقر نترسید، (آیه 32 نور) و بالاخره در این آیه مبارکه می‌فرماید: ساعاتی با همسران خلوت کنید که بدانید فرزندان و خادمان منزل سرزده وارد نمی‌شوند. واقعاً همه این دساتیر برای جلوگیری از فحشا و بلوغ زودرس و حفظ حریم و حیا و آبرو است.

دین مقدس اسلام و شرعیت غرای محمدی دین زندگی آبرومندی است و از جامعیت کاملی برخوردار است. هم برای مسایل مهم مانند تشکیل حکومت جهانی (که در آیه 55 آمده است) طرح و برنامه دارد. و هم برای مسائل جزئی مانند ورود اطفال به اتاق والدین. در این آیه دستور و فورمول مورد بحث قرار گرفته است که اطفال باید دساتیر پاکدامنی را از محیط خانه بیاموزند. و قبل از این که اطفال به سن بلوغ برسند، باید وارد در امور آداب اسلامی‌باشند. در این هیچ جای شکی نیست که؛ وضع تمام احکام الهی بر اساس علم و حکمت است.

در این آیه می‌فرماید: ای مؤمنان! غلام و کنیزها و آن کودکان‌تان را که هنوز به سن بلوغ نرسیده‌اند دستور دهید تا چون می‌خواهند تا در اوقات سه گانه‌ای که وقت برهنگی عورت‌های شماست بر شما وارد شوند از شما کسب اجازه کنند؛ این اوقات سه گانه عبارت است از:

- 1- قبل از نماز صبح که وقت برخاستن از خواب و پوشیدن لباس است.
- 2- وقت خواب نیم روز که لباس‌های خود را برای استراحت بیرون می‌آورید.

3- بعد از نماز عشاء (خفتن) که وقت رفتن به بستر خواب می‌باشد؛ زیرا در این اوقات سه گانه بیشتر لباس‌ها از بدن بیرون آورده شده و در پوشش عورت کمتر احتیاط به عمل می‌آید.

«ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ» «این سه نوبت برای تان عورت است» عورات: یعنی ساعات برهنگی شماس است که ستر و پوشش در آن ناقص و مختل می‌شود، پس باید در این سه وقت، اطفال و بردگان خویش را به کسب اجازه دستور دهید و برای‌شان جایز نیست که بی‌اجازه بر شما درآیند. یعنی اگر محل خواب والدین، جدا از فرزندان باشد، نیاز به اجازه دارد.

به قولی: حکم این آیه منسوخ است و این حکم در زمانی بوده که خانه‌ها دروازه نداشته اند، ولی حالا که اغلب مردم منازل و خانه‌های‌شان را به دروازه مجهز ساخته‌اند، نیاز به کسب اجازه از میان رفته است. به قولی دیگر: حکم این آیه منسوخ نیست، بلکه در حق مردان و زنان - هر دو - ثابت و پا برجاست.

امام ابوحنیفه گفته است: هیچ یک از علما بر منسوخ بودن حکم استنذان اصرار نورزیده است. (تفسیر انوار القرآن).

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

و هنگامی که کودکان شما به مرز بلوغ رسیدند، باید [برای ورود به خلوت خانه شخصی شما] اجازه بگیرند، همان گونه که کسانی که پیش از آنان [به مرز بلوغ رسیده بودند] اجازه می‌گرفتند. الله این چنین آیاتش را برایتان روشن می‌سازد، و الله دانای باحکمت است. (۵۹)

کلمه‌ی «حلم» و «احتلام» به معنای جُنُب شدن در خواب است که یکی از نشانه‌های بلوغ می‌باشد.

در آیه مبارکه می‌فرماید: زمانی که اطفال شما به سن بلوغ رسیدند بر آنها واجب است تا در هر وقت و زمانی که نزد شما وارد می‌شوند از شما همان‌سان که بزرگسالان کسب اجازه می‌نمایند، آنان نیز اجازه ورود بخواهند.

سِنِ بُلُوغٍ :

مطالعه کنندگان گرامی !

در شریعت دین مقدس اسلام سن بلوغ دختران و پسران سن خاص و مشخصی ندارد و ممکن است این سن در همه یکسان نباشد، بنابراین تعیین کردن دقیق سن به‌عنوان سن بلوغ در فهم شرعیت اشتباه است، بلکه صحیح آنست که به نشانه‌های بالغ شدن دختر و پسر نظر شود، بدین صورت که: هرگاه پسری مُحْتَلِم شد و یا منی از او خارج گشت و یا آنکه موی شرمگاه او نمایان شد، و در دخترها علاوه بر آن سه نشانه مذکور برای پسرها، دچار عادت ماهیانه (حیض) شد فرق نمی‌کند در هر سنی که باشند، وجود تنها یکی از این نشانه‌ها، نشانه‌ی بلوغ آنهاست و از همان لحظه به بعد آنها شرعا بالغ محسوب می‌شوند، در صورتی‌که جنون نداشته باشند، مؤظف به انجام تکالیف شرعی خود اعم از نماز و روزه و دیگر عباداتی که بر هر زن و مرد مسلمان بالغی واجب است، هستند.

بنابراین ممکن است که دختری در سن هفت سالگی و دیگری در نه سالگی دچار حیض

شود و همان سال سن بلوغش است.

و همین‌طور یک پسر ممکن است در سن دوازده سالگی محتمل شود و دیگری در سن پانزده سالگی و یا هم در سنین دیگر آن سن بلوغ اش بشمار می‌رود. ولی سوال در اینجا است: اگر بالفرض مثال سن دختر یا پسر از حد معینی بالاتر رفت ولی نشانه‌های بلوغ در او یافت نشد، چه حکم در این بابت باید تنفیذ گردد. در این مورد علماء اسلام نظریات متفاوتی در مورد سن بلوغ دارند و هر یک از این علماء دید تفسیری و استدلالی خویش را ارائه داشته اند که غرض روشن شدن بهتر و بیشتر این حکم، ذیلاً مختصراً بدان اشاره می‌نمایم:

نظر امام شافعی:

در مذهب امام شافعی سن دختران و پسران که از حد معین بالا رفت و نشانه بلوغ در آن یافت نشد، سن پانزده سالگی را برای دختران و پسران را محدوده نهایی قرار داده اند، یعنی اگر دختری به پانزده سالگی برسد، ولی نشانه‌های بلوغ در او دیده نشود، باز او بعد از پانزده سالگی (کامل) به عنوان مکلف شرعی موظف است تا عبادت و تکالیف شرعی را انجام دهد و همین‌طور سن پانزده سالگی را برای پسرها هر چند که نشانه‌های (حیض، یا احتلام یا خروج منی، یا روییدن مو بر شرمگاه) دیده نشوند.

نظر امام ابوحنیفه و امام مالک رحمة الله علیهما:

در مذهب امام صاحب ابوحنیفه و امام صاحب مالک رحمة الله علیهما گفته‌اند: کسی که احتلام نشده باشد، حکم به بلوغ وی نمی‌شود تا این‌که به سن شانزده سالگی برسد و در روایت مشهورتری از امام صاحب ابوحنیفه سن هفده سالگی نقل شده است. و درباره دختر گفته است باید به سن هفده سالگی برسد و امام صاحب ابو داود گفته است: انسان با سن بلوغ نمی‌شود، مادام‌که احتلام نیابد اگرچه چهل ساله هم باشد. (تفصیل موضوع: فقه السنه سید سابق).

اما تعدادی از علمای تابع مذهب امام ابوحنیفه گفته اند که محدوده نهایی برای دختر و پسر پانزده سالگی کامل است، و این نظر علمای مذهب امام حنبل نیز می‌باشد.

جمع‌بندی کلی سن بلوغ در نزد علماء:

امام ابوحنیفه (رح): سن نهایی تعیین بلوغ را برای دختران و پسران را هفده سالگی دانسته است.

امام ابویوسف و امام محمد، سن بلوغ دختر و پسر را 15 سال قمری می‌دانند.

امام مالک: اتمام 18 سال را برای پسر و دختر سن بلوغ تعیین نموده اند.

امام شافعی: اتمام 15 سال قمری را برای پسر و دختر سن بلوغ دانسته اند.

امام حنبل: اتمام 15 سال قمری برای پسر و دختر سن بلوغ دانسته اند.

ظاهریه: می‌گویند: هرگاه نشانه‌ی بلوغ ظاهر شود و سن مهم نیست.

البته همان‌طور که گفته شد اگر کسی قبل از آن سنین در وی نشانه‌های بلوغ ظاهر شود،

او از همان لحظه به عنوان مکلف شناخته می‌شود، مثلاً ممکن است دختری در نه سالگی

بالغ شود و پسری در دوازده سالگی، ولی اگر هیچ علامتی از بالغ شدن در او دیده

نشود، در آن صورت ملاک سنین فوق هستند، یعنی با رسیدن به این سن احکام شرعی بر

آن‌ها واجب خواهد شد.

بلوغ زودرس در اسلام:

ظاهر شدن علایم بلوغ از نظر فیزیکی و هورمونی در دختران و پسران را در فقه اسلامی، بلوغ زودرس نامیده اند. سوال در اینجا است که: آیا بلوغ زودرس در شریعت برای اجرای قوانین اسلامی معتبر است؟
علماء در تحقیقات خویش می‌گویند: رسیدن به سن بلوغ با یکی از نشانه‌های زیر به ثبوت می‌رسد:

1- خروج منی از وی، خواه در خواب باشد و یا هم بیداری، چون خداوند می‌فرماید: **«وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»** (سوره نور/ آیه 59) (هرگاه اطفال شما به سن بلوغ رسیدند و احتلام شدند، باید بدون اجازه بر شما وارد نشوند، همان‌گونه که کهنکشانان پیش از آنان بودند اجازه می‌گرفتند).
در حدیثی به روایت ابوداود از علی بن ابی‌طالب پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: **«رفع القلم عن ثلاث: عن الصبی حتی یحتلم. وعن النائم حتی یتقیظ وعن المجنون حتی یفیک.»** (از سه کس قلم تکلیف برداشته شده است: از کودک تا این‌که احتلام شود و از به خواب رفته تا این‌که بیدار گردد و از دیوانه تا این‌که بهبودی حاصل کند و رشد خویش را باز یابد). (و به روایت امام علی بن ابی‌طالب پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: **«لا یتیم بعد احتلام»** (بعد از احتلام یتیمی وجود ندارد و دیگر یتیم نیست). (به روایت ابوداود و بخاری).

2- به پایان بردن پانزده سال تمام از عمر خود، چون ابن عمر گفت: در روز جنگ **«أحد»** که چهارده سال داشتیم بر پیامبر صلی الله علیه و سلم عرضه شدم، که در جنگ شرکت کنم، به من اجازه نداد و روز جنگ خندق که پانزده سال داشتیم بر وی عرضه شدم که در جنگ شرکت کنم به من اجازه داد.
چون عمر بن عبدالعزیز این مطلب را شنید به عاملان خود نوشت که کسی را به جنگ نفرستند مگر این‌که به پانزده سالگی رسیده باشند و تا کسی به پانزده سالگی نرسیده باشد به وی تعرض نکنند.

امام ابوحنیفه و امام مالک گفته‌اند کسی که احتلام نشده باشد، حکم به بلوغ وی نمی‌شود تا این‌که به سن شانزده سالگی برسد و در روایت مشهورتری از امام ابوحنیفه هفده سال نقل شده است. و در باره دختر گفته است باید به سن هفده سالگی برسد و امام داوود گفته است: انسان با سن بلوغ نمی‌شود، مادام‌که احتلام نیابد اگرچه چهار ساله هم باشد.

3- روییدن موی سیاه زهار که موی سیاه مجعد است، نه مطلق موی، که مطلق موی در زهار کودکان نیز هست. در جنگ بنی قریظه مرد را با روییدن موی زهار می‌شناختند و هر کس موی زهارش روییده بود، به وی اجازه شرکت در جنگ داده می‌شد.
امام ابوحنیفه گفت: با روییدن موی، هیچ حکمی ثابت نمی‌شود و روییدن موی زهار نه بلوغ است و نه علامت بلوغ.

4- قاعده شدن و آبستن شدن، و با این سه علامت قبلی که ذکر شد بلوغ پسر و دختر ثابت می‌شود و علائم بلوغ دختران علاوه بر آن‌ها، قاعده شدن و آبستن شدن نیز هست، چون بخاری و غیر او از عایشه روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: **«لا یقبل الله صلاة حائض إلا بخمار»** (خداوند نماز زن به حیض افتاده بالغ را نمی‌پذیرد تا این‌که روسری داشته باشد و بدون آن نمی‌پذیرد).

یادداشت تشریحی از آیات (۵۸ تا ۶۰):

این آیات، تتمه‌ی آیه‌های پیشین است و راه و رسم و آداب اجتماعی را به مؤمنان می‌آموزد که به کودکان‌شان یاد دهند که در سه وقت برای ورود به اتاق خصوصی زن و مرد اجازه بگیرند؛ چون آن اوقات در لباس راحت اند و ستر عورت و حجاب کامل ندارند و جامه از تن در آورده اند؛ اما سایر اوقات به اجازه گرفتن نیازی نیست؛ چون خدمتکاران و فرزندان و سایر افراد خانواده برای انجام کارهای لازم، پیوسته در رفت و آمدند که اگر هر بار اجازه بگیرند، تکلیفی سنگین است و از طرفی، نه کارها پیش می‌رود و نه خانواده شکل منظمی به خود می‌گیرد. پس خداوند، این چنین آداب و راه شرعی را تبیین می‌فرماید تا مؤمنان و خواستاران بدان تمسک جویند و پای‌بند به موازین دینی شوند. قطعاً خداوند به تمام مصالح مورد نیاز بندگانش آگاه و در تشریح و تدبیر امور، حکیم و کارساز است.

ای مؤمنان؛ هرگاه فرزندان شما بزرگ شدند و به سن بلوغ و رشد عقلی رسیدند، راه و رسم و آداب اسلامی را به آنان بیاموزید، تا همگی زندگی بس نیکویی داشته باشید. مطالعه کنندگان گرامی!

حکم حجاب و مراعات کردن آن در دوران وسن جوانی در آیه‌های قبلی به بیان گرفته شد، اکنون آیه‌ی مبارکه (۶۰) در باره حکم حجاب و چگونگی پوشش را توضیح می‌دهد و می‌فرماید:

پیرزنانی که به طور کلی، میل جنسی را از دست داده اند و موجب تحریک جنسی نمی‌شوند، اجازه دارند چادر و لباس رویین و گشاد را از تن در آورند و با لباس و جامه‌ی عادی به میان مردم بروند، البته به شرطی که از روی عمد زینت و زیور را در معرض دید قرار ندهند و پوشیده نگه دارند؛ هرچند بهتر است حجاب کامل را فراموش نکنند و مراعات نمایند. اگر این زنان دوست بدارند زینت و زیبایی خود را بنمایانند، دلیل بر این است که هنوز آتش کم نور شهوت درون‌شان خاموش نشده است. بنابراین، حکم این آیه شامل آنان نخواهد شد و هر کس برخلاف این دستور الهی عمل کند، خدا شنوا و داناست و از همه چیز خبر دارد و به حسابش خواهد رسید.

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

و بر زنان از جای نشسته که امید ازدواجی ندارند، گناهی نیست که حجاب و روپوش خود را کنار بگذارند، در صورتی که با زیور و آرایش خویش قصد خودآرایی نداشته باشند. و پاکدامنی برای آنان بهتر است؛ و الله شنوای داناست. (۶۰)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«الْقَوَاعِدُ»: جمع قاعد. زنان پیر و سالخورده که از حیض باز ایستاده‌اند شده و میل زناشویی و جاذبه جنسی را کاملاً از دست داده باشند.

«لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا»: امیدی به ازدواج ندارند، چرا که دیگر بدانان رغبتی نیست و آتش دلدادگی و دلباختگی خودشان در دل‌شان فرو مرده است.

«أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ»: این که لباس‌های خود را زمین بگذارند. مراد (خِمار) و (جَلَابِيب) مذکور در سوره نور آیه ۳۱، و سوره احزاب آیه ۵۹ است که روسری و چارقد و مقنعه

و جامه‌های روبین می‌باشد.

«غَيْرَ»: حال است.

«مُتَبَرِّجَاتٍ»: خارج‌شوندگان از حشمت. زنان آرایش کرده و زینت و زیبایی خود را

نشان دهند.

«يَسْتَعْفِفْنَ»: عفت پیشه کنند. مراد حفظ حجاب برابر سوره نوریه 31، و سوره احزاب آیه 59 است. (تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل).

وضع قوانین اسلام مطابق با واقعیت‌ها و ضرورت‌ها و نیازها و توانایی‌ها است: طوری‌که این آیه درباره زنان سالخورده و پیرزنانی که کبر سن آنان را از شهوت و بهره جنسی باز نشانده و ایشان را به ازدواج رغبتی نیست و از حیض دیدن مأیوس و از زاییدن محروم اند نازل گردیده است: یعنی پیر زنانی که کبر سن آنان را از شهوت و بهره جنسی باز نشانده و ایشان را به ازدواج رغبتی نیست و دل‌های مردان هم به سوی‌شان گرایش ندارد گناهی نمی‌باشد که پوشش سبک‌تری اختیار کنند؛ همچون پوشیدن رواندازی بر روی لباس‌های خویش. ولی «غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ» در صورتی که زر و زیور خود را نمایان نسازند، تا مورد توجه قرار گیرند.

ابو حیان گفته است: تبرج درحقیقت عبارت است از نشان دادن چیزی که پنهان کردنش واجب باشد و بسی از پیره زال‌ها حریصند که نشان دهند دارای جمالند. (البحر ۴/۴۷۳) ولی نباید فراموش کنیم که: شرع اسلام برای زنان، چه پیر باشد و چه جوان، نشان‌دادن آرایش و زینت بدن را برای زنان ممنوع اعلام داشته است. ولی تذکر داده است که ستر و عفاف، هم در لباس و هم چادرپوشیدن برای‌شان بهتر است. قابل تذکر است که: در شرع اسلام: سالخورده‌گی به تنهایی کافی نیست، بلکه باید بی‌میلی به ازدواج نیز وجود داشته باشد تا اجازه برداشتن روسری را به‌دست آرد. ولی به‌صورت کل باید گفت:

حجاب، مایه‌ی حفظ عفت زن بوده، و به‌صورت کل؛ حجاب، به نفع زنان است. در جنب سایر آزادی، هشدار لازم صورت گرفته است: (اگر از احکام الهی، سوء استفاده شود، خدا شنوا و آگاه است و به حساب متخلفان می‌رسد). «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» الله متعال نهان ضمیر و نفس را می‌داند و هر کس را مطابق عملش مکافات و یا مجازات می‌دهد. خوانندگان گرامی!

در آیه متبرکه (61) در باره خوردن در برخی خانه‌ها بدون اجازه، اما به ظن رضا، به‌حث بعمل آمده است.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْكُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ بَيَّنَّ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾

بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ (هم) گناهی نیست و بر مریض (نیز) گناهی نیست و (نیز) بر خودتان گناهی نیست، که از خانه‌های خودتان و از خانه‌های فرزندان‌تان، یا خانه‌های پدران‌تان، یا خانه‌های مادران‌تان، یا خانه‌های برداران‌تان، یا خانه‌های خواهران‌تان، یا خانه‌های کاکاهای‌تان، یا خانه‌های عمه‌های‌تان، یا خانه‌های خالوهای (ماماهای)‌تان و یا خانه‌های خاله‌های‌تان و یا آن (خانه‌هایی) که کلیدشان را در اختیار دارید، یا

خانه‌های دوستانتان طعام بخورید.

همچنین بر شما گناهی نیست که یکجا و یا جداگانه طعام بخورید. پس چون به خانه‌ها در آمدید، بر یکدیگر سلام و تحیتی گوئید به سلام و درود مبارک و پاکیزه که از جانب الله (ثابت شده) است. الله این چنین آیات (خود) را برای‌تان بیان می‌کند تا بفهمید. (۶۱)
 «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ»: اشخاص نابینا، لنگ و مریض در تخلف از جهاد و غیر آن از واجباتی که بدان پرداخته نمی‌توانند، معذور شناخته می‌شوند از آن‌رو که این آفت‌ها مانع انجام تکالیف‌شان می‌شود.
 بر دارندگان عذر یعنی نابینا و لنگ و مریض عیب و ایرادی نیست و گناه ندارد به جهاد نروند؛ زیرا ضعیف اند و ناتوان. (این نظر حسن و ابن زید است و ظاهر همان است. صاحب البحر و کشاف نیز آن را پذیرفته‌اند. و گویا منظور این است که مانعی نیست اصحاب عذر با افراد سالم غذا بخورند و طبری و رازی برآند).

شیخ مرحوم علی صابونی (رح) در «التفسیر الواضح» می‌گوید: «لیس علی الأعمی حرج تا علی المریض حرج» در مورد کسانی شرف نزول یافته که توان جهاد را نداشتند و معذور بودند و بدین سبب خدا آنان را برای رفتن به جهاد مکلف نفرمود و سیاق سخن نیز چنین است: «لیس علی الأعمی حرج و إثم في عدم خروجهم للجهاد»، نه تکلیفی و نه گناهی بر این گروه نیست اگر برای جهاد بیرون نروند و در میدان جنگ حاضر نشوند؛ زیرا ناتوان و درمانده و غیر مکلف اند و الله جز به اندازه‌ی توان، تکلیف نخواهد کرد. (سوره توبه آیات 91 و 92).

«وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ»: و ای مؤمنان! بر شما گناهی نیست که از خانه‌های خودتان بخورید، یا از خانه‌های پسران‌تان.
 مفسران گفته‌اند: خانه پسر شخص خانه خود اوست، به دلیل حدیث شریف: «أنت و مالك لأبيك». «تو و مالت از آن پدرت هستی».
 همچنان امام بیضاوی فرموده است: خانه‌ی فرزندان را نیز شامل می‌شود؛ چون خانه‌ی فرزند مانند خانه‌ی خود انسان است، و در حدیث آمده است: «پاکترین چیزی که انسان آن را می‌خورد، عبارت است از نتیجه‌ی کسبش و فرزند جزو کسب انسان است».
 (بیضاوی ۵۸/۲).

«أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ»

یا از خانه‌های پدران، مادران، برادران، خواهران، عموها، عمه‌ها، دایی‌ها (ماماها) و خاله‌های‌تان، یا از خانه‌هایی که نماینده مالکان آن در نگهداشت آن هستید، یا از خانه‌های دوستان‌تان.

امام فخر رازی گفته است: ظاهراً اباحه‌ی خوردن بر اجازه متوقف نیست؛ زیرا آن‌ها به طیب خاطر به خویشاوندان غذا می‌دهند. (تفسیر کبیر ۳۶/۲۴).

لطیفه:

لطیفه‌ها در تاریخ جوامع بشری و خاصتاً لطیفه‌ها در مورد حیوانات ساختگی اند و اکثر اساس که واقع شده باشند، ندارند ولی برای افاده بخش از مطالب و رساندن آن به سامع و خواننده بسیار کاری و مؤثر می‌باشند.

به یک نفر گفتند: برادرت را بیشتر دوست داری یا دوستت را؟ گفت: اگر برادرم دوستم نباشد او را دوست ندارم. و ابن عباس گفته است: دوست از خویش و نزدیک، نزدیکتر است. مگر نمی‌بینی وقتی دوزخیان فریاد کمک برمی‌دارند می‌گویند: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ» اما از پدران و مادران کمک و یاری نخواسته‌اند. (البحر المحیط ۴۷۴/۶۱).

«أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ» یا از خانه‌هایی که نماینده مالکان آن در نگهداشت آن هستید، حضرت عایشه رضی الله عنها گفته است: مسلمانان با پیامبر صلی الله تعالی علیه و سلم به جهاد می‌رفتند، و کلید خانه‌های خود را به محافظان آن‌ها می‌دادند، و می‌گفتند: خوردن از آن را برای‌تان حلال کردیم و می‌توانید از آن بخورید، اما آن‌ها می‌گفتند: برای ما حلال نیست از آن بخوریم؛ چون آن را به طیب خاطر حلال نکرده‌اند، ما فقط امین می‌باشیم تا این که آیهی «أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ» نازل شد. (تفسیر ابن کثیر ۲/۲۱۹).

«أَوْ صَدِيقُكُمْ» یا از خانه‌های دوستان‌تان.

قتاده گفته است وقتی وارد خانه‌ی دوستت شدی گناهی ندارد بدون اجازه چیزی بخوری. «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً» همچنین بر شما گناهی نیست که در هنگام غذا خوردن با هم جمع شوید یا پراکنده بخورید.

مفسران گفته‌اند: آیه درباره‌ی طایفه‌ای از کنانه نازل شده است، مردان آن‌ها عادت داشتند به تنهایی غذا نخورند، اگر یک نفر همخوانی نمی‌یافت تمام روز بدون غذا می‌ماند و چیزی نمی‌خورد و چه بسا شتر شیرده داشت، اما تا یکی پیدا نمی‌شد که با او شیر بنوشد، او نمی‌نوشید، آنگاه خدای متعال به آن‌ها ابلاغ فرمود: اگر انسان به تنهایی غذا بخورد، گناه و مانعی ندارد.

«فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ» و چون به خانه‌هایی داخل می‌شوید که مسکونی است یا از سکنه خالی می‌باشد باید به همدیگر با درود و تحیه، به حاضران سلام کنید.

«تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ» به آن‌ها سلام اسلامی یعنی «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ» بدهید که سلامی پر برکت و پاک است که خداوند متعال آن را برای بندگان مقرر فرموده است. صیغه: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» می‌باشد، سلام کنید. و اگر کسی در خانه نبود بنابر روایتی باید بگویید: «السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» - سلام بر ما و بر بندگان شایسته خداوند باد». خداوند این تحیه «سلام» را که مبارک است و میوه محبت و اُلفت میان مؤمنان را به ارمغان می‌آورد، مشروع ساخته است.

قرطبی گفته است: آن را به مبارک توصیف کرده است؛ چون شامل دعا و جلب محبت است.

آن را به طیب توصیف کرده است؛ چون شنونده آن را نیکو می‌یابد. (قرطبی) «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» ابن کثیر گفته است: بعد از این که خدای منان در این سوره‌ی شریف احکام استوار را یادآور شد و شرایع میرم و پابرجا را ذکر کرد، به بندگان تذکر داد که برای آنان آیات و دلایل روشن و شافی را بیان می‌کند، تا در آن اندیشیده و سر عقل بیایند. (مختصر ابن کثیر ۲/۶۲۰)

شان نزول آیه 61:

781- عبدالرزاق گفته است که معمر از ابن ابونجیح از مجاهد برای ما نقل کرده است: شخصی کور، لنگ و مریض را [که برای صرف غذا به خانه‌اش می‌آمدند، چون چیزی برای اطعام آن‌ها نداشت] (روح المعانی، همان منبع، ج 18، ص 217). به خانه پدر خود یا برادر خود یا خواهر خود یا عمه خود و یا خاله خود می‌برد. ناتوانان از پا افتاده از این امر اجتناب می‌کردند و می‌گفتند: ما را به خانه دیگران می‌برند. آیهء «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ...» برای اجازه آنان نازل شد. (عبدالرزاق 2067 از طریق او طبری 26221 و 26222).

782- ابن جریر از ابن عباس (رض) روایت کرده است: هنگامی که خداوند متعال آیت (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ) (نساء: 29) «ای مؤمنان، مالهایتان را در میان خود به ناروا مخورید» را نازل کرد. مسلمانان گفتند: خوب‌ترین مال طعام است پس اجازه نداریم که از غذای دیگران تناول کنیم. لذا از خوردن غذای یکدیگر پرهیز کردند. آنگاه آیه مبارکه: «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ» نازل شد (طبری 26219 از علی بن ابوطلحه از ابن عباس روایت کرده است).
خوانندگان گرامی!

بعد از این‌که در آیات قبلی حکم اجازه گرفتن برای ورود به منازل مورد توضیح و بیان قرار گرفت، اینک در آیات متبرکه (62 الی 64) به مؤمنان یاد می‌دهد تا برای بیرون رفتن از مجلس، به‌خصوص زمانی‌که با پیامبر برای کار مهمی چون جنگ و جهاد با دشمن و... گرد آیند تا با هم مشورت کنند - اجازه بگیرند. سپس الله متعال به آنان فرمان می‌دهد که هنگام صدا زدن پیامبر، ادب را نگه دارند و از نافرمانی وی حذر نمایند.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٢﴾

مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به الله و پیغمبرش ایمان آورده‌اند، و چون در کار جمع کننده (و مهمی که نیاز به جمع شدن مردم دارد) با او باشند به جایی نمی‌روند تا این که از وی کسب اجازه کنند، یقیناً آنان که از تو اجازه می‌خواهند، ایشان کسانی‌اند که به الله و پیغمبرش ایمان دارند. پس چون برای انجام بعضی از کارهای خود از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی، اجازه بده و از الله برای‌شان آمرزش بخواه. بدون شک الله آمرزگار مهربان است. (۶۲)

تشریح لغات و اصطلاحات:

«**أَمْرٍ جَامِعٍ**»: کار مهمی که مردمان برای مشورت و یا شرکت در آن گرد می‌آیند، از قبیل جهاد و جمعه و جماعت و عیدین.
یادداشت: «... فَأَذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ...». نشان می‌دهد که خداوند پاره‌ای از احکام را به رأی و نظر پیامبر - صلوات الله وسلامه علیه - واگذار کرده است. این مسأله «**تفویض**» نام دارد که در علم اصول، مفصل بیان شده است.

شان نزول آیات 62 - 64 :

790- ابن اسحاق و بیهقی در «دلایل» از عروه و محمد بن کعب قرظی و دیگران روایت کرده اند: در غزوه خندق قریش به سرکردگی ابوسفیان در مجمع آسیال رومه چاهی نزدیک مدینه اردوگاه زد. و غطفان افراد خویش را به «نعمی» کنار کوه اُحُد جابجا کرد. خبر آمدن آن ها قبلاً به پیامبر رسیده بود و آن بزرگوار با کمک دیگر مسلمانان در اطراف مدینه خندق کند، اما برخی از منافقان آهسته و خیلی اندک کار می کردند و بدون اجازه رسول خدا مخفیانه به خانه های خویش می رفتند. اگر برای یکی از مسلمانان ضرورتی پیش می آمد که از اجرای آن ناگزیر می بود ضرورت کار خویش را نزد رسول خدا یادآور می شد و برای رسیدگی به نیازمندی خود اجازه می خواست. پیامبر اکرم اجازه می داد و او چون نیازمندی های خویش را انجام می داد برمی گشت. آنگاه خدای پاک در شان آن ها آیات « **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (62)** لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلُونُ مِنْكُمْ لَوْأَذَا فَلْيُحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (63) أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (64) » را نازل کرد (بیهقی «دلایل نبوت» 3 / 408 و 409، این مرسل است و احادیثی را که عروه به قسم مرسل روایت می کند، قوی هستند. سیره ابن هشام 169/3، البداية والنهاية ابن کثیر 94/4 و «تفسیر شوکانی» 1896).

791- ابونعیم در «دلایل» از طریق ضحاک از ابن عباس روایت کرده است: در ابتدای اسلام مسلمانان پیامبر خدا را «ای محمد»، ای ابوالقاسم صدا می کردند. پس الله (برای هدایت مسلمانان آیه « **لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا ...** » را نازل فرمود. سپس می گفتند: ای نبی الله، ای رسول الله .

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلُونُ مِنْكُمْ لَوْأَذَا فَلْيُحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳)

دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید، خداوند کسانی را که از شما پشت سر دیگران پنهان می شوند و یکی پس از دیگری فرار می کند می داند، آن ها که مخالفت فرمان او می کنند باید از این بترسند که فتنه ای دامن شان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آن ها برسد. (۶۳)

ای مؤمنان! پیامبر صلی الله علیه وسلم را به نام مجردش صدا نکنید، طوری که در بین خود یک دیگری را صدا می کنید، یعنی پیامبر صلی الله علیه وسلم را چنان مورد خطاب قرار ندهید که همدیگر را در بعضی از حالات با بی پروایی و از روی بی مبالاتی مورد خطاب قرار می دهید، به طور مثال چنین نگویید: ای محمد! بلکه او را با تمام احترام و تعظیم یاد کرده و بگویید: یا نبی الله! یا رسول الله!

ابو حیان گفته است: از آنجایی که نام بردن افراد به اسم، از آداب و رسوم عرب بدوی بود، به آن‌ها امر شد پیامبر را محترم بدانند و او را به بهترین نام صدا زنند؛ از قبیل یا رسول الله، یا نبی الله، مگر نه این که وقتی بعضی از اعراب بدوی مسلمان می‌شد، خطاب به پیامبر می‌گفت: یا محمد، اما از آن نهی شدند. (البحر ۴۷۶/۶)

قتاده گفته است: خدای توانا به آن‌ها امر کرد که او را بزرگواری و محترم صدا بزنند. بعضی از سلف گفته‌اند: هر کس سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر گفتار و کردار خود حاکم نماید، گفتارش سرشار از حکمت خواهد شد. و هر کس هوی و هوس را بر گفتار و کردار خود حاکم سازد، جز بدعت چیزی بر زبانش جاری نخواهد شد؛ چرا که خداوند فرموده است: «وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» (54 نور) (و اگر اطاعتش کنید، هدایت می‌یابید). (زاد المسیر ۵۷/۶).

نباید فراموش کرد که: ساده گرفتن هدایات و دساتیر رسول الله صلی الله علیه وسلم و بی‌توجهی به آن‌ها، فتنه و عذاب سختی را به دنبال دارد. کسانی که در مخالفت به فرمان الهی و هدایات پیامبرش قرار گیرد مطمئن باشد که یا در دنیا و یا هم در آخرت به مجازات سنگینی محکوم خواهد شد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

آگاه باشید! که آنچه در آسمان‌ها و زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمان‌روایی الله است. او می‌داند آنچه را که شما بر آن هستید و روزی که به‌سوی او بازگردانده می‌شوند. پس آنان را به آنچه کرده‌اند خبر می‌دهد، و الله به هر چیز داناست. (۶۴)

واقعاً پروردگار با عظمت ما، آگاه به همه‌ی فکرها و نیت‌هاست. به همه چیز داناست؛ آشکار و نهان را دانسته و علمش به همه چیز فراگیر است. ایمان به علم خداوند، وسیله‌ی بازدارنده از بدی‌هاست.

آیات پایانی (آیه 62 الی 64) نیز در مورد ادب اجتماعی - دینی الزامی است. مؤمنان کامل در ایمان و راستگو در گفتار و کردار، یکتایی خدا و رسالت پیامبر را تأیید می‌کنند و با جان و دل باور دارند و در گردهمایی‌های مهم و امور ضروری جز به دستور پیامبر از مجلس بیرون نمی‌روند و خودسرانه جلسه را ترک نمی‌کنند.

این ادب و تربیت، متمم آداب و روشی است که در آیه‌های پیشین آمده اند. قطعاً این مؤمنان که پای‌بند دستورات پیامبرند، مؤمنانی راست‌کردار و مخلص و در برابر خدا و پیامبر، متواضع اند و همواره گوش به فرمان حق اند و مؤدبانه پیامبر را به «ای رسول!» خطاب می‌کنند. او را به نام یا کنیه فرا نمی‌خوانند.

اما منافقان بدصفت دروغگو از فرمان خدا و پیامبر، خود را می‌دزدند و در میان انبوه مردم، کم کم از صحنه فرار می‌کنند و به خانه‌هایشان می‌خزند؛ هرچند از چنگ کیفر و عذاب دردناک الهی نخواهند رست. بدان که: همه‌ی هستی از آن خداست و از تمام کارهای ما خبر دارد. [یونس/۶۱]، [قیامت/۱۳].

ومن الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سوره نور :

سوره النور	وجه تسمیه
	فضیلت سوره نور
	ارتباط و پیوند سوره نور با سوره مؤمنون
	تعداد آیات، کلمات و حروف سوره نور
	اهداف و محتوای کلی سوره نور
	خصوصیات سوره نور
	محتوای کلی سوره نور
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (2 الی 3)
	حکم حد و حکم زنا.
	زنا چیست؟
	تقدم زانیه بر زانی در آیه مبارکه
	زنا حرام و از بزرگترین گناهان کبیره است
	تازیانه زدن زانی و زانیه
	اقسام زناکاران
	اما حد غیر محصن (ازدواج نکرده)
	حد برده
	حکم کسی که بگوید: با فلان زن زنا کرده‌ام
	بر کسی که به زور و ادا به زنا شود، حدی نیست
	حکم کسی که با حیوانی آمیزش کند
	حد لواط
	المکلف
	تشهیر در اجرای حکم زنا
	حد چیست؟
	با چه چیزی حد ثابت می‌شود
	سزای زنا از همه مجازات سنگین‌تر است
	هر جرمی که طبق قانون اسلام مجازات سختی دارد
	شرایط اثبات آن هم سخت، مقرر شده است
	برخی از مفاصد زنا
	نسخه جلوگیری از زنا در اسلام
	ابزار زدن تازیانه
	نوع و شکل شلاق و تازیانه
	حکم سنگسار در اسلام
	قذف و تهمت به زنا
	قذف چیست؟

	حکم قذف		
	قذف چگونه ساقط می‌شود		
	موضوعات مطروحه در (آیه 4 الی 5) همانا حد قذف (تهمت فحشا زدن) است		
	موضوعات مطروحه در (آیه 6 آغاز والی آیه 10) همانا حکم لعان یا متهم کردن مرد، همسرخویش را ، مبحث لعان		
	احکام پس از لعان		
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (11 الی 22) درباره پاکی زن خیرالبشر، عایشه‌ی صدیقه . روش تعلیمی اخلاقی به صحابه		
	موضوعات مطروحه در آیات (23 الی 26) درباره مجازات اهل بُهتان و افتراء در داستان إفك ،		
	موضوعات مطروحه در آیات (27 الی 29) اجازه گرفتن برای وارد شدن به خانه‌ها و شیوه و آداب آن ،		
	اهل ایمان، در امور زندگی باید از وحی الهی دستور بگیرند!		
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (30 الی 31) درباره حکم حجاب و فروپوشیدن چشم از نامحرم علت منع مردان و زنان از نگاه ناروا چیست؟ ممانعت از نگاه خیره کننده یعنی چه؟ علماء نظر را به دو نوع تقسیم نموده اند زینت یعنی چه؟ زینت‌های زن دونوع است عورت عورت مرد عورت زن در برابر مرد بیگانه خلاصه مبحث عورت عورت مرد با زن محارم حجابی در قرآن نظر فقهاء و مفسران در مورد عورت پایه و اساس اختلاف «زینت ظاهره» دست زن عورت نیست روی زن عورت نیست آیا صدای زن عورت است ؟		

	موضوعات مطروحه در آیات (32 الی 34) درباره به همسر دادن زنان و همسر گرفتن برای مردان مجرد، مکاتبه قرارداد با بردگان و غلامان، به زور و ادا کردن کنیزان به عمل زنا، و این که راه درست و مشروع ازدواج چگونه باید صورت گیرد، تا نسلها با هم آمیخته نگردند و همواره انس و الفت میان خانوادهها پایدار باشد و فرزندان را خوب پرورش دهند و هر کس اصل و نسب خود را بشناسد.		
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (36 الی 38) درباره راه یافتگان به نور الله،		
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (39 الی 40) در باره احوال کافران، که از نور الله محروم اند، و در آخرت سخت زیانبار اند و در دنیا در تاریکیهای خطرناک قرار میگیرند. کفار در روز قیامت، از هیچگونه سرمایه برخوردار نمیباشند		
	موضوعات مطروحه در آیات (41 الی 46) درباره فرمان برداری هستی از الله یگانه.		
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (47 الی 50) در باره لجاجت بر نفاق و گمراهی با وجود دلایل کافی و نشانههای گویا		
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (51 الی 54) در باره مؤمنان فرمان بردار،		
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (55 الی 57) در باره پایه و اصول حکومت مؤمنان		
	موضوعات مطروحه در آیات (58 الی 60) درباره آداب زندگی کردن خانواده با هم،		
	سین بلوغ		
	جمع بندی کلی سن بلوغ در نزد علماء		
	بلوغ زودرس در اسلام		
	موضوعات مطروحه در آیه متبرکه (61) درباره خوردن در برخی خانهها بدون اجازه،		
	موضوعات مطروحه در آیات (62 الی 64) در مورد بیرون رفتن از مجلس، پیامبر صلی الله علیه وسلم و سایر آداب اجتماعی و دینی.		

1- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤوف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده‌ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی می‌باشد.

2- تفسیر نور دکتور مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتور مصطفی خرم‌دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

3- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتور عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .

4- تفسیر کابلی

مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه
مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه
ترجمه : جمعی از علمای افغانستان

5- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابو الفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12- رمضان 592 هجری)

6- البحر المحيط فی تفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابوحیان غرناطی. تفسیر «البحر المحيط» به زبان عربی می‌باشد.

7- تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر.

8- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

محمد بن جریر طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری)

9- تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جُزى (متوفی 741 ق)

10- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحيط و... استفاده به عمل آورده است .

11- تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابو السعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982)

12- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) .

13- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی (متوفی سال 671 هجری)

14- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث

حضرت مولانا محمد يوسف حسين پور، سال نشر: 1379 .

15 - روح المعانى (آلوسى):

تفسير «روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم» اثر محمود أفندى آلوسى است. (1217 - 1270ق).

16- تفسير قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسى بصرى (٦١ هـ - ١١٨ هـ، ٦٨٠-٧٣٦م) تاريخ نشر: (1980/01/01) .

17- تفسير كشاف مشهور به تفسير زمخشرى.

« تفسير الكشاف عن حقايق التنزيل و عيون الأقاويل فى وجوه التأويل » مشهور به تفسير كشاف. مؤلف: جارالله زمخشرى (27 رجب 467 - 9 ذىحجه 538 هـ)

18 مفسر صاوى المالكى :

«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فى التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوى (1175-1241ق) است.

19- فيض البارى شرح صحيح البخارى:

داكتر عبد الرحيم فيروز هروى، سال طبع : 26 Jan 2016

20- صحيح مسلم - وصحيح البخارى:

گردآورنده : مسلم بن حجاج نيشاپورى مشهور به امام مسلم كه در سال 261 هجرى قمرى وفات نمود . وگرد آورنده صحيح البخارى : حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيرة بن بردزبه بخارى (194 - 256 هجرى)

21- تفسير كبير فخر رازى:

تفسير فخر رازى مشهور به تفسير كبير، فخرالدين رازى (544 هـ - 606 هـ)

22 - تفسير فرقان

تأليف: شيخ بهاء الدين حيسنى

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**